[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فہرست ابواب و فصول جلد اول کتاب شرح وقایہ فارسی و ملتقی الابحر

فهرست ابواب وفصول جلد ثانی کتاب شرح وقایه فارسی وملتقی الابحر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبع منشی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید احقر عباد الله الغنی عبد الحق سجاول
سرهندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این حقیر را توفیق الهی عز شانه بصحبت کثیر البرکت قبلة الاقطاب وملاذ الاوتاد
موصل الطلاب الی نهایات الکمال شیخ العالمین وارث الانبیاء والمرسلین الشیخ الاکبر والامام الاعظم شیخنا وسیدنا حضرت شیخ محمد معصوم
ادام الله تعالی ظلال افادته رسانید و بیمن انفاس آنحضرت بقدر استعداد از فوائد موائد صحبتهای شگرف بهره مند گشته
که تفصیل آن طولانی دارد بیت گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ با وجود آن نعمت بعنایت ایزدی
جلشانه در ساعات فراغ از آن صحبت بنا بر مناسبت جبلی که بمطالعه کتب بیگر از طلبه علم داشتم اشتغال بدرس شرح وقایه نمودم
بطریقی که در حین مطالعه مبتدیین طلبه علم بکار آید و متوسطین بیشتر از وقت تکرار آن قوت افزاید چنانکه حل عبارت و ترکیب آن و حل
بعضی از الفاظ و اعراب آن از آن مفهوم میشود اما چون مقصود از این بود که مذکور شد رعایت روزمره دران بانصرام
نمی پیوست لهذا بعضی از اهل زمانه بر مراد نارسیده بر عبارات آن گفتگو داشتند خصوصا بعضی از شاگردان این فقیر گفتگو را دراز
کرده بودند چنانکه بعضی از مخلصان آمده از آن گله میکردند خاطر این حقیر اختیار از آن رنجیده لیکن چون بر چند کوچکی مشقت
کشیده بود دست داشتن از آن بر خاطر گران می آمد اما چون گفتگوی ایشان بیشانی بجایی کشید که لفظ بها آمده با امتناع خیر
گفتند بنا علیه آن را بسوع رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود و چون کم خاطر بود که بعد از اتمام آن بعبارتی که قریب بفهم مردم باشد نوشته خواهد
بهمان طریق از سر نو شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و شش تمام نموده به مسائل شرح وقایه مسمی گردانید چون شروع

آن دراوان سلطنت محب العلماء الاتقياء ومعين الفقراء العرفاء وصاحب السيف الزيد البصع التقوى سلطان محمد اورنگ زيب
شاه عالمگير بهادر بتوفيق آن ابد مانی چيز آن لازم ديده بفقره چند از دعای خير آن پادشاه دين پناه ديباچه اين كتاب را مزين ساخت
اللهم احسن عاقبته واعنه على افشاء شعائر الاسلام كاخذ الجزية ونحوها من الامور العظام كما اعنته على دار الصلوة مع الاطمينان التمام
واعن سعادته على متابعته في اعماله وعلى ترك ما لا يجوز من اعمالهم كالظلم واخذ الرشوة ونحوها من اموال عوام اللهم اغلظ على من لم يرض بذلك واجعلهم
على من قال آمين بدانكه مراد از لفظ امام كه درين كتاب مذكورست امام اعظم ابو حنيفه كوفي رحمة الله عليه وازصاحبين امام ابو يوسف وامام محمد واز شيخين
امام اعظم وامام ابو يوسف وازطرفين امام اعظم وامام محمد وآن شرح ملا محمد فخر الدين بر مختصر وقايه چون بخلوص نيت وصفا طويت اين حقير
وكرم او سبحانه جل شانه بعام وكثير اميد كه مقبول خاص وعام شود وهر كه ازين نصيبي گيرد اين حقير را بدعاء خير ياد آرد والله ولي التوفيق

كتاب الطهارت

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم
وارجلكم الى الكعبين مسئله فرض در وضو چهار چيزست يكی شستن روی از سر موی پيشانی تا زير ذقن واز نرمه گوش تا نرمه گوش ديگر وبگفته
شمس الائمه اگر ميانه گوش وخساره را تر كرده بر آن آب جاری نساخت كفايت كند بنا بر روايت ابو يوسف كه متوضی گر تر كرده عضا
وضو را وبر آن آب روان نساخت وضو جائز نيست ليكن در تاويل اين گفته اند كه وضو وقتی جائز نيست كه از هر عضوی يك قطره يا دو
قطره جاری شود اگرچه بروجه تعاقب آن روان نشده باشد دوم شستن هر دو دست تا هر دو آرنج سوم شستن هر دو
پای تا هر دو شتالنگ بخلاف امام زفر كه نزديك وی شستن آرنج وشتالنگ در وضو واجب نيست چهارم مسح ربع سر بخلاف
امام شافعی كه نزديك وی مسح يك موی يا سه موی فرض ست بنا بر آنكه خدا تعالی مطلق مسح سر حكم كرده است وقدر آنرا
بيان نفرموده است پس معتبر اقل مرتبه مسح باشد كه آن يك موی يا سه موی ست تا ميگوييم قول او سبحانه مجمل ست مطلق نيست وحديث
مشهور بروايت معتبره تفسير قول مجمل حق تعالی را كه رسول عليه الصلوة والسلام بگلخن قومی آمده بول كرد ووضو ساخت وبر ناصيه مبارك
خويش مسح كرد وكمتر از آن مروی نيست پس معتبر در فرض همين قدر باشد زيرا كه اگر كمتر از آن جائز ميبود هر آينه عليه السلام از برای تعليم
احكام آنرا نيز بيان ميفرمودند ونزديك امام مالك مسح تمام سر فرض ست چنانكه در تيمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهكم مسح تمام
روی فرض ست تا ميگوييم مسح سر را بر مسح روی قياس نميتوان كرد زيرا كه در مسح سر فعل پيغمبر عليه السلام هر روايت مذكوره
دليل ست بر قدر مسطور چنانكه گذشت ونيز در تيمم مسح روی بجای شستن روی ست پس مقدار در حكم شستن روی باشد بدانكه مسح
چهارم حصه ريش فرض ست نزديك امام بقياس مسح سر ونزديك امام ابو يوسف مسح تمام ريش فرض ست زيرا كه چون

۳

كتاب الطهارة قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين الآية

بسبب مسح ریش شستن پوست که زیر ریش است ساقط شد مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد با آنکه بروایتی ابی حنیفه [illegible]
چهارم حصه از ریش است که متصل پوست روی است و در اظهر روایات از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است
فرض است و هو الاصح المختار کذا فی شرح جامع صغیر قاضی خان با آنکه مراد از مسح رسانیدن دست تر است بعضوی که بران مسح [illegible]
بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب نو یا تر مانده باشد دست بعد از شستن اعضای وضو پس اگر دست را از بعض اعضای
تر کرده مسح کند یا در وقت بعد از مسح عضوی تری مانده باشد بآن مسح کند روا نباشد مسئله اگر بعد از مسح سر تراشیده شود [illegible]
نیست که باردیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی حاشیة الچلپی و اگر بعد از وضو ناخن تراشید واجب نیست که موضع
تراش را باردیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهار است [illegible] یکی شستن هر دو دست تا بند دست این سنت نزدیک
بعضی پیش از استنجا است و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجا است و هم بعد از استنجا است و طریق شستن
آنست که ظرف آب را بدست چپ گرفته اول دست راست را سه بار بشوید بعد از آن ظرف را بدست راست گرفته دست
چپ را همچنان بشوید و اگر ظرف کلان است که برداشتن آن ممکن نیست انگشتان دست چپ را جمع نموده از آن ظرف
بانگشتان آب بگیرد و دست راست بشوید بعد از آن [illegible] دست را تا هر قدر که بخواهد در آب در آورده [illegible] آب
گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست وی نجاست باشد روا نیست که دست را در آب در آرد بلکه دست را از نجاست
پاک کردن بر وجهی که آب ظرف نجس نشود فرض است دوم تسمیه یعنی آغاز وضو [illegible] و در حاشیه چلپی است که منقول است از سلف
گفتن بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم گفتن است سوم مسواک کردن [illegible] سه بار [illegible]
[illegible] آب کردن [illegible] نزدیک امام شافعی [illegible] سنت [illegible] خلال
ریش و در حاشیه چلپی است که انگشتان را از زیر ریش بجانب خارج [illegible] چنانچه پشت دست بجانب [illegible] خلال انگشتان
هر دو دست در حاشیه چلپی است که [illegible] انگشتان [illegible] کذا فی [illegible] خلال انگشتان [illegible]
چلپی است که بخنصر دست چپ از خنصر پای راست شروع کند و بخنصر پای چپ تمام کند [illegible] هر عضو را سه بار شستن [illegible] تمام سر کردن
[illegible] که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اعضای وضو را سه بار [illegible]
[illegible] رسول الله علیه السلام [illegible] بخاری مثل این است یازدهم مسح هر دو گوش کردن بآب سر [illegible]
[illegible] چنانکه اول روی بشوید بعد از آن هر دو دست [illegible]

بعد از آن هر دو پای بشوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی نیت و ترتیب هر دو فرض است چنانچه هم تر بر شستن بخلاف امام مالک که آن نزدیک وی فرض است **مسئله** مستحب در وضو چند چیز است یکی شروع کردن از جانب راست زیرا که مواظبت رسول صلی الله علیه وسلم بر شروع از جانب راست بطریق عادت بود و سنت آنست که مواظبت بران بطریق عبادت باشد دوم مسح بر گردن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده است بر گردن مبارک خویش در حاشیه چلپی است که بعد از مسح هر دو گوش به پشت هر دو دست مسح بر گردن کند زیرا که بر پشت دست تری مستعمل نیست

فصل در نواقض وضو

مسئله ناقض وضو دوازده چیز است یکی برآمدن چیزی از پیش یا از پس معتاد باشد یا غیر معتاد چون کرمی از دبر برآید یا سنگریزه از قبل یا از ذکر برآید و درین باب اختلاف مشایخ است دوم برآمدن چیزی از جراحت بشرط آنکه از جای خود روان شود و برسد بموضعی که شستن آن در وضو یا در غسل واجب است پس اگر بر سر جراحت چیزی را از جراحت برآورد بعد از آن خود چیزی نیز آمد ناقض وضو نباشد و نیز اگر چیزی را بدندان گزید و بران اثر خون دید یا خلال کرد دندان خود را و بر خلال خون ظاهر شد یا انگشت در بینی کرد و بران خون دید یا بینی افشرد و از بینی مثل عدس خون بسته برآید وضو نمی‌شکند و نزدیک امام شافعی برآمدن چیزی از غیر دو راه ناقض وضو نیست و نزدیک امام زفر ناقض وضو باشد اگرچه از جای خود روان نشود سوم قی که خون محض و برابر بزاق باشد چنانکه بزاق سرخ شود پس اگر بزاق زرد شد وضو نمی‌شکند چهارم قی که از طعام یا آب یا خون بسته یا صفرا پر دهن باشد بخلاف بلغم که از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق ناقض وضو نیست اما بلغم که از شکم برآید بر یک طرفین ناقض وضو بود و نزدیک امام ابو یوسف ناقض وضو نیست باید دانست که اگر اندک اندک قی کرد چون جمع کرده شود پر دهن باشد نزدیک امام ابو یوسف اگر در یک مجلس است جمع کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک متعلق است جمع کرده شود پس اگر مجلس متعدد شود و سبب متحد است جمع کرده شود و نزدیک هر دو اگر هر دو مختلف است جمع کرده نشود نزدیک هر دو و باید دانست که آنچه از ابتدای آن وضو نمی‌شکند نجس نیست پس خون که از جای خود روان نشده است و قی که پر دهن نرسیده است نجس نباشد نزدیک امام محمد و غیره در روایت اصول نجس بود و پس آن یا هوا بود و در حیض مذکور است پنجم خواب تکیه بر پشت یا بر پهلو خوابیده باشد ششم خواب تکیه بر یک سرین و در امیر هر دو زانو یا بر سر و دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از سرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقعد او از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب تکیه به تکیه چیزی خواب کرده باشد که اگر آن چیز را دور کنند وی بیفتد بخلاف خواب ایستاده یا نشسته یا در رکوع مسنون یا در سجده مسنون که آن ناقض وضو نشود هشتم بیهوشی نهم دیوانگی دهم مستی چنانچه در رفتار پای او لغزد یازدهم خنده بلند مصلی بالغ در نماز رکوع و سجود بخلاف قهقهه کودک در این نماز یا قهقهه بالغ در نماز جنازه یا سجده تلاوت که آن ناقض وضو نیست لیکن ناقض آن

عمل شد یا بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود نزدیک امام شافعی قهقهه ناقض
نیست در خواب باشد یا بیداری و بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند و ضحک آنکه خود بشنود نه غیر او و تبسم آنکه نه خود بشنود و نه
غیر او اول هم وضو را می شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می شکند و نه نماز را و از ده هم مباشرت فاحشه
چنانچه مرد و زن هر دو برهنه باشند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کند و آلت مرد استاده باشد و با فرج زن مساس کند
بخلاف امام محمد که نزدیک وی این مباشرت مذکوره ناقض وضو نیست مسئله کرمی که از جراحت برآید ناقض وضو نباشد زیرا که کرم
طاهر است و آنچه که بر وی از نجاست است قلیل است و همچنین است اگر برآمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت برآمده است بنا بر آنکه ذکر
محل کرم نبود و کرمی که از قبل زن برآید در آن اختلاف مشایخ است اما کرمی که از دبر برآید ناقض وضو است زیرا که برآمدن
نجاست قلیل از دبر ناقض وضو باشد و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر پاره گوشت از جراحت جدا شد ناقض وضو
نباشد و نیز اگر مردی بزن یا به ذکر مساس کرد نزدیک ما ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی بمرد مساس کرد بخلاف
امام شافعی که نزدیک او مساس زن یا ذکر ناقض وضو باشد و ربما شبهه چنانچه است که اختلاف در کسی نیست که مساس کرده اما
آنکه بوی مساس کرده شده است وضوی وی بالاتفاق نمی شکند و نیز اختلاف در مساس بدن است اما اگر مساس کرد
یکی موی یا ناخن یا دندان دیگری را ناقض وضو نباشد نزدیک همه و نیز اختلاف در مس کردن باطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست
یا بسر انگشتان است بالاتفاق وضو نمی شکند

فصل در غسل

مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن
دوم آب در بینی کردن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از مضمضه ریزه
طعام باقی ماند پاک نبود و سوم رسانیدن آب بتمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود پس اگر در ناخن خمیر باقی مانده است
شستن زیر آن واجب باشد بخلاف ریم و گل و رنگ حنا و غیر آن زیرا که ریم در حکم بدن است بنا بر آنکه آب درین جا متولد است از گل آب
می کند و در رنگ حرج است مسئله اگر ریش بدن [illegible] بعد از آن [illegible] غسل جایز نبود هر چند بدن آب را قبول کرده باشد مسئله
اگر نجاست به گمان او که بی جنبانیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب است و اگر در سوراخ گوشواره
نباشد و بگمان او نجاست که بی تکلف آب در سوراخ میرسد تکلف نکند و اگر بگمان او که بی تکلف آب نخواهد رسید تکلف کند و اگر
از برآوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر خلال بسوی آن سوراخ میرسد آب را بر سوراخ روان سازد و جایی که مشکل باشد
با خاشاک تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که از برای وضو و غسل جنبانیدن تا آب بزیر آن برسد مسئله

اگر کسی را ختنه نکرده باشند نزدیک بعضی مشایخ واجب بر وی که در غسل آب به قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید ناقض وضو باشد
اگرچه از قلفه بیرون نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدن است من کل وجه و نزدیک بعض در غسل در قلفه آب رسانیدن واجب
نباشد اما اگر بول در قلفه در آید ناقض وضو بود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدن است و در وضو حکم ظاهر بدن است
مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست دوم شستن فرج سوم دور کردن نجاست از بدن اگرچه بعد از شستن فرج
چهارم وضو کردن اما اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع شود پای ها را تاخیر کند و بعد از غسل جای دیگر بشوید اگر بر تخته یا بر سنگ غسل میکند
پای را نیز در وضو بشوید کذا فی حاشیة الچلپی پنجم سه بار بر تمام بدن آب ریختن مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوهای بافته خود را
در غسل بکشایند یا تر کنند زیرا که تر کردن بیخهای موی کفایت میکند بنابر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ام سلمه رضی الله
تعالی عنها که کفایت میکند تر ا ای ام سلمه اگر برسد آب به بیخهای موی تو و اگر موی های زن بافته است واجب که در موی ها نیز آب رساند
چنانچه واجب است بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجب است که گیسوهای بافته خود را در غسل
بکشایند و هو الاحتیاط

فصل در موجبات غسل

موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن منی که از مکان خود به دفق و شهوت
جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی از سر عضو به دفق و شهوت بر آمده باشد پس اگر از مکان خود که پشت است
به شهوت جدا شد پیش از آنکه بر آید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از آن گذاشت سر عضو را و بی شهوت منی
از عضو بیرون آمد نزدیک طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی واجب نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از آن منی
ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف بدانکه بر آمدن منی به صفت مذکور موجب غسل است اگرچه در خواب باشد
مرد و زن درین حکم برابر است لیکن از امام محمد در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن را احتلام شد و انزال نشد بر او غسل واجب شود
اگرچه اثری بر جامه یا بدن نیابد و در مبسوط شمس الائمه است که لا یوخذ بهذه الروایة دوم غایب شدن سر ذکر در قبل یا در دبر به قدر حشفه بر فاعل
و مفعول هر دو غسل واجب گردد سوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد بدانکه وجوب غسل در منی ظاهر است
اما در مذی بنابر آنکه احتمال است که به حرارت بدن منی رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی در مذی غسل واجب نشود چهارم
انقطاع حیض و نفاس پس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان شده باشد غسل واجب شود زیرا که در وقت انقطاع نزدیک او مسلمان
بشرائع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد غسل واجب شود زیرا که جنابت مستمر است پس بعد از اسلام باقی باشد
مسئله وطی کردن بهائم را بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه دوم برای عید

عید سوم برای احرام چهارم بروز عرفه مسئله روا است وضو بآب باران و آب چشمه و آب برف اگر بسقاط رسد مسئله روا است
وضو بآبیکه بدیر ماندگی متغیر شده باشد یا بشی طاهر چون خاک و اشنان و صابون و زعفران یکی از وصف او را که مزه و رنگ و بوست
تغیر داده باشد نزدیک امام ابو یوسف اگر شی طاهر مثل صابون است وضو جایز باشد مگر آنکه بر آب غالب شود چنانکه آب از رقت و سیلان برآید
و بیک روایت غلبه شرط شود پس بی آنکه بر آب غالب شود وضو جایز نباشد و نزدیک امام شافعی اگر چیزی که از جنس زمین نبود با آب
آمیخت بآن آب وضو جایز نیست اگرچه غالب نبود مسئله اگر در آب جاری نجاست افتاد و اثر آن که رنگ و مزه و بوی است در آب
ظاهر نشود وضو بدان جایز باشد بدانکه علماء را در حد جاری اختلاف است نزدیک بعضی آنکه ببرد برگ کاه جاری شود و پس اگر
چوبی را از بالا بستند و بقیه آب متصل است و این است وضو بآن جایز بود زیرا که آب جاریست مسئله اگر خواهد که در آبیکه ساکن
وضو کند واجب است که بنشیند بروشی که استعمال نکند غسالۀ خود را و میان ده در ده گز در رنگ بکند مقداریکه برود غسالۀ او مسئله اگر
حوض ده در ده گز است و بیکجانب آن آب می درآید و از جانب دیگر می برآید روا است وضو در همه جانب آن صحیح علیه الفتوی و نزدیک
اگر چهار یا پنج است جایز نیست و زیادت از آن جایز نیست مگر در همه آب مسئله اگر آب بدبو شد معلوم است که بوی آن از نجاست
وضو بآن جایز نباشد و اگر معلوم نیست روا بود زیرا که احتمال است که از دیر ماندگی بدبو شده باشد مسئله سگ مرده که
بروان افتاد و عرض آن نیز باشد کرد اگر آبیکه متصل بسگ مرده کمتر است از آبیکه متصل بسگ نیست و نشیب آن وضو جایز بود
فقیه ابو جعفر هندوانی و بعض مشایخ خود را در وی سیاه از امام ابو یوسف که اگر یکی از اوصاف آب متغیر نشده است وضو کردن بآن
باک بود مسئله اگر مرد در آب حیوانی که در آب میزاید چون ماهی و غوک وضو بآن جایز باشد بخلاف حیوانی که در آب نمیزاید اما
معیشت او در آب بود چنانچه بط و مرغابی بمیرد آن آب پلید شود مسئله اگر در آب حیوانی بمیرد که خون روان ندارد چون
مگس وضو بآن آب جایز بود زیرا که نجس نیست و مسفوح نیست و نیز حدیث وقوع مگس در طعام قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا وقع الذباب
فی اناء احدکم فلیغمسه ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری شفاء بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر در آب مثل ماهی
و یا مگس بمیرد وضو بآن جایز نباشد مسئله روا نیست وضو بآبیکه از درخت یا از میوه فشرده باشد چون آب بهاچ و آب
و سرکه اما آبیکه خود از درخت می برآید بآن وضو جایز باشد مسئله اگر در آب چیزی پاک افتاد و اجزای آن بر آب غالب آمد
چنانچه آب از طبع خود که رقت و سیلان است برآید چون آب لوبیا یا چیزی پاک را در آب جوش داده اند و آب با او مخلوط شد
چنانکه شوربا یا برگهای درخت در آب افتاد و آب بآن متغیر شد چنانکه در آب رنگ برگها شد وضو بآن جایز نباشد

مسئله اگر در آب بسیار نجاست افتاد وضو بآن جایز شود و نگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو یقین آن ظاهر نشود پس اگر بود چنان که آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جایکه آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر نباشد و در هر جانب وضو جایز بود نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیراکه ده در ده در حکم آب جاری بود و اعتراض محی السنه و جواب از جانب او در ترجمه مذکور است **فصل در آب مستعمل** مسئله و آنیست وضو یا آب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلافست یکی در چیزی که بآن مستعمل میگردد و نزدیک شیخین مستعمل میشود بازاله حدث و بنیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نمیگردد مگر بنیت عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث یا ازاله حدث نزدیک وی فی نیت عامل نمیشود زیراکه نیت در وضو شرط است نزدیک او دوم در وقت مستعمل شدن و در هدایه است که چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد و در حاشیه چلپی می آید اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نمیگردد و بالاتفاق بعد از آن که جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل میگردد چنانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نمیشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا در دست قرار گیرد سوم در حکم مستعمل نزدیک امام آب مستعمل نجس است به نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است بنجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهرست غیر مطهر و نزدیک امام مالک در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهرست ما میگوییم اگر طاهر و مطهر بودی بایستی که در سفر بآن وضو جایز بودی بعد از آن جایز بودی خوردن آن و کسی این را نگفته است **فصل در دباغت** مسئله هر چیز به دباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دور کردن نجاست از چرم اما اگر دباغت بداروها چون سلم و جز آن این را دباغت حقیقی گویند و بعد این دباغت نجاست هرگز عود نمیکند بالاتفاق و اگر بخاک یا بآفتاب دباغت کرده باشد این را دباغت حکمی نامند و بعد این دباغت از امام در عود نجاست دو روایتست اما اصح آنست که هم نزدیک امام و هم نزدیک صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نمیکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که پوست پاک است تر باشد یا خشک از مذبوح باشد یا از غیر مذبوح کذا فی حاشیة الچلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بذبح پوست و گوشت آن هر دو پاک گردد اگرچه خوردن گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بذبح نیز پاک نگردد بدانکه مراد از ذبح ذبح شرعی است که مسلم یا کتابی ذبح کند و تسمیه را دانسته ترک ننماید مسئله پنج چیز از میت پاک است موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاک است موی آدمی و استخوان آن پس جایز نیست نماز کسی که دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگرچه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او در زیاده از قدر درم جایز نیز **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد یا ناس کرد یا عضوی

از آن مجروح شده یا نجس آدمی یا سگ در چاه بمرد تمام آب آن چاه برآورده شود اگر ممکن نباشد بقدر آنکه در آن چاه است باید
برآورد و امام محمد اندازه تقدیر کرده است از دوصد دلو تا سه صد دلو و اصح آنست که دو مرد از اهل بصیرت که ایشان در امر آب شناسا باشند
اعتبار کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمرد از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو
و این تقدیر بعد از بیرون آوردن آن میاه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی مرده برآید که آماس نکرده است یا عضوی از وی جدا نشده است
یا مجروح گشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است نزدیک امام از شبانه روز نجاست
آن چاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا اعضای وی منقطع شده است یا ریخته است از سه شبانه روز حکم باید کرد
نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینند یا از وقتیکه یقین شود وقوع آن از همان وقت حکم کرده شود نجاست
آن چاه مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و دده نجس است و سور گربه
و ماکیان کوچه گرد و طیور شکاری و سواکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز می آید که پاک
کننده بودن مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست و این صحیح است پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم با آن وضو کنند و هم تیمم کنند
بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد با آن وضو کنند و همان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سور آن چیز است
زیرا که سور با لعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکیست بنا بر آنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر
آب دیگر نباشد و نبیذ شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکنند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کنند و نزدیک امام محمد هم تیمم کنند و هم
وضو بکنند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو با آن بالاتفاق جائز نشود

باب التیمم

مسئله تیمم
جائز است مر محدث را و جنب را و حائض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبی که کفایت کند مر طهارت
ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک او واجب شود
و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که واجب میکند وضو را بعد از آن بقدر وضو آب یافت بالاتفاق
وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای وی بقدر وضو آب نرسید و آنجا شد بعد
از آن وضو شکست و بقدر وضو آب یافت پس اگر عضوی را که در غسل باقیمانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود و برای
غسل تیمم کند و اگر با حدث آبی باشد که کفایت کند بعضی اعضای او را نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعضی اعضا فائده
نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضا را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنا بر ظاهر الروایت

تیمم جایز بود و دلیل سوم حصه فرج باشد و نزدیک بعضی سه هزار باشد گز بود تا چهار هزار گز و در جامع الرموز می آرد یک گز
بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنابر روایت حسن اگر در جانب پیش
برود میل است تیمم جایز بود و در کمتر از این جایز نبود و در جوانب دیگر اگر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن
و آمدن دو میل شود مسئله مریض را که باستعمال آب قدرت ندارد یا باستعمال آب مرضش زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد ما میگوئیم ضرر زیادتی بها مباح
میکند تیمم را نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح کند بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب سرد ضرر
میکند چنانچه مریض بیمار شود یا عضو را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله روا است تیمم از برای
خوف آدمی و دده و مار و آتش و جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز روا هست برای خوف تشنگی اگرچه آب در رحل دارد
و در حاشیه چلپی است که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و روا است برای
احتیاج خمیر کردن آرد که اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آنرا برای خوردن حلال ساخته است جایز نیست او را
که با وجود آن تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن آن جایز باشد نزدیک امام فضلی عکس این است یعنی اگر برای خوردن است
وضو جایز بود و اگر برای وضو است خوردن روا نباشد پس بهر تقدیر نزدیک وی تیمم روا نبود مسئله اگر آله برآوردن آب
چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد روا است که تیمم کرده نماز شروع بکند
و اگر در نماز عید وضو شکست و خوف آنست که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است که تیمم کرده
بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود و در نماز
تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه باشد روا است
مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه و نماز وقتی زیرا که بدل
جمعه ظهر است و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض است یکی برای مسح روی و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج
بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم
بر اندکی مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست آنست که به وسطی و بنصر و خنصر دست چپ بچیری

از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج مسح کند بعد از ان با انگشت شهادت و انگشت نر از آرنج تا سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کشد بعد از ان اگر در میان انگشتان غبار نرسیده باشد واجبست که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضرب سوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین روا است تیمم بهر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه بخاک آمیخته باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلوده بوند و نیز بر زمینیکه در آن نجاست افتاده باشد روا نبود هر چند اثر نجاست نمانده باشد اما بعد از زوال اثر نجاست نماز دران زمین جائز بود و نیز بخاکستر جائز نباشد و نزدیک امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک امام شافعی جائز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر روی زمین تیمم بغبار جائز بود پس اگر شخصی خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم بپیمود و بر روی و بر دو دست وی غبار نشست و بران دست مالید تیمم جائز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم فرضست بخلاف امام زفر پس اگر شخصی را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت یک حدث تیمم کرد از حدث دوم کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرد و مسلمان شد روا نیست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که نزدیک طرفین در تیمم شرطست که نیت کند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی بآن تیمم نماز روا بود زیرا که نزدیک وی عبادت مقصوده شرط نیست اگر چه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه و یا سجده تلاوت تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز جنازه بآن جائز نباشد زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت مقصوده است که بی طهارت درست نشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت مقصوده نیست اما تیمم به نیت نماز آن مباح میکند مس مصحف و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از ان مسلمان شد روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بوضو کافر نماز جائز نبود اگر به نیت کرده باشد زیرا که نیت کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک وی و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست پس اگر بی نیت وضو کرد بطریق اولی جائز بود مسئله روا است تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر پیش از وقت تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک وی خلف ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق ست و مقوی قول ما حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید وی نداد و نماز

وطهارة الصعيد والاستيعاب مسحا الا في ... ولا بد من نية قربة مقصودة لا يصح بدون الطهارة فلو تيمم كافر للاسلام لا يجوز صلوته به مطلقا لا بالوضوء ولا يشترط تعيين الحدث او الجنابة ويجوز التيمم ... ان لم ...

۱۴

نماز آن شخص به تیمم روا باشد و اگر بعد از نماز دادن آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نزد ابو یوسف جایز نبود
و بروایت حسن جایز نباشد زیرا که طلب آن از رفیق واجب بود و بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر قول حسن انسب باشد
که نزدیک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است و تیمم شروع نشده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال
با یحتاج الیه ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض حوایج خود را از غیر خود طلب نموده است و در زیادات میگوید
شخصی به تیمم نماز میخواند در آن نماز یا مردی را آب دید و او را ظن شد یا شک شد که بخواهد داد نماز خود را تمام کند زیرا که شروع
نماز صحیح شده است پس به شک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که بخواهد داد روا نیست که پیش از سوال تیمم
نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع به شک حلال نباشد و اگر در نماز با شخصی آب دید و ظن شد که بخواهد داد
نماز را قطع کرده از وی آب طلبد و نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از وی طلب نمود اگر داد نماز را اعاده کند
و اگر به بهای موافق داد و او را بران قدرت است نیز اعاده بکند و اگر ابا کرد نماز تمام شود و اگر چه بعد از اباء داده باشد اما بعد از
دادن تیمم او بخواهد شکست و اگر به تیمم نماز میخواند و در میان نماز با شخصی آب دید با ظن آنکه بخواهد داد نماز را تمام کرد بعد از
فراغ از وی آب طلب نمود اگر داد نماز باطل میشود و اگر نداد نماز وی جایز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله به یک تیمم هر قدر
که بخواهد از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی به یک تیمم دو فرض جایز نباشد کذا فی الهدایه مسئله و هر چه ناقض
وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت در آبی که کفایت کند مر طهارت او را پس اگر متیمم مقدار طهارت آب
یافت تیمم او باطل شود و بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تمام بدن خود را شست
مگر پشت را و آب معدوم شد بعد از آن حدث رسید که موجب وضو باشد از برای هر دو حدث یک تیمم کرد و بعد از آن آب
یافت که هر دو حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم هر دو حدث باقی است
و اگر کفایت میکند یک معین را هو نیز باطل شود در حق آن و در حق دیگر تیمم ثابت باشد و اگر کفایت میکند هر یکی را بی تعیین پشت را بشوید زیرا که جنابت
غلیظ تر است اما بعد از شستن پشت برای حدث وضو تیمم کند روایت است و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد و بعد از آن شست
پشت خود را نیز اعاده تیمم حدث وضو در روایت است و اگر آب را بوضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو
حدث یک تیمم نکرد بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد و چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد و بعد از آن قدر دو
حدث آب یافت حکم این حکم وجوه مذکور است و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب بقدر هر دو حدث مذکور یافت حکم این

پاک نباشد مسح روا نبود مسئله اگر جرموق از چرم یا مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بی موزه پوشیده باشد
و اگر از کرپاس یا مانند آن باشد مسح بران روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنگ باشد چنانکه
تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگر جرموق چرم یا مانند چرم را بعد از حدث بالای موزه پوشید مسح
بران جایز نشود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد از ان آنرا از پای کشید
مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق را کشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد از ان یک ته را در کشید
واجب نیست که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه می پوشند
تا از آلایش و نجاست وقایه شود مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق ایستاده ماند و زیر آن یا در زیر
و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود
بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام نیز بقول صاحبین رجوع کرده است و به یفتی مسئله مسح بر موزه
وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو
پای را شسته موزه پوشید بعد از ان باقی اعضای شسته بعد از ان حدث لاحق شد یا وضو مرتب کرد و پای
راست را شسته یک موزه پوشید بعد از ان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد از ان حدث رسید در هر دو صورت
مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله روا نیست
مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفاز که آنرا بر دست می پوشند تا چنگال باز و مانند آن [illegible] مسئله فرض
در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه خط بوده است پس معلوم شد که به انگشتان
دست بوده نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که آب مستعمل خواهد
و آنچه به آب مستعمل باشد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت فرض
نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز بنا بر قول
پیغمبر صلی الله علیه وسلم یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثة ایام ولیالیها و چون پیش از حدث احتیاج مسح نیست شروع
مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هر چه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود و نیز برآوردن پای.

یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون بسبب کشیدن یک موزه شستن یک پای فرض شد شستن پای دیگر
نیز فرض باشد بنا بر آنکه جمع درمیان غسل و مسح جایز نیست و نیز ناقض مسح باشد در آمدن آب در یک موزه اگر تمام پای
را شسته باشد و نزدیک ابوجعفر اگر بر اکثر پای آب رسد این شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر
تمام شود شستن پای بر وی واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجب است
که هر دو پای بشوید و بعضی گفته اند که نزدیک امام مالک شستن اعضای دیگر نیز بر وی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو
فرض است مسئله بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود
و شستن هر دو پای واجب گردد و بروایتی از وی بیرون آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و در جامع الرموز می آرد این وقتی است
که بقصد بر آوردن موزه را جنبانیده باشد اما اگر بسبب فراخی موزه یا جز آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض
مسح نباشد کذا فی النهایة وغیرها مسئله اگر موزه پاره شد و مقدار سه انگشت خرد از انگشتان پای از زیر ساق ظاهر گشت
مسح بر آن جایز نباشد و در کمتر از آن جایز بود اما اگر پارگی طولیست که سه انگشت در آن درآید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نشود
مسح جایز باشد و اگر پارگی متصل است اما در وقت رفتن مقدار سه انگشت ظاهر میشود مسح جایز نباشد و آنچه ساخته میشود
از لیسمان مانند آن که از زیر ساق تا انگشت مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نشود مسح
بر آن جایز باشد و اگر مقدار مذکور ظاهر میشود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا پاره شده است و از هر جا
اندکی از پای ظاهر میشود اما چون جمع کرده شود مقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر مقدار سه انگشت نمیرسد
یا پارگی در دو موزه باشد و جمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرده پیش
از گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را
تمام نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای بر آرد **فصل در مسح
جبیره** مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگرچه در وقت حدث بسته باشد و کشادن جبیره مسح را باطل نمیکند
مگر آنکه جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند با خود دانست که ترک
مسح جایز نبود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قدرت نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت نداشته
چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قدرت باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند **مسئله** اگر در اعضای وضو کفیده باشد و شوخی از شستن آن عاجز شود واجب است که بر شقاق آب را جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق را بشوید و شقاق را بگذارد **مسئله** اگر شخصی بر دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز نیست که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و بتیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز نباشد **مسئله** اگر بر شقاق دارو نهاد و بالا دار و آب روان کرد وضو جایز بود و اگر چه دارو از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع شقاق به شده باشد پس مراجعت شود که آن موضع را بشوید **مسئله** اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا نباشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه از اعانت غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز شود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشادن عصابه و شستن زیر آن بجراحت ضرر میکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر نمیکند جایز نباشد پس عصابه را بکشاید و زیر آن تا موضع جراحت بشوید بعد از ان عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همچنین حکم ست در خرقه که از موضع جراحت زیاده باشد لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه مطلقا مسح روا بود و اگر در میان دو گره عصابه چیزی از بدن ظاهر باشد مسح بران جایز بود و هو الاصح زیرا که اگر آنرا بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند **مسئله** در مسح جبیره و عصابه بروایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند تمام را مسح کردن **مسئله** اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از ان آنرا دور کرده یا ز بست اگر بخواهد مسح را نیز اعاده کند و اگر اعاده نکرد هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر ست که مسح را اعاده کند **مسئله** اگر بر عصابه یا جبیره یکبار مسح کرد کافی بود زیرا که تثلیث شرط نیست که سه بار مسح کند و هو الاصح

باب الحیض و النفاس

خون خاص زنان ست یکی حیض دوم استحاضه سوم نفاس **مسئله** حیض خونی ست که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از ان پیش از سن ایاس بی مرض ظاهر شود پس خونی که از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه سال یا در سن ایاس ظاهر شود حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن از حیض باشد و بعض دیگر از حیض نبود زیرا که بعضر بمقتضای طبیعه خواهد بود و بعض بسبب مرض **مسئله** اصح آنست که وقت حیض تا سن ایاس باشد و اکثر مشایخ سن ایاس را بشصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند پس

پس خونی که بعد این مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود اما مختار آنست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ
باشد حیض بود پس اگر پیش از تمام اعتداد یا شهر وفات ظاهر شود عدت بشهر را باطل کنند و اگر بعد از اعتداد بشهر ظاهر شده باطل
نکنند و اگر رنگ تیره و یا سبز یا خاک رنگ را در مدت ایاس بیند استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز است و اکثر آن ده شبانروز
و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز است و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانروز است و اکثر آن

پانزده شبانروز دلیل ما قول پیغمبر است علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام
بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون است در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن کرسف
از برآمدن خون در فرج خارج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد و بیند آن
سرخ شده باشد و همین حکم است در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم است در بول مرد که چیزی در
احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج است مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیبه را در جمیع حال
مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت است و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از
حیض خود را اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت نهادن حکم بحیض او کرده شود و اگر زن
حائض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آنرا سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله
چون در میان دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم است اگر در آن مدت ورای سیاهی
رنگی دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز باشد
نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس بنابرین
قول شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی برهمین قول است از برای سهولت بر مفتی و مستفتی
و در روایت امام محمد از امام اعظم اگر در ده روز است در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه
در ده روز بود شرط است در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود و خون نصاب باشد
شرط است که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در میان ده روز طهر دیگر که غالب باشد
بر هر دو خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر
نیز حیض شود دیگر بقول ابو سهل خواه متقدم باشد بر خون حکمی خواه متاخر از آن و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

۱۰۹

ودونها وفوق
العشرة ...
...
...
وطهرها وان انقطع
لتمام العشرة
حل وطيها قبل
الغسل وان
انقطع لاقل
لا يحل حتى

سه روز یا زیاده از سه روز باشد فاصل بود بدانکه این جمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی میدادند
بقول امام محمد بیان حکم برای توضیح مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلاً اگر زن بالغه را اول مرتبه یکروز خون دید چهارده روز طهر
باز یکروز خون دید باز هشت روز طهر دید باز یکروز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون دید سه روز طهر باز یکروز خون سه روز طهر
باز یکروز خون دید دو روز طهر باز یکروز خون جمله چهل و پنج روز شد باین صورت خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط
ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ خ ط ط ط خ ط ط ط خ ط ط خ بروایت امام ابویوسف ده عشره از ان حیض باشد عشره اولی
که اول آن خون ست و نهم آن طهر و عشره چهارم که هر دو جانب آن طهر ست و بروایت امام محمد یک عشره از ان حیض باشد
که آن بعد طهر چهارده روز ست و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر هشت روز ست و نزدیک امام محمد یک عشره
حیض است که بعد طهر هفت روز ست و نزدیک ابوسهل شش روز اول این عشره حیض باشد و نزدیک حسن چهار روز اخیر حیض بود
و ماورای هر حکم باعتبار آن حکم استحاضه باشد پس هر قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو طرف آن خون نصاب بود
همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ یکی نصاب نبود تمام استحاضه باشد

فصل در الوان حیض

مسئله بدانکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی قوی در مذهب اصح حیض بود
و سبزی و زردی و تیرگی و خاک رنگ نزدیک ما حیض باشد مسئله زن حائض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که حیض منع
میکند وجوب نماز را و صحت ادای آنرا و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض وجوب
آنرا منع نکرده است مسئله اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آمد نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر وقت
پاک شد نماز بروی واجب گردد اگرچه از وقت یک لمحه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بروی واجب
نمی شود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد مسئله اگر زنی را که
روزه دار است حیض آمد روزه او باطل شود اگرچه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه واجب باشد قضای آن لازم شود و اگر
نفل بود قضا واجب نباشد اما اگر در نماز نفل حیض آمد قضای آن واجب شود مسئله اگر حائض در ماه رمضان در روز پاک
شد روزه آن روز کافی نشود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک آن روز بروی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک
شده باشد روزه روز آینده واجب شود اگرچه از شب یک لمحه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد
روزه واجب شود و اگرچه در شب غسل نکرده باشد مسئله حائض را جایز نیست که در مسجد در آید و جایز نیست که طواف

او طرفی قلیب
او وسط وقت
صلوة کامل
وان کان دون
ماء ثمانیا لا یجب
وان انقطع
واقل الطهر
خمسة عشر یوما
ولا حد لاکثره الا
عند نصب
العادة فی زمن

٣٠

وتمنع الصلوة والصوم
وتقضیه دونها
ودخول المسجد والطواف

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و باوجود آن اگر طواف فرض کرد از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست او از ناف تا زانوی او و روا نیست تقبیل او و با قبله او و ملامست بالای ناف و زیر زانو او روا بود که از اسفل
جامع از شود نزدیک امام محمد تمام ملامست ببدن او و درای موضع فرج سزا باشد مسئله و روا نیست حایض را که قرآن بخواند همچنانچه روا نیست
جنب را و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی است و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر زنی بقصد قرائت از برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت الباس نیست مسئله زن حایض را تعلیم قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آمد نزدیک کرخی یکان یکان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف
آیت تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حایض را و جنب را و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بروایت محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله
محدث را جایز نیست که بقصد قرائت قرآن بخواند اما مساس قرآن هیچ یکی را از حایض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد
مگر بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مساس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف به آستین مکروه باشد مسئله مس درهمها که دران آیتی از قرآن بود بی طهارت
مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی جایز باشد
اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز بمقدار غسل و تحریمه بگذرد اگرچه
غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بروی فرض شود و چون نماز بروی فرض شد در حق حلال شدن وطی وقت بمقدار
غسل بر ابتدای غسل اعتبار کند کذا فی الهدایه و در بعضی آن است که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند تا آنکه
مدت عادت اتمام شود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت [illegible] چون عود کند مسئله اگر زنی حایض کمتر
از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز
بگذارد مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت بیش یا از کم یا اگر گشت یا اول مرتبه او حیض
آمده است در همه صورت تا آخر وقت مستحب است که غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون بیند و در کم از سه روز
پاک شد تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر درین صورت سه روز خون عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی بده روز یا زیاده از آن پاک شده از

حکم کرده شود بطهارت آن و غسل بر وی واجب شود مسئله اگر زنی را عادت است که هر ماه تا ده روز یک روز خون می بیند
و یک روز پاک میماند پس وقتیکه خون بیند نماز را و روزه را ترک کند چون در روز دوم پاک شود وضو کند و نماز بگذارد و باز در روز
سوم نماز و روزه را ترک کند با همه روز چهارم غسل کند و نماز بگذارد و همچنین تا ده روز مسئله اقل طهر پانزده روز است و اکثر آن را
حد معین نیست مگر از برای نصب عادت زن علما را در تقدیر آن اختلاف است صحیح آنست که شش ماه است مگر یکساعت زیرا که در عادت
طهر غیر حامله از طهر حامله کمتر میباشد و اقل مدت حمل شش ماه است پس طهر غیر حامله باید که چیزی از آن کمتر باشد پس یکساعت را که اقل
از مراتب است باقی اعتبار آن کم شود و تصویر صورت آنچنین باشد که زنی را که اول بار حیض آمده است ده روز خون دید و شش ماه طهر بعد از آن خون
همیشه جاری شد مدت خود را تمام یک سال بیست و هر ماه سه ساعت کم زیرا که مدت آن سه حیض و سه طهر تمام میشود و در صورت مذکور حیض او
ده روز است و طهر او شش ماه یکساعت کم مسئله اگر خون زن از اقل حیض که سه روز است کمتر باشد یا اکثر آن که ده روز است
زیاده شود یا از اکثر نفاس که چهل روز است بالا رود استحاضه باشد همچنین هر گاه از عادت زن که در حیض است زیاده شود و از
عشره تجاوز کند یا از عادت وی که در نفاس است بگذرد و از اربعین بالا رود استحاضه باشد مسئله اگر زنی را اول مرتبه حیض آمده
و از ده روز تجاوز کرد و همیشه جاری شد در هر ماه ده روز حیض باشد و باقی استحاضه بود و همچنین اگر در نفاس از اربعین تجاوز
کند و همیشه جاری شود هر ولد تا چهل روز نفاس باشد و باقی استحاضه بود مسئله اگر زنی حامله خون بیند یا در وقت ولادت
پیش از برآمدن ولد از وی خون ظاهر شد استحاضه بود مسئله نماز و روزه با خون استحاضه روا بود و وطی جایز باشد مسئله اگر خون
استحاضه یا خون بینی و یا سلسل بول یا حدث دیگر در یک وقت تمام از اوقات نماز فرض فرصت نماز آن وقت ندارد صاحب
آن حدث معذور گردد پس از برای وقت هر فرض وضو کند و هر چه بخواهد از فرض و نفل در آن وقت بآن وضو بگذارد بخلاف
امام شافعی که نزدیک وی از برای هر فرض وضو جدا کند و نوافل را تبعیت آن بخواند در برهان شرح مواهب الرحمن است
که در ابتدای عذر شرط است که عذر در یکوقت تمام معذور را فرصت ندهد که وی وضو کرده نماز تواند خواند و در بقای وی نیز وجود
شدن عذر در هر وقت یکبار کفایت کند و در زوال عذر شرط است که در یکوقت تمام عذر ظاهر نشود و نیز بدان که مستحاضه را
در شستن جامه از برای هر نماز اختلاف است بقول محمد بن مقاتل واجب است که برای هر نماز شوید بقول ابن سلمه واجب نیست و نیز در آنست
که اگر مطعون بحالی باشد که چون جامه را بشوید باز زود نجس شود بقول ابو القاسم جایز است که همان جامه نماز بخواند و نیز در آن است
که در نوازل می آرد کسیکه جراحت وی سائل باشد بر جراحت خرقه بست و آن خرقه زیاده از قدر درم بخون آلوده شد

و همان نماز خواند اگر مجالی نشود که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز نجس میشد جایز است که نشوید و اگر نه جایز نیست هو المختار و نیز در آنست که کسیکه دنبلها دارد و سبب آن بعضی منعقد شده است چون از بعضی دیگر چیزی سایل شود وضو شکند زیرا که این جریان جدید است و نیز در آنست کسی که بسبب درد چشم اشک روان باشد و بر ظن وی غالب بود که صدید است برای هر وقت نماز وضو کردن لازم است مسئله خروج وقت ناقض است مر وضوی معذور را بخلاف امام ابو یوسف و امام زفر زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن و نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است پس کسیکه پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز در آن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول وقت یافته شده است نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز ظهر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بخواند بنا بر یافتن خروج وقت که آن ناقض وضوست بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنا بر آنکه ناقض وضو بقول وی دخول وقت است نه خروج

فصل نفاس

مسئله نفاس خونی است که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آنرا حدی معین نیست و اکثر آن چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در یک شکم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس وی از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضای عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توأمین گویند مسئله چون بچه در کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آنرا اسقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر شده است مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او معلق بولادت است واقع شود و اگر مادر او کنیز است ام ولد گردد

باب الانجاس

مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون بآب یا بهر سایلی که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب چون آن را زایل کنند پاک شود و اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله از نجس غیر مرئی ناپاک شود به سه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قوت در افشردن مبالغه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد به سه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن آنست که آب از آن رقاطر بماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بدن به سه بار متوالی شست پاک گردد زیرا که توالی در غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متجسد ناپاک شد چون خشک شود بمالیدن بر زمین پاک گردد و بقول امام ابو یوسف اگر تر بمالیدن مبالغه کند چنانکه اثر نجاست نماند و در تر آن نیز پاک شود و به فتوی مسئله اگر موزه به نجاست غیر متجسد ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی صیقلی ناپاک شد بی شستن پاک شود

و اگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا با آب کرده باشد چون منی خشک شود مالیدن
نیز پاک گردد و جامه باشد یا بدن هر دو برابر بود در ظاهر الروایه و بروایت حسن بن زیاد بمالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد و آئینه
مثل آن نشست ناپاک شد بشستن پاک شود و نیز بمالیدن بر زمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زمین
ناپاک شود و شستن با آب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یکشب بر آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و خانه
مفروش و درخت و گیاه که هنوز قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد و المختار در آنچه از زمین
منقطع است بی شستن پاک نگردد

فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن

مسئله بول آدمی
و خون و دان و شراب و پس افگند ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و اشتر و سرگین گاو نجاست
غلیظ است قدر یک درم از ان عفو باشد مسئله بول اسپ و بول دواب که خورده شود لحم آن حلال و پس افگنده پرنده که
خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است اگر کمتر یا کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظه یا بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض است و بقول اصح مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است
که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و آستین و از امام ابو یوسف ربع جامه است و حسب مقدار
گرفته اند مسئله در نجاست غلیظه اعتبار وزن درم است و در غیر غلیظه مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل
انگشتان است مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید شود و خون سیاه میگردد و کذا فی
حاشیه چلپی است مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک با آن نجس نشود زیرا که طهارت آن بشک
زائل نمیشود مسئله اگر از باد یا غیر آن ترشحهای بول چون سر سوزن بر جامه و بر بدن یا جامه متصل رسید شستن
آن واجب نشود زیرا که احتراز از ان دشوار است چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن ترشحها
نمودار میشود و جمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز در انست که این در غیر آب است
اما اگر در آب بقدر سر سوزن ترشح بول افتد آب را نجس کرده اند بقول اصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود
و اگر نجاست بر آب گذشته آب را نجس سازد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
نجس باشد مسئله اگر خر از گوشت و مانند آن در نمکدان افتاد و نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر سر جامه نجس شود

و مضربه باشد نماز بر آن جایز بود اگرچه اطراف آن را دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف آن را دوخته باشد نزدیک امام ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر یکجانب بساط نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر بساط کلان باشد چنانکه بیر و داشتن یکجانب آن جانب دیگر نجنبد جایز بود و بخلاف آن جایز نبود **مسئله** اگر جامه پاک بود در جامه نجس که تر بود پیچیدند و رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بر آن جایز نبود مگر آنکه رطوبت آن بحدی رسد که بفشردن از آن آب متقاطر شود یعنی قطرات خورد از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشد و بگذاشتن معدوم شوند کذا فی البرهان **مسئله** اگر جامه تر را بر زمین نجسی که آن را بسرگین گل کرده باشند و خشک شده باشد اندازند بر آن نماز خواندن جایز باشد **مسئله** اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شده باشد و طرف دیگر را از آن بی تحری بشست نماز بدان جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست **مسئله** اگر در وقت پایمال کردن خرمن ازان یا گاو ان گندم شاشیدند چون آن را قسمت کنند یا چیزی ازان بکسی بخشید تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست در کدام جا باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد **مسئله** استنجا کردن از آنچه از پیش یا از پس آید بسنگ یا بکلوخ یا بمانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و در آن عدد مسنون نیست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی سه عدد سنت **مسئله** در ایام گرما سنگ اول و سوم ادبار کند و سنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما سنگ اول و سوم اقبال کند و سنگ دوم ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی در این است و ابلغ آنست که بسنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بر آن کرد که در ایام گرما خصیتین آویزان میباشند پس در اقبال احتمال آلودگی آن خواهد بود و زن همیشه بسنگ اول ادبار کند تا فرج او ملوث نشود چه در حق او گرما و سرما برابر باشد **مسئله** استنجا باب بعد از استنجا بسنگ یا مانند آن ادب و چون خواهد که استنجا باب کند اول هر دو دست بشوید بعد از آن مخرج را بمبالغه بشست نماید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آن را بشوید و شستن آن بسر انگشتان روا نبود و چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید و اگر نجاست از مخرج خود بقدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد **مسئله** باستخوان و سرگین و بدست راست استنجا روا نبود **مسئله** روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن در قدم جا مکروه بود در صحرا بود یا در آبادانی باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در آبادانی روا بود

کتاب الصلوة

مسئله اول وقت نماز فجر از صبح عریض بود تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که در وقت زوال بود و بقول صاحبین و امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یکچند آن چیز

مستوای سایه که در وقت زوال باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جانب آن بلند و نشیب
نباشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود و بعد ازان بران زمین دایره کشند و آنرا دائره هندیه نامند زیرا که
علمای هند آنرا اختراع نموده اند و در وسط حقیقی آن دائره چوبی بقدر ربع قطر دائره که بسیار برابر و باریک باشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دائره متساوی البعد باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که در اول روز سایه مقیاس
بیرون دائره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالا تر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دائره داخل شود پس موضع دخول علامتی
باید گذاشت و چون از نصف نهار یک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود و از دائره بیرون آید بر موضع خروج نیز علامتی باید
و از وسط هر دو علامت خطی راست تا قطر دائره باید کشید همین خط خط نصف نهار باشد هرگاه که سایه
مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه آن وقت سایه نصف النهار باشد همین سایه را سایه اصلی گویند و این
سایه در هر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن دو روایت
چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب از غروب
آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی بر قول
صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق باشد
مسئله وقت مستحب نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان در وقت خوانده شود
و باز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده آنقدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما تعجیل آن
مسئله و نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و در وتر تا آخر شب مگر آنکه توفیق
بیداری شدن آخر شب نداشته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا تعجیل مستحب است و در غیر آن هر دو
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جایز نباشد مگر ادای عصر
که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه بر آید نفل و نماز فوتی و نماز
جنازه و سجده تلاوت در آن وقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح سوای سنت فجر نفل مکروه باشد و در میان عصر و مغرب نفل
مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یکوقت جمع نمودن روا
نبود مگر حاجیان را در روز حج عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود مسئله اگر

اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بروی لازم نشود و بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
عصر یا ظهر و عشا یا مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را با عصر یک وقت است و مغرب را با عشا وقت یکی از آن که جمع
نزدیک وی جایز بود **مسئله** اگر از وقت مقدار تحریمه باقیمانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت بر وی
لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بروی قضای آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی

باب الاذان

مسئله اذان برای فرایض پنج وجمعه سنت است و نه برای نوافل و پیش از وقت نیست پس اگر پیش
از وقت گفته شد در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود و مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان
در نصف آخر از شب روا باشد و نیز سنت است بعد از وقت برای ادا یا از انکه گفته شود و بعد از وقت برای قضای آن نیز سنت است
مسئله مؤذن باید که عالم اوقات باشد تا ثواب مؤذنان بیابد و قادر باشد بر آنکه اذان در وقت آن بگوید و اولی آن است
و نیز در است که مستحب است که مؤذن صالح باشد و متقی بود و عالم سنت باشد بقول النبی صلعم لیؤذن لکم خیارکم **مسئله**
مؤذن در وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و ترسل در اذان کند یعنی کلمات اذان را
از یکدیگر قطع کند با هم متصل و درهم نگوید **مسئله** در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و در حرکات و سکنات آن از برای تحسین
کم و زیاده نکوید اما مجرد تحسین صوت کردن بی تغییر و تبدیل بنا مستحسن است **مسئله** در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی که
نزدیک وی ترجیع کنند ترجیع آنست که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را دو بار
بلند کند کذا فی جامع الرموز **مسئله** چون به حی علی الصلوة رسد روی خود را در جانب راست و چپ چنانکه سینه و صفت بگرداند و اگر خواهد
که با نیت اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از دریچه برآورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ همچنین سر را
از دریچه برآورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه ... **مسئله** بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر
من النوم بگوید **مسئله** اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی کلمه یکبار یکبار بگوید مگر
قد قامت الصلوة را **مسئله** اقامت را بسرعت بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند ... و بعد فلاح
دو بار قد قامت الصلوة زیاده کند **مسئله** وقت گفتن اذان و اقامت سخن دیگر نگوید پس اگر ... اذان ... کرد
باک نباشد و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند ... **مسئله** در میان اذان و اقامت ... در ... مغرب
که آنجا متصل اذان اقامت گوید **مسئله** برای قضای فائته اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر فوائت بسیار باشد برای

اول هر دو بگوید برای هر دو اعاده نبود و فی اگر با قامت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه
و اگر محدث یا جنب اذان و اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان برای غایبان مفید باشد بنا بر آنکه احتمال است
که بعض ایشان نشنیده باشد بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران است مسئله اذان زن و مست و مجنون مکروه است
و مستحب است اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسیکه در مسجد بجماعت نماز میگذارد هر دو اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر
مسافر با اقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافر یا کسیکه در شهر در خانه خود نماز میگذارد هر دو اذان و اقامت هر دو را
ترک نمود بقول ابن مسعود و اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته باشند جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر نه حکم وی مسافر باشد مسئله چون تکبیر اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم همه برای نماز
استاده شوند و چون بقد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند **باب شروط الصلوة** یکی از شرائط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل که فلان نماز میگذارد مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت کنیزک مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
او نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضوی که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن بدانکه
سر عضو است و موی سر عضو دیگر است و خصیتین عضو دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و مزیل نجاست نمی یابد با جامه
ناپاک نماز بگذارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند و ربع جامه او پاک است نماز وی روا نشود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل آنست که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه بخواند جایز بود مسئله هر که جامه نیابد مستحب است که نماز را نشسته باشارت بخواند و
اگر استاده برکوع و سجود خواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال بقبله خائف باشد بهر جهت که تواند روی
آرد و نماز بگذارد مسئله هر کرا در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا ظاهر شد
اعاده نکند و اگر در میان نماز معلوم شده باشد یا رای آن دیگر گشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی را که قبله مشتبه شد
و بی تحری نماز خواند روا نبود اگرچه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قوم بتحری نماز با جماعت خواندند و هر واحد بجانب تحری خود روی آورد و هیچ کدام از حال امام واقف نیست نماز همه
جایز بود مگر نماز کسی که در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم

۳۸

مقدم باشد یعنی ظن شود او را که از امام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله میان نیت و تحریمه چیزی که مانع اتصال باشد چون کلام و جز آن فصل نکند بدانکه نیت بدل است چنانکه مذکور شد و بدل و زبان هر دو فاضل مسئله در نماز فرض تعیین فرض در نیت شرط است و در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی است و مر مقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا بآن فرض است

باب صفة الصلوة

مسئله یکی از فرائض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که قائم مقام آن است بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی وذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی رکن است و دست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سوم قرارت چهارم رکوع پنجم سجود و پیشانی و بینی و از عذر بر امام ابی حنیفه به بینی کفایت کند بخلاف صاحبین فتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیره بقدر تشهد هفتم خروج بصنع خویش دیگر از واجبات نماز قرارت فاتحه است دوم ضم سوره سوم رعایت ترتیب در فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده اخیره کرآن در نماز مکرر نیست و ترتیب در این هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما در تشهد آنست که قعده اولی سنت است دوم واجب است در هدایه خواندن تشهد در قعده اولی سنت است در روایتی لیکن مصنف این روایت را بنا در وبنابر آنکه قول پیغمبر علیه السلام بجواب ابن مسعود رض بخوان التحیات فرق در قرارت تشهد در قعده اولی و دوم نیست بلکه ... چون هرگاه تشهد در قعده اولی واجب شد قعده اولی نیز واجب باشد ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزدیک وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت در وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قرارت در دو رکعت اولی دهم تعدیل الارکان و طمانیت در قومه و جلسه بخلاف امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع و سجود بمقدار یک تسبیح و مراد از طمانیت آرامیدن جوارح و مفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن دوازدهم آهسته خواندن در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض و واجب سنت یا مندوب هر که خواهد که در نماز شروع کند برد دو دست هر دو را وانگشتان را بحال خود گذارد و هر دو سر انگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و در تکبیر هر دو دست را تا هر دو کتف بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله اگر تکبیر بفارسی گفت یا قرارت بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جائز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی گفت روا نبود و در نماز نه در ذبیحه کذا فی الهدایه زیرا که بجای تکبیر ذکری که بمجرد تعظیم الله تعالی دلالت کند جائز

است و آنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف ببندد و دست راست را بر دست چپ

نهد و در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان کند و در قومه و تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه هر قیامی که در وی ذکر مسنون باشد دست

بر بندد و قیامی که در آن ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک

وتعالی جدک ولا اله غیرک بخواند و توجیه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر آیت بعد از تحریمه

بخواند مسئله بعد از ثنا اعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قرات است نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قرات تعوذ بخواند

و مقتدی را چون قرات نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا است

باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد یا بقرات متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نخواند مسئله

ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است نزدیک

او ما میگوئیم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر صلوات الله سلامه علیه و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله رب العالمین

کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد و لا الضالین آهسته آمین گوید و مقتدی در نمازهای جهریه در آمین گفتن

با امام متابعت کند بعد از آن تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را

وا کشاده دارد و پشت را بکشد و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از آن تسبیح گوید بعد از آن سمع الله لمن حمده

گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان بسجده

رود و اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن روی را در میان هر دو کف دست خود نهد چنانکه هر دو

دست برابر گوش او باشد در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را

از ران دور دارد و انگشتان هر دو پای را جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از آن در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر پیچ

دستار یا بر گوشه آستین سجده کرد یا بر پنبه و دیگر چیزی که حجم آن را می یابد و جبهه بران قرار گیرد سجده کردن روا

باشد و اگر جبهه قرار نگیرد روا نباشد مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز

و بر پشت غیر آن در نماز است یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از سجده تکبیر

گویان سر بردارد و درست بنشیند باز تکبیر گویان بسجده رود و درین سجده نیز سه بار یا زیاده از آن تسبیح گوید باز تکبیر گویان

سر از سجده بردارد باز هر دو دست بعد از آن هر دو زانو را بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد نماید و راست استاده شود

شود بخلاف امام شافعی که وی قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول
کند مگر آنکه ثنای و تعوذ در آن نگوید و دست نبردارد و چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند و بر آن نشیند و پای راست
را استاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان هر دو دست را
جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی خنصر و بنصر عقد کند و بوسطی و ابهام حلقه نماید و چون بعد الاشهادتین بسبابه
اشارت کند چنانچه از بعضی علما نیز منقول است و تشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اولی بر آن زیاده نکند و در نماز فرض در
دو رکعت اخیر و در فرض مغرب یک رکعت اخیر فاتحه بخواند بر پای ایستاده کند و اگر تسبیح بگوید یا خاموش باشد جایز
و اول افضل بود و چون رکعات تمام کرد بنشیند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در قعده اخیره تورک سنت
و زن در هر دو قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند و هر دو پای را بجانب راست برآرد مسئله در قعده اخیره بعد تشهد
مذکور درود و دعاهای ماثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاهای که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس انچه از مردم سوال
کنند از خدای تعالی نخواهد و چون از دعا فارغ شود بجانب راست به نیت کسیکه در آن جانب باشد از آدمی و فرشته
سلام گوید بعد از آن بجانب چپ به نیت کسیکه در آن جانب بود و سلام دهد و مقتدی در جانب امام نیز کند و اگر مقتدی در برابر امام باشد
در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشاره وی کافی است
و بقول بعضی به نیت سلام اول بسنده نماید

فصل فی القراءة

مسئله در نماز جمعه و نماز فجر و در دو رکعت اول
از مغرب و عشا امام جهر خواند و اگر کسی نماز قضا گزارد و منفرد و در آن مخیر باشد و در قضا واجب است که خفیه بخواند
مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود است و ادنی مخافت اسماع نفس خود و هو الصحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع
نفس خود است و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق و عتاق و استثنا و جز آن ادنی مخافت
در آن اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف شود و نفس او نشنید طلاق واقع نشود
و آزاد نگردد و اگر طلاق بلی و ان شاء الله تعالی گفت بر وجهی که نفس او نشنید طلاق واقع شود و استثنا جایز نباشد
مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام است هر دو جهر خواند و اگر
فاتحه در دو رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که در آن فاتحه بخواند پس اگر قضا کند موجب
تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض از قراءة مقدار یک آیت خرد است هر که بجان آن اکتفا کند گنهگار شود

زیرا که ترک واجب کرده باشد مسئله قرائت مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سورتیکه بخواند و در سفر امن در فجر
فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط مفصل
و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعیین سوره
در نماز نبود یعنی که بغیر آن سوره از قرآن نخواند مکروه باشد مسئله مؤتم در نماز خاموش باشد و بشنود و اگرچه امام آیت ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وقال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال علیه السلام
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له وقال علیه السلام ما لی انازع فی القرآن یعنی آنکه مؤتم بخواند و امام بشنود خلاف
موضع باشد زیرا که وضع آنست که امام بخواند و مؤتم بشنود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله مردم در وقت خطبه خواندن
امام خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیت صلوا علیه وسلموا بخواند از زبان خفیه درود
بفرستند **فصل در جماعت** مسئله جماعت سنت مؤکده است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن بسنت مؤکده است لهذا آنرا سنت گویند و نزدیک
امام شافعی فرض کفایت است و نزدیک بعضی اصحاب امام شافعی و نزدیک کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض
عین است چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران در احکام نماز عالمتر باشد چون در احکام
مذکوره همه برابر باشند کسیکه قرائت او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر اند پرهیزگارتر از دیگران اولی بود بعد از آن کلانتر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان هم زن باشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنی که امام شود باید که برابر همه
استاده شود و مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را بهر پنج نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود و پیرزن را
در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی با متیمم جایز باشد زیرا که تیمم طهارت مطلق است
یعنی تقیید بوقتی از اوقات نیست و چون آب موجود نباشد نزدیک ما جنس زمین خلف آب باشد مسئله اقتدا
کسیکه پای را شسته است با کسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیرا که موزه از سرایت حدث بپای مانع باشد
و آنچه بر موزه است بمسح پاک شود مسئله جایز است که استاده با نشسته اقتدا کند بنابر فعل رسول

رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او در آخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی است **مسئله** اقتدا
موحی با موحی و متنفل با مفترض روا بود و اقتدا مرد با زن و کودک جایز نباشد زیرا که تاخیر زنان بنص ثابت شده است
و کودک متنفل است **مسئله** اقتدا طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر موحی با موحی و مفترض با متنفل روا نبود
زیرا که بنای قوی با ضعیف جایز نباشد **مسئله** اقتدا مفترض با مفترض فرض دیگر روا نبود زیرا که اقتدا شرکت است و آن
با اتحاد یکدیگر باشد **مسئله** امام قرائت دراز نخواند چه بسیار است که در قوم اهل حوائج و ضعفا باشند و نیز قرائت رکعت
اول را بر رکعت دوم دراز نکند مگر در نماز فجر **مسئله** اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر
زیاده بود خود پیش رود و مقدم استاده شود **مسئله** اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیرا که نماز
امام متضمن نماز مقتدی بود پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد **مسئله** در عقب امام اول مردان استاده شوند
بعد از آن کودکان بعد از آن خنثان بعد از آن زنان **مسئله** اگر زن در پهلوی مرد بی حائل با امام اقتدا کند و زن
محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بودند و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان
نکرده است نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بیک روایت نماز وی جایز بود و اگر چه امام نیت امامت زنان
نکرده باشد و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد **مسئله** اگر قاری یا امی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز هم
فاسد شود اگر چه در رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیرا که در هر رکعت از نماز قراءة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة
لیکن قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری است لقوله علیه السلام قراءة الامام له قراءة
الا اخرین در امی هر دو قسم قراءة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب وجود قاری فاسد باشد و چون نماز
امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی است

باب الحدث فی الصلوة

اگر مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود و اگر چه بعد
از تشهد حدث رسید بخلاف صاحبیه که نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث
رسید نماز باطل گردد **مسئله** اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را
تمام کند مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آنزمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین
حکم است یعنی پیش از فراغ امام عقب او در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد و مخیر باشد

و در جای دیگر وضو کرده نماز را تمام کند یا در بنای نماز شود تمام نماید **مسئله** اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو باشد و محتلم گردید یا قهقهه زد یا دانسته حدث کرد یا بر جامه یا بر بدن وی زیاده از قدر درهم نجاست افتاد یا از جراحت او
خون جاری شد یا بگمان آنکه حدث رسیده از مسجد بر آمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها
بیرون رفت و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که باین حوادث بنا بر قلت وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلوته فلینصرف و لیتوضأ و لیبن علی صلوته ما لم یتکلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد بر آمده است
یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند **مسئله** اگر بعد از تشهد دانسته حدث کرد یا بقصد
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنع از وی حاصل آمد **مسئله** اگر تیمم
بعد از تشهد بر استعمال آب مقدرت یافت یا ماسح بعد از مدت مسح بر موزه گذشت یا مدت موزه تمام شد یا امی قرات یاد گرفت
یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آمد یا امام قاری مرامی را خلیفه کرد
یا در نماز فجر آفتاب بر آمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زائل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت جبیره
افتاد و درین دوازده صورت نزد ابی حنیفه نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزد وی فرض است و آن موجود نشد و نزد
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزد ایشان فرض نیست پس تمام کردن تشهد از نماز فارغ شود **مسئله** اگر بعد از تشهد
امام قهقهه زد یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد **مسئله**
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد بر آمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و بر آمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این در ترجمه بار گذشت **مسئله** اگر امام پیش از آنکه بایجوز به الصلوة خوانده باشد در قرات
بند شد روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن بایجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست **مسئله** اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرک را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود **مسئله** اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز
بنا نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند **مسئله**

مسئله اگر امام را حدث رسید و با وی یک مقتدی است پس آنکه امام نیت خلافت وی کند مقتدی خلیفه شود زیرا که
از برای تعیین است و اینجا احتیاج به تعیین نیست پس اگر این مقتدی زن باشد یا کودک بود و بقول بعضی نماز امام
فاسد شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که بی امام میماند و چون امام او را
خلیفه نکرده است و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه معین است بخلاف مرد که آن از برای تعیین و صلاحیت نیابت بود

باب ما یفسد الصلوة وما یکره فیها

مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن است اگرچه سهو باشد یا در خواب
دوم سلام دانسته زیرا که سلام سهو مفسد نماز نباشد بنابر آنکه از اذکار است سوم جواب سلام سهو یا قصدا
زیرا که جواب سلام از جنس کلام است چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن با آواز بلند که بسبب درد یا مصیبت بود
بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تشمیت عاطس هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش
انا لله وانا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن
هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر بعد
از خواندن امام خود مقدار جواز الصلوة یا بعد از انتقال کردن او بآیت دیگر فتح کرده است نماز فاتح فاسد شود
و اگر امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف
خواندن دهم بر چیزی نجس سجده کردن یازدهم آنچه از مردم توان خواست از خدا تعالی خواستن دوازدهم
خوردن یا نوشیدن سیزدهم عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار است نزدیک بعضی عمل کثیر آنست
که در کردن بسوی دو دست احتیاج افتد و نزدیک بعضی آنست که عامل آن را ناظر در نماز نداند و علیه عامة المشایخ
و نزدیک بعضی آنکه خود مصلی آن عمل را کثیر داند امام سرخسی گوید این نیکو است هم نزدیک ترست زیرا که در باب او تقدیر نیست
بر رای مبتلا به مسئله شخصی یک رکعت نماز گذارده بود در رکعت سوم فهمید که [illegible] سجده کرد اگر
در غیر آن نماز شروع کرده است رکعت اول را در حساب نیاورد و اگر در همان نماز شروع کرده [illegible]
و رکعت اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد [illegible]
مسئله اگر کسی بجای دیگر در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد لیکن گذرنده گنهگار شود [illegible]
در موضع سجود تفصیل هست در مسجد صغیر هر جا که باشد [illegible] موضع سجود [illegible] مسجد کبیر [illegible]

موضع سجود دانسته که در آن سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خشوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود
پس اگر گذشت زیر دکانی که بالای آن شخص نماز میگذارد و بعضی اعضای این با بعضی فروتنی اعضای مصلی را
مقابل گشت بروایت ثانی بزه کار شود دیگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
سنت است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود جایز نیست که ستره را پیش خود بغلطاند یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که درمیان ستره و مصلی روان شود جایز است
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و بهر دو روا نباشد مسئله ستره امام مرمقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد روا است
که ستره را ترک کند **فصل در مکروهات** مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل در چادر نشست
که چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آن را فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه
هر دو دست را در آستین درآرد و یا هر دو جانب آنرا ضم کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بجای نیاید تا آن آلوده
نشود سوم ببدن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی را بالای سر یا پیچیدن آنرا و در آوردن اطراف آنرا
در اصول آن پنجم پیچیدن یا کشیدن انگشتان را که آواز برآید ششم دیدن بجانب راست و چپ با میلان سر اگر
بگوشه چشم بیند مکروه نبود هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم
مانند سگ نشستن چنانکه بر هر دو سرین نشیند و هر دو زانو را استاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر
چهار زانو نشستن سیزدهم استادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه و دکان یا بر زمین چهاردهم استادن مصلی عقب صفیکه
در آن فرجه باشد پانزدهم بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا پیش او یا در برابر او اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه
نبود زیرا که در این اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خشوع و فروتنی خواند
مکروه نبود هفدهم در جامههای بذله نماز خواندن که پوشیدن آن جامهها در مجالس بزرگان نرود هجدهم برای دور کردن خاک
پیشانی مسح کردن نوزدهم جانب آسمان دیدن بیستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن
مسئله پوشیدن جامه که در آن صورت حیوان باشد مکروه است مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن و ...

دریدن برانج مکروه است نشستن در مسجد بدا مسئله و در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا با آب طلا مکروه نبود مسئله ایستادن امام در مسجد و سجده کردن در محراب آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن عقب پشت شخصی که نشسته سخن میکند مکروه نبود مسئله نماز گزاردن بر بساطی که دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که اعضا را از بعید ظاهر نشود مکروه نباشد و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر جاندار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه نباشد مسئله بول کردن بر خانه که دران برای نماز جای ساخته اند و آنرا محراب نموده مکروه نبود زیرا که آن جای را حکم مسجد نیست

باب صلوة الوتر والنوافل

مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر وتر نخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وتر نخواند و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خواند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر با وی قنوت نخواند و صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود استاده ماند بقول بعضی منتظر سجده بنشیند مسئله پیش از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشاء دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشاء و بعد از عشاء چهار رکعت مستحب است مسئله نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب افضل است مسئله در دو رکعت فرض و در جمیع رکعات وتر و نوافل قرائة فرض است مسئله لازم است تمام نفلی که شروع دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است مثل چنانکه گمان برد که نماز ظهر گزارده است پس شروع کرد دران بعد از ان یاد آورد که ظهر کرده است پس این نماز که دران شروع کرده است نفل شد که اتمام آن لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده شفعه اول یا ثانی فساد کند زیرا که اگر در شفعه اول فساد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فساد شده است قضا شفعه اول که آنرا ادا نموده است لازم نباید زیرا که هر شفعه از نفل جدا است و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند زیرا که معتبر نزدیک وی نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز دران است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

باتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءت ترک کرد درین هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در هر دو شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نباید بنا بر آنکه دران شروع صحیح نشده است و نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد و پس شروع در شفعه ثانی صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه اول نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت نیز تحریمه باطل شود مسئله اگر در چهار رکعت نفل شروع کرده بود و بعد از نشستن شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم نباید زیرا که دران شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نشست بقیاس فرض شفعه اول فاسد نشود و قضای آن لازم نباید اگر چه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله جایز ست که نفل را نشسته خواند اگر چه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر استاده شروع کرد نکرده است که بی عذر بنشیند مسئله جایز ست که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری در غیر جانب قبله گزارد و بر رکوع و سجود اشارت کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله وسلامه علیه بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام مخالف قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد و بعد از آن فرود آمد جایز ست که بنا شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود بر رکوع و سجود ادا میکند پس ادای ناقص بکامل باشد و آن رواست و در صورت عکس ادای کامل بناقص می شود و آن جایز نیست

فصل در قیام ماه رمضان

مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح بده سلام سنت ست و بعد هر ترویحه بقدر ترویحه بنشینند و توقف کنند یا آنکه ترویحه چهار رکعت و هر ترویحه را دو سلام ست و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد از آن مسئله یک ختم در تراویح سنت ست برای کسل قوم آنرا ترک نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت نگذارد در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت

بجماعت گذاردن مکروه باشد و در ماه رمضان جایز است اگرچه تراویح را بجماعت نگذارده باشد یا با امام دیگر گذارده باشد

یا اگر فرض را با امام نگذارده است در وتر با وی اقتدی نکند اما صحیح آنست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی المنیة

بدانکه تراویح سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک مواظبت

عذر خوف فرضیت فرموده است

فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا

کسوف گرفتن آفتاب را گویند

خسوف گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران را مسئله چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت

بی خطبه دو رکعت نفل با طول قراءت بخواند و قراءت را در ان جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند بخلاف امام شافعی

نزدیک وی در هر رکعت دو رکوع آید و بعد از فراغ تا کشادن آفتاب دعا بخوانند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز

در مسجد تنها بخواند مسئله نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه در آن جماعت نبود مسئله چون امساک باران

شود و نیک امام خلیفه یا نایب او با مردم شهر بجز مشکلکی تمام پیاده در صحرا رود و از حضرت تعالی باران بخواهند و دعا بخوانند

بخواستنی آنکه قلب رو اکند و پیش از برآمدن کسی هر یک بقدر حال خود صدقه برآرد و اگر هر کدام تنها نماز خواند جایز بود نزدیک صاحبین

امام با قوم دو رکعت نماز نفل بجماعت بخواند و قراءت جهر کند و بعد از نماز بر زمین ایستاده مستقبل مردم دو خطبه بخواند و قوم تمام روی

به قبله نشینند و همچنین تا سه روز سوال کنند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقا ذمی حاضر نباشد زیرا که او وقت طلب

رحمت و ایشان مورد غضب الهی اند

باب ادراک الفریضه

مسئله شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده بود

که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگرچه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز وی

تمام شود و در مغرب اکثر را گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض

دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما مسئله شخصی در فرض چهارگانی تنها شروع کرده بود

که همان فرض را اقامت گفتند پس بشکند و اقتدا بکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز با وی

یار کند تا دو رکعت نفل شود و بعد از ان قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگرچه ابطال عمل است و خدای تعالی

فرموده است ولا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس در نفل این حکم نباشد مسئله

اگر در نماز چهارگانی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفتند رکعت چهارم را نیز بگذارد و بعد از ان نیت نفل با امام اقتدا کند

مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد مسئله اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید مگر آنکه

نماز گذارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه مؤذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم جمع شوند یا متفرق گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد اقامت گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید اگرچه نماز خود گذارده باشد زیراکه ثواب نفل و فضیلت جماعت خواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگذارده باشد زیراکه جماعت دیگر را در خلل خواهد انداخت بی آنکه ثواب نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گذارده است مکروه نیست که از مسجد برآید اگرچه اقامت آنوقت گفته باشند زیراکه نفل در آنوقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسیکه در فجر رسید که اگر سنت فجر بگذارم نماز فجر بجماعت نخواهم رسید سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت بجماعت خواهم یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر آنکه با فرض فوت شده باشد و نزدیک امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود و بعد آنکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود تا زوال هر دو را قضا کند و بقول بعضی بعد زوال نیز هر دو را قضا کنند زیراکه چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود سنت را پیش از زوال قضا کرد و فرض را باذان و اقامت بجهر قراءت بجماعت قضا خواند پس ازینجا قیاس کردیم قضای دیگر مکتوبات زیراکه این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی است اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای سنتها لازم نیاید و از قضای آن بتبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود ولیکن چون قضای به تبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد قضای آن بتبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیراکه اختصاص بتبعیت پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای ظهر اقامت گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد ادای سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر هیچ سنت را قضا نکنند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر سوگند که نماز ظهر را بجماعت بگذارد و یک رکعت از جماعت یافت حانث شود و ثواب جماعت یابد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت بمسجد در آید در خواست که فرض خود را تنها ادا کند نزدیک کرخی و بعضی دیگر سنت نخواند زیراکه سنت وقتی سنت است که فرض را بجماعت گذارده باشد و گفته است حسن بن زیاد که کسیکه فرض را در خانه تنها گذارده روا است که سنت نیارد ولیکن اصح آنست که سنت نیز بیارد زیراکه رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ شده باشد چنانکه می ترسد که اگر سنت ادا کنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بفرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی در حالت رکوع امام تحریمه بست و پیش از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخواست آن رکعت را با امام حساب نکنند و نزدیک امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی پیش از امام برکوع رفت و هنوز در رکوع بود که امام بر رکوع رسید نماز وی جایز بود بخلاف امام زفر که نزدیک وی

جایز نباشد زیرا که آنچه پیش از امام آورده است فاسده است پس چیزی را که بر آن بنا کرده است نیز فاسد بود و بنا بر آنکه
بنا بر فاسد فاسد باشد ما می گوییم چون در یک چیز با امام موافقت کردلیسند باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت یک در
چیز کفایت کند **باب قضاء الفوایت** **مسئله** اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است
تمام فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوایت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد **مسئله**
هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبین جایز بود اگر چه
وتر را قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر فرض ظهر
که فرض عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو نزدیک امام سنت با فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است بخلاف وتر
که آن صلوه مستقله است نزدیک او و چون ادا کرده است وتر را بر عهم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیرا که این
ادا و وتر یاد ندارد که عشا بر ذمه من است و نزدیک صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کند بنا بر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوه مستقله نیست
مسئله ساقط کننده ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضا و ادا هر دو گنجایش ندارد
بر قدری که وقت وفا کند با وقتی که قضا نماید چنانکه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند
نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد
ظهر را با مغرب قضا نماید دوم فراموشی چنانکه در حین ادا وقتی فایته هرگز یاد نیاید سوم فوت شدن شش نماز اگر چه قدیمه بود یا بعد
کم شده باشد پس اگر نماز شخصی شش نماز یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگر چه وقت وسیع باشد باز اگر فرض
دیگر از و فوت شود با یاد آن در وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که بسبب نمازهای قدیم که بر ذمه او است ترتیب در میان ساقط شده است
اگر چه بعضی آن را گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوایت را قضا نخوانده و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز می گردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط بر همین فتوی داده است **مسئله** اگر شخصی را یک نماز فوت شد
و با یاد آن پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزدیک امام فساد آن پنج موقوف بود و بر القیاس
و نزدیک امام بر قضا فایته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فایته را قضا نمود پیش از ششم فرضیت آن
پنج باطل گردد زیرا که از بطلان فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید و نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود و آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنا بر آنکه اگر مهر فسخ شود رعایت ترتیب کثیر لازم آید و آن باطل است **باب سجود السهو** **مسئله** اگر یک رکن را

بر رکن دیگر بسهو مقدم کرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن بسهو تاخیر شود چون تاخیر از قیام بسوی سوم بزیادتی تشهد اول مر فرض
از امام که اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کند سجده سهو واجب شود و بقول بعضی خواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم نیاید
لیکن معتبر آنست که تاخیر مقداری که دران یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع
در یک رکعت یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه در جامع الرموز می آرد درین مثال ترک واجب است تغییر واجب
که تکبیرات عیدین از قدر معین کم یا زیاده کند یا قراءة در رکوع یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک شود چون ترک قعده اولی سجده سهو
واجب شود مسئله به تشهد و ترتیب یکی سجده سهو واجب نیاید بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حاشیه چلپی
چون با امام سجده سهو کند مقتدی نیز بجا آرد و اگر امام سجده نکند مقتدی نیز نکند مسئله مسبوق در سجده سهو با امام متابعت کند
بعد ازان آنچه از نماز با امام نیافته باشد تمام بجا آرد مسئله اگر قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعده است بنشیند و سجده سهو
و اگر نزدیک بقیام است ایستاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیر بسهو بر خاست پیش از آنکه سجده کند بنشیند و بعد تشهد
سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شد پس اگر خواهد رکعت ششم را نیز بان یار کند اگرچه واجب
نیست زیرا که نفل را که بقصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیر در تشهد خواند بعد ازان بسهو
بر خاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را
نیز بان ضم کند تا هر دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده سهو آرد
بر وجه مسنون واقع نشود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر حساب نکند زیرا که
رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت بر وی واجب شود زیرا
بقصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام ملحق شود شش رکعت بیارد
و اگر بشکست هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد سجده سهو کند و بعد از سجده سهو نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده
درمیان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد و در آخر نماز به نیت سجده سهو سلام داد
اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز بیرون آید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا کرده باشد اقتدای وی جایز بود و اگر
وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضوی وی بشکست زیرا که درمیان نماز خندیده است و اگر مسافر بعد از سلام نیت اقامت
کرده و کافی او چهار گانی گردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد از نماز بیرون آید و اقتدا اندرو صحیح نشود و وضو نشکند و دوگانی

دوگانی چهارگانی نکند و مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر نیت قطع سلام داد جایز نیست که سجده کند زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمهٔ اصل باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه شک افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استیناف حرج باشد و اگر تحری بهیچ جانب راجح نشود اقل را اعتبار کند و در جاییکه گمان آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که می تواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد پس اگر ننشیند نماز فاسد شود زیرا که قعدهٔ اخیر فرض است

باب صلوة المریض

مسئله اگر شخصی بسبب مرض ایستادن نتواند یا مرض در نماز حادث شده باشد پیش از نماز نشسته بنشیند و بر رکوع و سجود نماز بخواند اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند کرد نشسته باشارت بخواند و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و حاجت نیست که چیزی بلندتر پیش خود بدارد تا سجده بر آن آرد و اگر نشستن نیز نتواند پشت بخوابد و سر و پا بجانب قبله کند و باشارت نماز بخواند و یا بر پهلو بخوابد چنانکه روی بجانب قبله شود و باشارت نماز بخواند و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود و قیام و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر ایستاده خواند نیز جایز بود ولیکن نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنابر آنکه دران نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیکتر است مسئله مریض باشارت نماز میگذارد و در اثنا نماز صحت یافت از سر بگیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز می خواند و در میان نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود و باقی نماز را استاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بیعذر نشسته نماز خواند جایز بود و در کشتی بسته بیعذر نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازهای آن روز را قضا گذارد و اگر یک ساعت بران زیاده گذشت قضای ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود و چون شش نماز را استیعاب کرد قضا ساقط گردد

باب سجود التلاوة

مسئله سجدهٔ تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو تکبیر یعنی آنکه تکبیر گوید و سر بردارد و بی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند یا سلام دهد و تسبیح سجدهٔ تلاوت چون تسبیح سجدهٔ نماز باشد مسئله بخواندن آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بی قصد شنیده باشد سجدهٔ تلاوت واجب شود مسئله سجدهٔ تلاوت در قرآن نزدیک ما چهارده است یکی در آخر سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد سوم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم سجدهٔ اول در سورهٔ حج بخلاف امام شافعی که نزدیک او سجدهٔ ثانی نیز است از سورهٔ حج و آن قول الله تعالی است وارکعوا واسجدوا

تمام کنند زیرا که بتبعیت امام فرض وی چهارگانی شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت گذشت فرض مسافر متغیر نشود مسئله اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز خود فارغ شود مستحب است که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم مسئله وطن اصلی بمثل خود یعنی بوطن اصلی باطل شود اگرچه دران دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی باهل و عیال خود از وطن اصلی بشهر دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول در آید بی نیت اقامت مقیم نشود اما به سفر و به وطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در شهری دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود و چون باز بوطن اصلی رود بمجرد دخول مقیم شود مسئله وطن اقامت بمثل خود یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر یا در قریه دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه درمیان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن اصلی خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود و چون باز دران وطن بی نیت سفر رود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود مسئله اگر مسافر نماز سفر را در حضر قضا میکند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند

باب صلوة الجمعة

مسئله در وجوب جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم سلامتی چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی که در وی این شروط موجود نباشد در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود اگرچه بر وی واجب نشده بود مسئله در ادای جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزدیک بعضی موضعی است که در وی امیر بود و قاضی باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید و بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجند کذا فی حاشیة الچلپی ست و مختار مصنف تفسیر ثانی است بنابر آنکه در احکام شرع خصوصاً در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و برآمدن برای تیر اندازی و دفن کردن موتی و گذاردن نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه را بوی سپرده باشد سوم وقت ظهر چهارم خطبه در وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام بقدر یک تسبیح است و نزدیک صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزدیک امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت به تقوی باشد و اول مشتمل بود
بر قرائة آیتی از قرآن و ثانی بر دعا بر کافه مومنان چنانکه معهود است و این نزدیک ما سنت است پنجم جماعت که دو سوای امام
سه مرد باشد پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان بگریختند امام در ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده گریخته باشند یا سه مرد
باقی مانده باشند ششم اذن عام **مسئله** جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه بخواند و امیر موسم را جایز
نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد **مسئله** اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد بخلاف امام زفر
که نزدیک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما می گوییم چون ازان که حاضر شدند و گذارند فرض اول ادا شد و
مسئله اگر معذور یا محبوس روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گذارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعت است پس ظهر از یک جماعت
دران جایز نبود و ازان است که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر دو جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزل شهر بود چون بغداد و نزدیک امام محمد در یک شهر دو جامع یا سه جامع جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد و گفته است
مفتی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد این است که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیة الچلپی بدانکه چون روز جمعه
ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود **مسئله** اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه گذارده باشد
پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزدیک امام ظهر باطل شود اگرچه جمعه را نیابد و نزدیک صاحبین باطل نشود
مگر آنکه جمعه را بیابد **مسئله** هر که بروی جمعه فرض باشد واجب است که شنیدن اذان اول بیع را و آنچه از اعمال دنیا رسیدن
نماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز **مسئله** چون امام بر منبر سوار شود نماز گذاردن و سخن کردن
بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم نماز و کلام
حرام گردد دیگر وقتیکه خطبه اتمام کند **مسئله** چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و روبروی قوم بنشیند
و قوم بجانب امام رو آرند و در جامع الرموز میگوید حسن است که بجانب قبله رو آرند و موذن مقابل امام ایستاده اذان دوم بگوید بعد
ازان امام بالای منبر ایستاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد ازان امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند

باب العیدین

مسئله در روز فطر مستحب است
که پیش از نماز چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبویی بمالد و خوبترین جامهای خود بپوشد و صدقه
فطر ادا کرده بجانب مصلی برآید و در راه تکبیر بلند نگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام بشرایط نماز جمعه واجب شود و هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام محمد
گفته است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بود و بنا بر آنست که وجوب آن بسنت ثابت
شده است مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید
دو رکعت است چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان
برکوع رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از ان سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات زوائد دست
بردارد و ارسال کند کما مر فی صفة الصلوة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله اگر
کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند در روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز عذر شد
در روز سوم جایز نباشد مسئله عید الاضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید الاضحی تا گذاردن نماز امساک مستحب باشد اگرچه
خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید اضحی تکبیر بلند گوید و امام در خطبه آن تکبیرات تشریق و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن
نماز عید اضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از ان جایز نباشد مسئله آنکه در بعضی مردم در روز عرفه بمشابهت واقفان عرفات
جمع شوند هیچ نیست یعنی از جنس هیچ چیزی که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم
نیست که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصر
و بر زنی که بمرد اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
واجب شود و به یفتی مسئله مؤتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر و لله الحمد باب صلوة الخوف مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طائفه کند یک طایفه را بجانب دشمن استاده کند و با طایفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از ان این طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام سلام دهد
طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قراءة تمام کند بعد از ان طایفه اول بجانب دشمن
رود و طایفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه دوم
یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و هر دو از توجه بقبله عاجز شوند

هر کدام تنها در سواری بهر جانب که تواند مابشارت بخواند مسئله بقتال کردن و کشتی نمودن و سوار شدن نماز فاسد شود باب الجنایز جنایز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله چون شخصی نزدیک بموت شود سنت است که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست بغلطانند تا برو باشند و ثانی مختار است و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد و کلمه شهادت را نزدیک وی بلند گویند چنانکه وی بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند چه دران خوف ابا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان او را بپوشند مسئله تخت میت یعنی آنکه میت را بران غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بران بگور برند و کفن او را پیش از آنکه او را دران بپیچند سه بار یا پنج بار یا هفت بار خوشبوی کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از ان زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز و در برهان می آرد در سه وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت برآمدن روح او و دوم در وقتیکه او را غسل دهند سوم در وقتیکه او را کفن بپوشانند و جایز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای غسل بر تخته آورند جامها را از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو کنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی مضمضه استنشاق نیز بیارند و به آبی که برگ کنار یا اشنان جوشیده باشند غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد با آب خالص غسل دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را به پهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی راست وی آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد ازان او را به پهلوی راست بغلطانند و بر چپ آن آب بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ مقدم کرد بنا برآنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد ازان میت را بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم برآید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند بعد ازان بدن میت را بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند فصل در تکفین میت

سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود و در پیراهن جیب و آستین نکنند و تریزه ندوزند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در حاشیه چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن بقدریکه سر آنرا بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل زن تا زانو بود مسئله کفن کفایت برای مردان

باب الجنائز

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی **مسئله** طریق پوشانیدن کفن آنست که اول برجنازه

سیت لفافه بگسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول

از جانب چپ ازار به پیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز آنچنان به پیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن

پیراهن موی او دو گیسو سازند و بر دو طرف تا بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد از ان ازار

و لفافه را بطریق مذکور به پیچند و بالای آن سینه بند به پیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد کفن را

از جانب سر و پای به بندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه مسئله** نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی مردم گذارند

دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند **مسئله** نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه و سه دیگر در تحریمه دست

بردارند بعد ازان ثنا گوید و در سه دیگر دست بر ندارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستد و بعد از تکبیر سوم دعا بخوانند بعد از تکبیر

چهارم سلام دهد **مسئله** در نماز جنازه قرائة نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از تحریمه ثنا و بعد از

ثنا فاتحه بخوانند **مسئله** برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سوم این دعا بخوانند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا ذخرا و اجرا

و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ذخرا و اجرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة

و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثنا اللهم من احییته

منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان **مسئله** امام در نماز جنازه مقابل سینه میت استاده شود

زیرا که سینه محل نور ایمان است **مسئله** سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است و اگر قاضی حاضر نباشد امام

محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد جایز بود و اگر بی اذن کرد

ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند **مسئله** اگر میت را پیش از انکه بروی نماز گذارند

دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که او پوسیده و ریزیده باشد تا سه روز آنرا مقرر کرده اند **مسئله**

در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هرچند بظاهر دعا است و ارکان نماز دران موجود نیست اما در حق تحریمه نماز است

پس بی ضرورت ترک قیام دران جایز نباشد **مسئله** نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت در خارج مسجد باشد

زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگرچه میت خارج مسجد بود نماز جنازه در

مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است **مسئله** چون بچه زاده بمیرد اگر بعد از زادن گریسته باشد

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن پوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده در جامه پیچیده دفن کنند و بر وی نماز نگذارند و سوی مختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی شرح الحلبی

مسئله اگر کودک از دار حرب بیاید و کسی از مادر و پدر وی همراه نیست بتبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر و پدر هست یا یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود وی نیز بتبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون وی بمیرد بر وی نماز گذارند

مسئله چون کافر بمیرد و اگر ولی وی مسلمان است او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا بوضو و تیامن نکند و بخرقه پیچیده در مغاک تنگ بیندازند

مسئله سنت است که جنازه را چهار کس بردارند و آنگه یعنی تو مقدم جنازه را بعد از ان موخر آنرا بر کتف راست خود باز مقدم جنازه را بعد از ان موخر آنرا بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت ببرند بدوید

مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در راه عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند

مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد فرود آرند و در وقت نهادن وی ضع بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره ها که برای خوف انتشار کفن بود بگشایند بعد از ان بخشت خام یا بقصب لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن بجامه پرده کنند چون سر لحد را پوشیدند قبر را بخاک پر کنند و بمقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع نکنند و لا تجصص از عالمگیری

باب شهید

مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز ادرا بظلم کشته باشد و بکشتن وی مال واجب نشده باشد یا مرده را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگرچه بچیزی تیز نشده باشد پس جنب و حائض و نفساء و کودک شهید نباشد و کسی را که بچیزی ثقیل کشته باشند شهید نشود مگر مقتول مشرکان یا اهل بغی و قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشد شهید است و بکشتن بحد و قصاص شهید نگردد و کسیکه بسبب قتل آن بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشئی تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود و پسر شهید باشد زیرا که مال بر پدر از برای زجر و عبرت واجب شده باشد نه از برای قتل پسر و نزدیک صاحبین بکشتن بچیزی ثقیل قصاص واجب شود و مقتول شهید باشد

مسئله هر چه که خاص میت نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه از شهید جدا کنند و آنچه از جنس کفن کم باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود

مسئله شهید را غسل ندهند و نماز جنازه را بر وی خوانده با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفساء را غسل دهند

مسئله شخصی که در شهر مقتول یافتند

و قاتل او معلوم نیست اگر در جائی است که بر اهل آن دیت و قسامت لازم شود او را غسل دهند بنابر آن که کشته شد یا چون آن
و اگر در جائی است که بر اهل قسامت واجب نباید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل ندهند زیرا که شهید است مگر آنکه به چیزی
تیز او را کشته باشند چه ذمی نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگرچه بعصای بزرگ کشته باشند و
نزدیک صاحبین اگر عمد او معلوم شود که به چیزی که به آن کشته اند شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل ندهند و اگر معلوم شود که
به چیز تیز کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیه را و عدم وجوب
دیه بعارضه جهل قاتل مقتول را شهید نمی گرداند و اگر هیچ معلوم نشود که به چه چیز کشته اند واجب است که او را
غسل دهند زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است
پس همان معتبر باشد **مسئله** کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج
کردند یا از معرکه زنده آنچنه بردند یا تمام یک وقت نماز با قوت ادای نماز با افاقت عاقل ماند چنانکه در حاشیه چلپی است
یا به چیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد به مجرد وصیت غسل ندهند **مسئله** اگر باغی
یا قطاع طریق کشته شد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند

باب الصلوة فی الکعبة

مسئله درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جایز است و نیز در آن جماعه روا است اگرچه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت
مقتدی بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست **مسئله** از برای تعظیم کعبه
نماز بر بام آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه
مقدار چوب پیش پالان شتر بلند باشد **مسئله** اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه احاطه
نمودند هر که در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر
هر چند از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است

کتاب الزکوة

مسئله در طلا و
نقره و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بگذشتن یکسال زکوة
واجب شود مگر آنکه بقدر نصاب نباشد یا زاید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه به آن حاجت اصلی است در آن
زکوة واجب نشود چون غله برای خوردن و جامه‌ها پوشیدنی و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و
سلاح استعمال و آلات حرفت و کتب مر اهل کتب را **مسئله** بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که مال مکاتب

ملک وی نیست اگرچه او را تصرف در آن جایز است مسئله بر قرضدار بقدر وی زکوة واجب نشود مگر آنکه قرض حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة پس برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان بر تمام مال زکوة واجب شود زیراکه مر وجوب زکوة را فراغ از دین قرض شرط نیست مسئله در مال ضمار یعنی در مالیکه از مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب که بر آن گواه نباشد و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها پیش قومی بآن اقرار کند و مالی که ظالم آنرا بظلم گرفته باشد و بعد از سالها بمالک آن برسد زیراکه در مال ضمار ملک تصرف نمی ماند و ملک ذات بی ملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمی کند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد رسیدن بمالک آن ادا کردن زکوة سالهای گذشته واجب نشود مسئله مال قرض که قرضدار آن بر آن مقر است اگرچه مفلس بود یا قاضی بافلاس او را حکم کرده باشد یا قرضدار منکر است و مالک برآن گواهان دارد یا قاضی بران واقف باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد از آن نیت خدمت کرد در آن زکوة واجب نشود اگرچه بانیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را بفروشد در بهای آن زکوة لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که ورای طلا و نقره و سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود چون بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابویوسف در آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در آنچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف در صاحبین برعکس مذکور است اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث مالک گردد زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد ... اگر شخصی قدری از مال را بفقیر خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت ادای زکوة ... مسئله اگر شخصی تمام مال خود را بفقیر تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه نیت ادای زکوة تصدق کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده است نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده است زکوة آن ساقط شود و نزدیک امام ابویوسف ساقط نشود زیراکه خیرات کرده است زکوة آن نیز ... باقی ... اگر شخصی دو صد درم دارد و بعد از گذشتن سال تمام ... زکوة ...

محمد زکوة آن صد درهم که آنرا خیرات کرده است از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب
گردد زکوة دو صد درم ازین صد که باقی مانده است ادا نماید باب الزکوة الانعام مسئله نصاب شتر پنج و نصاب
بقره سی و نصاب غنم چهل پس هر چه ازین المواشی بقدر نصاب رسد اگر سائمه باشد بعد از یکسال در آن زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سائمه آنست که در اکثر سال در چراگاه بود مسئله در پنج شتر بختی باشند
یا عربی یک بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود
یعنی بچه شتر که یکسال بر وی گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بر آن دو سال گذشته باشد
و در چهل و شش حقه یعنی بچه شتر که بر وی سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد
و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در هر پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یک صد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود
پس در هر پنج یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش
که جمله یکصد و نود و شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر بگیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد
و بعد هر پنجاه یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش
که بر آن یکسال گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بر آن دو سال گذشته باشد و آنچه
زیاده شود تا شصت آنرا حساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل
یک مسنه لازم شود و در هفتاد یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه
و در یک صد دو تبیعه و یک مسنه و در یک صد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یک صد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه
همچنین الی غیر النهایه مسئله در چهل میش باشد یا بز یکی از جنس آن واجب شود باز در یکصد و بیست و
یک دو از جنس آن باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود باز
در هر صد یک زیاده کند مسئله در اشتر و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند
مسئله در عوامل و حوامل و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که
باشد زکوة لازم نیاید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

بنت قیمت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان نبود زکوة لازم نشود و نیست در مادیان که با آن نر نباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در چهل اسپان که نر و مادیان باهم مختلط باشند و هم سائم بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از اسپان عرب است زیراکه قیمت آن قریب با یکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آنست که زکوة مذکور در اسپان مختلط نزدیک امام است و نزدیک صاحبین در اسپان زکوة واجب نیست مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزدیک امام مر اسپان را نصاب نیست و بقول بعضی نصاب هست اما در تعیین عدد نصاب اختلاف است و بقول ابوجعفر طحاوی نصاب آن پنج است پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مختلط مسئله آنچه از زکوة و کفارت و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق واجب است که وسط بگیرد چنانکه نه نیک قدر بد باشد و نه نیک نرا رد اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را با زیادتی یا اعلی را و رد بکند زیادتی را مسئله آنچه در میان سال زیاده شود با اصل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال صد درم باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگر سه صد باقی مانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه بر این صد تمام سال نگذشته باشد زیراکه این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة به نصاب متعلق شود و آنچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود واجب بر او بنت مخاض است که در بیست و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از آن بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از یکسال تمام نصاب هلاک شود آنچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود بهمان قدر از زکوة ساقط گردد مسئله آنچه از جنس نصاب هلاک شود اول آنرا بعفو صرف کنند بعد از آن بنصابی که متصل عفو است بعد از آن بنصابی متصل آن نصاب است همین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از هشتاد شاة بیست شاة هلاک شود یا از شش شتر یک شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة و بر پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند همچنان اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را بعفو صرف کنند و یازده را بسی و شش که متصل است باقی ماند بیست و پنج که واجب در آن بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود چهار را بعفو صرف کنند و یازده را بسی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی بماند بیست شتر که واجب در آن چهار شاة است و همچنین اگر هلاک شد

بنشیت پنج باقی بماند پانزده که واجب دران سه شاة است و اگر هلاک شود دهی باقی بماند ده که واجب دران دو شاة است و اگر هلاک شود دهی و پنج باقی بماند پنج و واجب دران یک شاة است انچه مذکور شده و تنگه

بقر و غنم و جز آن سایم باشند یعنی سایم مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه که هنوز
زایا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نموده روا باشد زیراکه ایشان
خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنابر انکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف کرده اند
پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نباید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان اموال
واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و بهیقی دانکه بعضی علما گفته اند که اعادة
واجب نشود زیراکه چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد و لهذا تفویض قضا و اقامت جمعه
بعضی از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه انچه از شعار اسلام است ضروریست
وانچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد و در زکوة بر خلاف آنست زیراکه اصل در زکوة آنست که
بخفیه دهد لقوله تعالی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال
زکوة اموال را بنیت صدقه داده زکوة بباغیان یا سلاطین این زمان دادند از ذمه ایشان ساقط شود و اعادة
آن لازم نباید زیراکه باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند شیخ ابو منصور
ماتریدی این را قبول نداده و میگوید که اعلام مصدق علیه در ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عباد
محضه است پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و درین صورت نیت خالص موجود نیست و دیگر آنکه
میگوید مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمی کنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة را بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم بنیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیراکه باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقیر اند و الاول احوط احتیاط تر بدانکه از روایت ثانی معلوم می شود
که سقوط زکوة از ظلوم برای شفقت بر وی و دفع حرج از وی دانکه نظام الدین ... که از علما هرات
بود باین روایت تمسک کرده بود ایشان هراة بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن از صفت

۵۶

به صفت معلومه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر اند که حکم بوده محض خطا است زیرا که روایت بدایه بر آن دلالت نیست و صفت معلومه که مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ام مسئله در اموال کودک تغلبی زکوة واجب نشود و در اموال زن تغلبی واجب شود زیرا که تغلبی قومی است از نصارای عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان جزیه طلب کرد ایشان ازان ابا آوردند و گفتند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه شما است شما هر چه نامی که خواهید ببرید و چندان زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان نباید گرفت چنانکه از کودکان مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند مسئله مالک نصاب را جایز است که پیش از گذشتن سال زکوة یک سال را زیاده ازان ادا کند زیرا که مال نامی سبب است مر وجوب زکوة را و گذشتن سال شرط وجوب ادا زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگرچه وجوب ادا نشده باشد و نیز مالک یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از ده درم را ادا نماید بعد ازان اگر مالک آنقدر زیادتی شود چنانکه ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست ادای زکوة از وی جایز نبود یعنی اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند و زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند مسئله نصاب زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم ازان هفت مثقال باشد چنانکه از ده جز مثقال که درم هفت جز شود و از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یک درم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب رسید ربع عشر واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن نصاب زر یا نقره باشد به قیمتی که مر فقیر را انفع بود یعنی اگر قیمت آن بدرم انفع است مر فقیر را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد ازان در خمس که از نصاب زیاده شود ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزدیک ما زکوة واجب نشود پس چون بر دویست درم چهل درم زیاده شود یک درم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد و همچنان در هر چهل یک درم زیاده شود و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درم ها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است آن درم ها را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود زیرا که معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد ازان در میان سال

ازان کمتر شود یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام باز قیمت ضم
کنند و نزدیک صاحبین باجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن نود درم ده دینار باشد
نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبین واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب
گردد و بدانکه نزدیک صاحبین چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کرده یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود
و نزدیک امام چون قیمت صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود قیمت ده دینار
یا زیاده از صد درم خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود باب العاشر
عاشر کسی است که حاکم برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجار نشانند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال
بر من نگذشته است یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را
بی سوگند قبول نکند و در زکوة سوائم به سوگند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوائم بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که
از وی زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر در آن
سال عاشر بوده است نیز قبول وی را بسوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر از وی برات طلب نمایند مسئله هرچه
قول مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزک وی
که گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منست عاشر
قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک چیزی نگیرد و اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجر ما
چه میگیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همانقدر بگیرد که ایشان از تاجر ما
میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجر ما تمام مال می گرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد بلکه بگیرد
عشر مال او را و اگر حربیان از تاجر ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربی است بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار کند که در خانه من بقدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار الحرب آمده است باز عشر
بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در خنزیر

هیچ نیست اگرچه باوی هر دو باشد یا یکی ازان هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در هیچ کدام عشر نیست و نزدیک امام زفر در هر دو عشر هست و نزدیک امام ابو یوسف اگر باوی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که خنزیر را چون با خمر باشد در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هر دو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست زیرا که خنزیر از ذوات قیم نیست پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود **مسئله** اگر با شخصی مال بضاعت یا مال مضاربت باشد جایز نیست عاشر را که ازان مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است بلکه آنکه در مال مضاربت حصه آن نفقه بقدر نصاب رسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر با بنده ماذون مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی باوی همراه نبود نیز از مال وی زکوة بگیرند زیرا که کسب وی ملک مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد **باب الرکاز** **مسئله** رکاز مال را گویند که زیر زمین بود و مخلوق باشد یا موضوع و معدن آنکه در همان زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد **مسئله** در معدن زر یا مانند آن در زمین خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقیماند مر مالک زمین راست و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی مر یابنده راست **مسئله** اگر در خانه کسی معدن برآمد دران هیچ لازم نشود و در زمین دو روایت است بر روایت اصل هیچ لازم نشود و بر روایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز **مسئله** در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول بعضی باران بهیج است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانی است که مروارید دران خلق میشود و دران هر دو زکوة نیست کذا فی حاشیة الچلپی **مسئله** در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول بعضی در بحر چون گیاه در میروید و درین هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز در تفسیر است که حکیم طوسی در رساله خود آورده که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبر می برآید و نیز در قیر وزه و جز آن از جواهر که در جبل یافته شود زکوة لازم نشود بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار بغلبه بدست آمده باشد دران خمس واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی **مسئله** کنزی که دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه دران سکه کفر بود ازان خمس لازم شود و باقی مالک خطه راست که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را ملک کسی

نکرده باشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرا از دار الحرب رکاز یافت تمام آن
مر آن مستامن را باشد و اگر در خانه حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که ملک کسی نباشد
رکاز متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود

باب زکوة الخارج

مسئله در شهد زمین عشری
و در شهد جبل و در میوه جبل و در آنچه از زمین برآید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام
عشر لازم شود پیش از آنکه اجرت دروردن کشت و جز آن برآورده باشند و اگرچه به پنج اوسق نرسد و تا یکسال
نه ایستد و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج اوسق هیچ لازم نیاید و وسق شصت صاع است و صاع هشت رطل
و در آنچه یکسال نه ایستد چون خضراوات مانند سیب و غیره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام واجب
که مالک خضراوات صدقه خضراوات را بفقرا بدهد نه آنکه از سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه
صدقه واجب نشود مسئله هرچه از زمین برآید و آنرا به دلو یا به دولاب آب داده باشند در آن نصف عشر واجب شود پیش
از آنکه مونت ربع چون اجرت حصاد و جز آن برآورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود
اگرچه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین را ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خرد و بزرگ در این حکم برابر است زیرا که
عشر است در خارج از زمین اطفال با پس و چندان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی و نزدیک امام ابو یوسف
چون تغلبی مسلمان شود در خارج از زمین وی عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود
و اگر بعد از آن مسلم آنرا از وی به شفعه گرفت یا بسبب فساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانه
خود را باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانه خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی خراج است
خراجی شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویهار اهل عجم
چون نهر یزدجرد مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک
امام محمد عشری است مسئله در چشمه قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر
در گرد چشمه زمین لایق زراعت باشد در آن خراج لازم شود

باب المصارف

مسئله مالک نصاب را
جایز است که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی
واجب است که در جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمع سه است مسئله جمیع انواع صدقات

مصارف زکواة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سوم جامع صدقات او را بقدر عمل وی دهد و ابو دچهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبه وی از مال زکوة مدد کردن جایز است پنجم مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد ازان وامانده غزا است و نزدیک امام محمد وامانده از حج هفتم ابن سبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکواة مسجد بنا کند یا میت کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکواة غلام یا کنیزک خریده آزاد کرده اند زیرا که در مال زکوة واجب است که یکی از مستحقان زکوة تملیک کند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که مال زکوة را باصل خود یا بفرع خود دهد اصل و فرع ترتیب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه بزوج خود دهد یا مولی به بنده خود دهد و نیز جایز نیست که زکوة بدهد بغلامی که بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست که زکوة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بنده غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکواة دادن به بنی هاشم که آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب است و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد باشند مسئله بذمی زکوة دادن روا نبود و اگر ورای زکوة صدقه دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوة داد بگمان آنکه مصرف زکوة است بعد ازان ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بنده هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله مستحب است زکوة دادن بقدریکه از سوال یک روز بی نیاز کند و بیک کس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون باشد مسئله مکروه است که مال زکوة را بشهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانیکه از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر مسئله صدقه فطر از گندم یا آرد گندم یا سلقات گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما یا جو یک صاع مراد از صاع نزد ما صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل سیر است و در هر سیر چهار نیم مثقال است پس یک من یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی صدقه فطر از گندم یک صاع جایز است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقه فطر دو من گندم را بعوض آنکه بیک کیل گندم روا باشد نزدیک امام محمد بکیل روا نبود مسئله در صدقه فطر گندم دادن مستحب است و چانیکه اشیا را بگندم میخرند نزدیک امام ابو یوسف درهم یا دراهم مستحب است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود در روز صدقه فطر بر وی واجب شود اگرچه نصاب

وی باشی نصاب نباشد و چنانکه یکسال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود فاضل از سکونت وی که قیمت آن بقدر نصاب

باشد اگرچه برایش پا نشود و آنچه بدان صدقه فطر واجب شود مر بان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب

نیکو گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب می شود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود

اگرچه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود و برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و ولد کبیر خود

و از طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله در عبید

مشترک نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود و نزدیک صاحبین واجب شود و در عبید مشترک که بالاتفاق واجب نشود

پس اگر سه بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزدیک صاحبین بر هر یک صدقه

یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت

طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود و اگر نه بر مشتری واجب گردد کذا فی حاشیة الچلپی

مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شد یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه در شب عید بمرد

یا در روز عید بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است

نزدیک ما و آنرا نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب نشود زیرا که

نزدیک وی سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از اخیر صوم رمضان و وی آنرا نیافته است و هر که در آن شب بمیرد

بر وی واجب شود زیرا که سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داد روا باشد اگرچه پیش از ماه

رمضان داده باشد و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر

مستحب است و اگر تاخیر کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب بنیت روزه از خوردن

و نوشیدن و جماع کردن پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا باید

لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر می شود و صوم نذر واجب است زیرا که

ثبوت آن بنص قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر بطهارت و نذر بعیادت مریض

و نذر بصلوة جنازه ازین حکم مخصوص است چنانچه ترجمه این را تحقیق نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و آنچه

در آن است ... و این مضمون هدایه است و آنچه شارح هدایه بحث کرده است ... مسئله

وقت نیت صوم رمضان وصوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب شب سابق تا ضحوۀ کبری روز صوم است
پس اگر در ضحوۀ کبری نیت کرد روا نباشد زیراکه شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی است که
پیش از ضحوۀ کبری باشد و مراد از ضحوۀ کبری نصف نهار شرعی است ونهار شرعی از صبح صادق تا غروب آفتاب است و
بروایت قدوری نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز است واول اصح است مسئله جایز است صوم
رمضان ونذر معین به نیت صوم مطلق وبه نیت صوم نفل ونیز جایز است صوم رمضان به نیت
واجب دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر ومرض واقع می شود وازنهان واجب بخلاف صوم نفل ونذر معین
که آن نیت واجب دیگر ادا نمی شود بلکه واقع می شود از واجبی که از او نیت کرده است مسئله جایز است روزه
نفل به نیت صوم نفل وبه نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است در صوم
قضا وصوم کفارت وصوم نذر مطلق که در شب نیت کند وتعیین نماید که قضا را یا کفارت را یا نذر را نیت میکنیم
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سیم باشد ابر یا غبار شد چنانکه در هلال شک
افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود واگر از واجب دیگر نیت کرد ودر رمضانیه آن روز ظاهر نشد در مذهب اصح
همان واجب ادا شود واگرچه مکروه باشد وبقول بعضی نفل ادا شود زیراکه غیر از نفل در آن روز منهی عنه است
واگر ظاهر شد رمضانیه آن روز آن روزه از رمضان بود زیراکه روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود واگر نه مردم خواص
چون قاضی ومفتی روزه نفل بدارند وغیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند ودر جامع الرموز می آرد که مراد از خواص
علما اند کذا فی التمرتاشی باک نیست که نیت روزه را جزم نمایند چنانکه فی قضاء رمضان نیت کنند کذا فی النهایة مسئله اگر
در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خواهم داشت واگر نه روزه نخواهم داشت
روزه او روا نبود مسئله مکروه است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد واگر نه از
واجب دیگر باشد یا گفت وگرنه از نفل بود اما اگر رمضانیه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیراکه مطلق نیت روزه
موجود است ودر صوم رمضان همان کفایت کند واگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیراکه مطلق نیت
در هر دو صورت موجود است ودر روزه نفل همان کفایت کند ودر صورت اول در نذر واجب دیگر تردد است وبه تردد

واجب ادا نشود مسئله هر که تنها هلال رمضان دید روزه بدارد و اگرچه قول او رد کرده باشند و هر که تنها هلال شوال دیده است نیز روزه بدارد زیرا که در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد و لیکن کفارت لازم نشود و نزد امام شافعی که نزدیک وی کفارت نیز لازم شود مسئله روز ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ اشهد گواهی یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر شرط است که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی دهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان ابر و غبار نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل مجمع بودن ایشان بر کذب حکم نکند هلال فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روزه بگواهی دو عدل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بر این گواهی سی روزه روزه داشتند و زیر ابر نیم تا بر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عدل رمضانیت ظاهر شده است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیرا که بگواهی یک عدل فطر ثابت نمی شود و بقول امام محمد تبعیت صوم فطر نیز ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیرا که بسا چیز نیست که به تبعیت ثابت می شوند و باصالت ثابت نمی شوند مسئله در احکام مذکور اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط باشد کذا فی حاشیة الچلپی باب ما یوجب الفساد مسئله یعنی در بیان آنچه بفساد کردن روزه واجب شود چون قضا و کفارت مسئله هر که در ماه رمضان بعذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا جماع کنانید یا آنچه غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد و کفارت دهد و کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه به شکم در آمد یا سنگریزه را فرو برد یا بزور قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام سحر خورد یا پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد یا نزلی

یا زنی روزه دار را در خواب جماع کرده شد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا بی نیت صبح کرد در روز
پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر بفراموشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امردی بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا قی بی
از خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوش آب درآمد یا در حلق غبار یا دود
یا مگس درآمد در همه این صورتها روزه باقی است پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت یا بعمد
ریخت روزه فاسد شود مسئله اگر بهیمه یا میت یا در غیر فرج چنانکه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا
مساس کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها
مانده بود فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون
آورده فرو برده است در کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر یک دانه کنجد را در دست کرده فرو برد روزه فاسد
شود و اگر خائید هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز می گردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آنرا فرو برد روزه فاسد شود
و در قلیل بهر حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد می شود و بفرو رفتن فاسد نمی شود قلیل باشد
یا کثیر بود و پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک
امام ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد شود و
نزدیک امام ابی حنیفه فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه
را چشیدن مکروه بود قصدا باشد یا دوا بود و نیز خائیدن مکروه باشد مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقوع و انزال ایمن نباشد کذافی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و بسبلت روغن مالیدن و مسواک
کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود زیرا که بوی دهن را زایل میکند
ما میگوییم که بوی دهن که آن نزدیک خدای تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد و چون
قادر شود قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بنفس خود یا بنفس ولد خود خوف دارد جائز است که افطار
کند قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جائز است که بشیر دادن خود را اجیر گرفته باشد

اما والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بر وی واجب نیست الا آنکه متعین بود چنانکه غیر ان نباشد
یا غیر او شیر ندهد یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگرچه از ظاهر شیر دهنده آنست که شیر دادن بر وی واجب است پس اگر
پیش از رمضان گرفته باشد این خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر شدن
بر وی واجب نیست مگر آنکه [illegible] واقف آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار روا بود و مسافر را
جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر در سفر یا مریض
در مرض بمیرد فدیه آنچه در سفر یا در مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر بعد از اقامت
بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از ان بمرد و اگر وصیت کرده است بر وارث
او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدر یکه بعد از رمضان بصحت یا باقامت
زنده مانده است چنانکه ده روز مثلاً فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان زنده ماند و قضا
نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز می آرد که بر هر که روزه و نماز قضا باشد اگر مال دارد
واجب است بر وی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی المنیة وغیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه یک روزه است
هو الصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی روزه های رمضان
فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه بقضای سابق توفیق یابد رمضان دیگر آمد
اول این رمضان را ادا کند بعد از ان بی فدیه آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیه نیز واجب شود مسئله جایز
نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله بشروع کردن در روزه نفل تمام
آن لازم شود و اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام آن بر وی لازم نشود و بعد آن قضا بدارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که
در افطار بی عذر ابطال عمل است و به یک روایت جایز است زیرا که قضا خلف است از افطار است مسئله بعذر ضیافت جایز است که روزه
افطار کند مضیف بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر اسلام آورد یا حائض
پاک گردید یا مسافر مقیم گشت واجب است بر وی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند بر کودکیکه بالغ شده

[illegible]

شده است و کافری که مسلمان گشته است اگر افطار کردند قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت افطار کرده باشند زیرا که در اول روز اهل روزه نبوده اند که ادا بر وی واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافری پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر افطار نکرده است [illegible] روزه کند اگر مقیم در ماه رمضان در روز مسافر شد اتمام آن روز بروی واجب گردد و با فطار کردن بر هیچ یکی از ایشان کفارت لازم نیاید مسئله اگر شخصی در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا کند مگر آنکه یاد داشته باشد که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد از علم بعدم نیت در روز اول یا در شب آن روز آن را نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بروی قضا لازم نشود و اگر در بعضی آن به شعور آمد آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجب است که آن را قضا کند خواه پیش از بلوغ مجنون شده باشد یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که چون جنون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نمی شود اگرچه جنون مستغرق تمام ماه رمضان نباشد زیرا که چون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند بنا بر آنکه جنونی که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد از پی استغراق روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم است نه مانع آن و رافع چون قوی نباشد روزه را منع نمیکند مسئله اگر شخصی نذر کرد در روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد و در روزهای عید و در ایام تشریق افطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدهد و اگر در همان روزها روزه داشت روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که در روزهای منهی عنه شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه برای روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن روز روزه لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ نیت نکرد یا نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد که یمین باشد و نذر نباشد یمین لازم گردد و با فطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض یمین را هر دو لازم شود پس اگر افطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد [illegible]

٦٧

[illegible]

امام ابو یوسف در نیت سه روز نذر را لازم شود و در نیت بیان چیزی جواب گردد مسئله شش روزه شوال را متفرق

داشتن از کراهیت بعید تر و دور است به نصاری دور باشد

باب الاعتکاف

مسئله اعتکاف سنت موکده است و آن عبارت است از آنکه روزه دارد و در مسجد جماعت نیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز است پس هر که بعد شروع پیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضای آن بروی لازم شود و نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یک ساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود مسئله هر که معتکف شد از مسجد نه برآید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت پیش از نماز جمعه تواند گذارد و از برای تحیت مسجد و چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است و نزدیک صاحبین شش رکعت مسئله اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد نگردد مسئله اگر معتکف بی عذر یک ساعت از مسجد بیرون آید اعتکاف فاسد شود مسئله معتکف را جایز است که در مسجد بخورد و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت بی آنکه متاع حاضر کند خرید کند و فروشد یعنی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز و غیر معتکف را هیچ یک ازین چیزها جایز نیست مسئله معتکف در مسجد خاموش نباشد و بغیر خیر سخن نکند یعنی سخنی نگوید که در آن گناه گار شود کذا فی جامع الرموز مسئله وطی اعتکاف را باطل می کند اگرچه سهواً است چنانکه در حاشیه چلپی مسئله زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند مسئله هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند با شبهای آن روزها متوالی بروی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده باشد چه اگر اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد از شبها شبهائی است که پیش از روزها باشد مسئله در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف شبها بتبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزهای آن در آن نیز داخل شود زیرا که هر واحد از روز و شب متبع یکدیگر است مسئله صحیح است نیت روزها بی شب یعنی اگر در نذر ایام یاد کند و نیت کند که روزها بی شب لازم شود اعتکاف روزها بی شب کذا فهم من جامع الرموز

کتاب الحج

[illegible] منکر آن کافر شود مسئله حج فریضه است بر اهل اسلام که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه غالب
امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چلپی است **مسئله** زنیکه دور از مکه در حد سفر باشد
بی زوج یا محرم که با وی برای حج رود بر وی حج فرض نشود و جوان باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیه چلپی است اگرچه شرایط
مردان داشته باشد **مسئله** اگر شرایط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود و بقول امام ابو یوسف
بالفور فرض شود و به قول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده کرد نزدیک امام ابو یوسف بسبب تاخیر گنهگار
شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود و اگرچه قضا نمی شود بلکه بقول هر دو **مسئله** اگر نابالغ احرام بست بعد از آن بالغ شد یا تجدید
احرام فرض بسبب ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام وی لازم نشده بود مگر آنکه بعد از بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام
و وقوف و جز آن بجا آرد **مسئله** اگر بنده احرام بست بعد از آن آزاد شد فرض بسبب او ادا نشود اگرچه بعد از آزاد شدن این
احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بود نفل پس شروع کردن بر ذمه وی لازم شد و خروج از آن بغیر اتمام آن
ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود **مسئله** حج سه چیز فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه
سوم طواف زیارت و واجب پنج چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان صفا و مروه سوم رمی جمار چهارم طواف
صدر مر آفاقی را یعنی کسی را که خارج از مواقیت است پنجم سر تراشیدن و باقی سنت است یا ادب است **مسئله** ماه حج شوال
و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکروه باشد **مسئله** عمره سنت مؤکده است و آن عبارت
است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات **مسئله** عمره در تمام سال جایز است هر وقت که بیارد
مگر پنج روز که در آن عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد از آنست **مسئله** میقات مدنی یعنی موضع
احرام اهل مدینه ذوالحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن و میقات
یمنی یلملم و در ترجمه این مواقیت را اینک تحقیق نموده ام **مسئله** هر که در آمدن مکه را قصد کرده احرام بست که بی احرام
از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن به مواقیت احرام بست روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی و در احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج او را نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست **مسئله** میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

۶۹

و بعرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یک گونه سفر متحقق شود مسئله
هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و تهبند پاک در زیر بندد دوم آنکه بالای آن پوشان نبندد زیرا که آن
مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند اگر اراده حج افراد
کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی بعد ازان بنیت حج تلبیه بگوید و آن اینست لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و ازین کلمات کم نکند و اگر زیاده کند روا باشد مسئله هر که بنیت
حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث والفسوق والجدال بپرهیزد رفث چون جماع و کلام فاحش و ذکر جماع
در حضور زنان و فسوق معاصی و خروج از حد شرع و جدال نزاع با رفیق یا جنگ با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج
مسئله محرم را جائز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارت نماید یا بران دلالت کند و نیز جائز نیست که خوشبو
بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش با خطمی بشوید یا لشیره قطع کند یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد
یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار بر سر کند یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آنرا بچیزی خوشبوی
رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جائز است
که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بکمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه بسیار گوید هرگاه از نماز فارغ شود و بر جای بلند
می آید اگرچه نماز نفل باشد هذا ظاهر الروایة و بقول ابو جعفر تلبیه بعد از نماز وقتیه سنت است نه بعد غیر آن اگرچه فائته
باشد کذا فی شرح الطحاوی یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا بسواران ملاقات کند و در جامع الرموز است گوید چون
بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه
داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک حجر اسود شود باز
تکبیر و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست چون تکبیر نماز بردارد و استلام حجر اسود نماید یعنی آنرا بدست یا بوسه یا بکف مساس
کند و آنرا ببوسد اگر بسبب بوسه مردم دران ایذا رسانند و اند آنچه از عصا و غیر آن در دست وی باشد بآن مساس
کند و آن را ببوسد و اگر ازان نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود فرستد
بعد ازان طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله در طواف از حجر اسود بجانب
ملتزم شروع کند و چادر را از زیر بغل بدست راست در آورده هر دو طرف آنرا بر کتف چپ بیندازد و هفت بار از

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را در رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید از حجر استقبال و استلام کند اول مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید او را ببوسد و چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را ببوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین نماز فارغ شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل گوید و بر نبی علیه السلام درود فرستد و هر دو دست برداشته از خدا تعالی حاجتی که خواهد از انجا بمروه رود و در اثنای راه میان میلین [illegible] تیز رود آنچه بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان میلین تیز رود و بعد ازان در مکه با احرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که بخواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه بخواند چنانکه در میان خطبه ننشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع در ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات و خطبه بمردم تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند و باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه است پگاه از مکه بجانب منا برآید شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات رود و غیر از بطن عرنه هر جا که خواهد در عرفات بایستد چه در اینجا همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند و در آن احکام حج را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هرکه در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام [illegible] عصر درست جایز نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از جمع میان ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتیین روایت می کند که پیش از جمع غسل کند مسئله امام نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بتمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با قوم بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هرکه نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعدم جواز

از برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده بیدا نبود مسئله نماز فجر یوم نحر را
در غلس بخواند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و در آن حمد و صلوات و تهلیل و تکبیر
بخواند کذا فی جامع الرموز و دست برداشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد از آن تا وقتی به منا بیاید و از بطن وادی هفت سنگریزه
را به جمره عقبه به سر انگشتان بیندازد و به هر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون ازین رمی جمرة العقبه
سنگریزه انداخت دیگر برای دعا توقف نکند و برود به منزل خود و اگر بخواهد بعد از آن ذبح کند زیرا که در حج افراد ذبح واجب
نیست بعد از آن قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هرچه با احرام حرام شده بود حلال شود مگر نسا بعد از آن
همان روز یا در روز دوم یا در روز سوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف
قدوم مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند افضل است که طواف زیارت را در اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت خارج شود نسا نیز
بر وی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از
طواف شب به منا گذارد زیرا که در ایام نحر شب به غیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه
باشد بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند از آنکه در جانب مسجد خیف است بعد از آن جمره که
قریب آنست بعد از آن جمره عقبه که جمره سوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و به هر انداختن تکبیر گوید و در دو مکان
بعد از رمی آن مکان مقدار بیست آیت توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلوات از خدا تعالی حاجت خواهد کذا فی
جامع الرموز و بعد از رمی جمره عقبه که رمی سوم است توقف نکند باز روز سوم در وقت مذکور بهمان طریق در هر سه مکان
تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر مکان بطریق
مذکور رمی کند و درین روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا برآید رمی این روز واجب نشود
و اگر تا طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمره اولی
و جمره وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را پیشتر بمکه فرستد
و خود به رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد از آن
بمکه درآید مسئله هر که خواهد بمکه درآمده بوطن خود برود واجب است بر وی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

که آنرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد ازین طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزدیک امام مستحب است که طواف دیگر کند و اگر پیش از زوال روز دهم ذی الحجه که را ساکن خیمه گرفت طواف صدر ساقط نشود و بعد از زوال نزدیک طرفین ساقط نشود و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نیت کرد اگر بنفس خود قدرت دارد که افعال نیک چون طواف و نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعر خوانی و کلام ولایعنی اجتناب خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بران ندارد اقامت در آن مکروه است زیرا که در حدیث است ان الحسنة فیها یضاعف کالسیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت که بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد ازان مستحب است که آب زمزم رود و از آن سیر بخورد و بر روی و سر و باقی بدن بریزد زیرا که آب برای هر درد دوا است کذا فی جامع الرموز و بعد ازان بر آستانه کعبه بوسه دهد و روی و سینه خود را بر ملتزم نهد که درمیان حجر اسود و باب است و ساعتی باستار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد و چنانکه بنده خوار دامن مولی بزرگوار را بگیرد و تضرع و زاری نماید بجهت مفارقت برابر شود او میگرید و جهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه زار بگرید و بجانب پشت از مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از آنکه در مکه در آید بعرفات حاضر شد و توقف بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر وی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود مسئله هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا درمیان عرفات شده براه رفت و خبر دار نشد که این عرفات است چنانکه عرفات را نمیدانست یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که هیچ جزو در عرفات حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج مثل مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و تقصیر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر کند کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نرود مسئله حیض زن احکام حج را منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد در آمدن جایز نیست مسئله اگر بعد از دو رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود مسئله اگر بنیت حج در گردن بدنه نعل یا اندر یا جز آن قلاده انداخت یا بدنه تمتع به نیت احرام روان شد

محرم شود چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اگر اشعار کرد یعنی کوهان بدنه را بشگافت تا بدانند که بدنه است یا پشت بدنه جل
انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود ونیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد ازان خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه به بدنه
ملحق شد مسئله بدنه نزدیک ما از شتر باشد یا از بقر بود ونزدیک شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر

باب القران والتمتع

مسئله قران از تمتع افضل وتمتع از افراد مسئله قران آنست که از میقات برای حج وعمره تلبیه المند بگوید ودو رکعت نماز
که برای احرام می گذارند بعد ازان بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی وهفت شوط طواف عمره کند ودر سه
شوط اول رمل کند وبعد طواف سعی کند وبعد سعی حلق نکند بعد ازان بطریق مذکور حج کند ومکروه است که دو طواف
کند بعد ازان دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره وهفت برای طواف قدوم بعد ازان سعی دو
کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجبست که بعد از رمی یوم النحر ذبح
کند واگر از ذبح عاجز آمد سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد وبعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد
واگر سه روز اول ازو فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود وقضاء آن
لازم آید ونیز برای ترک عمره دم واجب گردد ودم قران ساقط شود مسئله تمتع آنست که در اشهر حج از میقات
احرام عمره بندد وطواف وسعی کند وحلق یا قصر نماید ودر اول شوط از طواف عمره تلبیه را ترک آرد ودر روز ترویه
احرام حج کند وپیش از روز ترویه افضل باشد ومانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند وبعد ازان
سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل وسعی کرده است و
اگر بعد از احرام حج طواف وسعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل وسعی نکند زیرا که یکبار کرده است
مسئله برای شکرانه تمتع ذبح کند واضحیه بجای آن کفایت نکند واگر از ذبح عاجز آمد مثل قارن روزه دارد وسه روز
اول را بعد از احرام عمره بدارد وپیش از احرام جایز نباشد مسئله سه روز تمتع وقران که پیش از حج است وقت آن اشهر حج است
بشرط آنکه محرم بود لیکن تاخیر افضلست چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق بدنه بعد از احرام
کند از آنکه سوق هدی بتقلید بدنه نماید کذا فی حاشیة الچلپی وسوق هدی از قود آن اولی بود وتقلید آن از تجلیل اولی باشد
وبدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار که آن پاره کردن کوهان بدنه است از جانب یسار آن
اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این را مفصل ذکر کرده ام مسئله متمتع که سوق

سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل
بود و در روز نحر حلق کند و تا از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هر که بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود ملحق
شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود ملحق
نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت گویا که
باهل خود ملحق نشده است و هر که بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که باهل
خود ملحق نشود بنابر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن بر وی واجب
شود چون بمکه رفته احرام حج بندد متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد و
باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بوده اگر چهار شوط پیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود
زیرا که معتبر اکثر افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنابر آنکه مر اکثر را
حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جایز باشد کذا فی الهدایه مسئله
اگر کوفی در اشهر حج از عمره خود حلال شده ببصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول
منقطع نشده است مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره زن خود را جماع
نمود و بعد از آن افعال عمره را اتمام کرد و رفته ببصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود
زیرا که چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه بر نیامده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته
باهل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده
است پس هر دو نسک در یک سفر باشد مسئله هر که در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد
هر کدام را فاسد کند و افعال آنرا اتمام بکند زیرا که بر آمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست
و دم تمتع ساقط شود زیرا که در یک سفر هر دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم
عضوی را خوشبوی مالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بعضوی از اعضا روغن خوشبو چون روغن بنفشه
جز آن مالید دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزدیک امام دم لازم شود و نزدیک صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر آنرا در موی استعمال کرده است دم لازم شود و در غیر موی هیچ
لازم نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا از ربع سر خود موی ستر دیا موضع حجامت
را یا یکی از دو بغل را یا زا ر خود را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت بیک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پا
یا یکدست یا یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بجنابت کرد یا طواف زیارت را
بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات بر آمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود بدانکه ترک کردن چهار
شوط یا زیاده از آن از احرام نمی بر آید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا
ترک کرد سعی را میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یکروز را یا ترک کرد
رمی اول را که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین
حل زیرا که حلق مختص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا
در طواف زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسک را بر نسک دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا
حلق کرد پیش از ذبح و در هر کدام از صورتهای مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم
لازم آید یکی برای تقدیم حلق و دوم از برای تاخیر ذبح و نزدیک صاحبین یکدم برای تقدیم حلق است واجب شود و
غیر آن لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوی مالید یا در کم از یکروز سر خود پوشیده یا در کم از یکروز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یکدست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق
برید یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از چهار ثلث
رمی نکرد یا سر کسی تراشید در یکی ازین صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبو مالید
یا ربع سر خود را تراشید ذبح کند یا شش مسکین را سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر پیش
از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و در سال
آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا نسازد و نزدیک امام مالک برای قضا هر دو از خانه
جدا بر آیند و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست
شود و بدنه لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا اتمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم گردد مسئله

بکشتن محرم صید را یا بدلالت کردن وی بار اول یا بار دیگر بیان جزا صید لازم شود اگرچه صید درنده باشد یا مستانس بود یا کبوتر

مسئول باشد یا محرم بخوردن آن مضطر بود بدانکه جزا صید قیمت صید باشد چنانکه دو عدل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن

قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که در آن قیمت باشد قیمت باید همان قیمت جزا آن صید باشد لیکن در درنده از قیمت شاه زیاده

نکنند و جایز است که او را که بآن جزا هدی بخرد و آنرا در مکه ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین بنصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا جو

صدقه دهد و از این کم نکند یا بمقابله طعام هر مسکین روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا صوم بدل آن روزه دارد

و نزدیک امام محمد و شافعی اگر صید در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسپند واجب شود و در خرگوش

بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شتر مرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله

اگر محرم صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضوی از وی جدا کرد آنچه از آن از قیمت صید کم شود بر محرم واجب گردد مسئله

اگر محرم پر یا بازو صید کند یا پا صید را قطع نمود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از آن

بیضه بچه مرده بیرون آید قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز گفت اگر معلوم است که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد

برآمد هیچ لازم نیاید اگر معلوم است که در آن بچه زنده است یا هیچ معلوم نیست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید حرم را

ذبح کرد قیمت صید واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد

مگر آنکه خشک شده باشد و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خود در آن

روییده باشد و در ملک کسی بود هیچ لازم نشود زیرا که درختی که از جنس خود روییده باشد حرمت حرم بآن متعلق نمی شود و اگرچه خود

روییده باشد مسئله در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و بریدن گیاه و درخت حرم صوم کفایت نکند مسئله جایز نیست

که گیاه حرم را بچرانند یا ببرند مگر اذخر را مسئله بکشتن شپش یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه هرچه باشد یک خرما بود و کذا فی جامع الرموز

مسئله بکشتن زاغ و موش و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و پاخه و حیوانی که حمله کرده باشد

هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله اگر غیر محرم

بی دلالت وی و امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید در حرم در آید محرم باشد یا غیر محرم

صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بها را بمشتری داده آنرا از مشتری خلاص کند و اگر فوت شد

مشتری هلاک شده است جزاء صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آنرا رها کند و اگر
با وی در قفس باشد تا اگر در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام اصالة صید را و محافظت آنرا منع نمی کند لیکن چون
در حرم در آمد حرمت حرم بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست و رها کرد و غیر محرم آنرا
گرفته رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفته باشد هیچ لازم نباید مسئله اگر محرم صید محرم را کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود
و آخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه چلپی می آرد رجوع در کفارت بما ل
اما در کفاره بدنی رجوع نباشد مسئله هرچه بر مفرد بآن یکدم است بر قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی
برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب میقات یک احرام است پس بترک آن واجب شود
مگر یکدم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال کشتند یک قیمت واجب گردد
زیرا که در صورت اول جزا فعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد و در صورت ثانی جزای صید
حرم است و آن جزای محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن محرم صید حرم را
باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود و بعد از آن که چیزی از آن بخورد قیمت آنقدر را ضامن شود و
مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نباید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی آهوی ماده حرم را
از حرم برآورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزای هر دو برابر آنند واجب شود مگر آنکه پیش از زادن جزا
آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگرچه داخل میقات رفته
احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق دم ساقط شود
و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در اعمال حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزدیک امام دم ساقط شود و نزدیک
امام زفر ساقط نشود و نزدیک صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد از شروع کردن در احکام
حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج بی احرام
از حرم برآید و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی
از حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی به بستان بنی عامر رفت

که آن موضعی است داخل میقات و خارج از حرم با اهل آن ملحق شود و اهل آنرا دخول مکه برای حاجت بی احرام روا بود پس
وی را نیز روا باشد و اگر اراده حج کند میقات او چون بستانی بستان باشد و نیز زمین که در میان بستان و حرم است احرام
وی چون بستانی در آن جا جایز بود و هیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هر که بی احرام در مکه
داخل شود حج یا عمره بر وی واجب گردد پس اگر در سال دخول حجی را که بر ذمه او واجب بود ادا کرد حج یا عمره که بسبب دخول
واجب شده است ساقط شود و اگر بعد از سال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه با حرام بجا آرد مسئله هر که از میقات
گذشته احرام عمره بست آنرا تمام نماید و بازقضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون در قضا از میقات احرام بست
حق میقات ادا کرد مسئله اگر مکی احرام عمره بسته چهار شوط آنرا ادا کرد و بعد از ان احرام حج بست احرام حج را ترک کند
دم و حج و عمره بر وی واجب گردد دم از برای ترک کردن احرام حج و عمره از برای فوت کردن حج نزدیک امام اگر
ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است و نزدیک صاحبین اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک کند عمره را
و اگر هر دو را تمام کرد بالاتفاق روا بود و دم لازم شود زیرا که جمع میان حج و عمره در حق مکی منع است و منع از افعال
شرعیه واجب کند مثل صوم عید را لیکن چون مرتکب شد نیز زیرا که منع بود دم لازم شود مسئله هر که احرام حج بست بعد اتمام احکام
آنرا ادا نمود و باز در یوم نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد و اگر پیش
از حلق بسته است حج و دم لازم شود و بعد ازان مختار است که در این سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی حاشیه الچلپی مسئله
هر که احرام عمره بست پیش از حلق احرام بسته است مر عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام و عمره مکروه
است مسئله اگر آفاقی احرام بست بعد ازان احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع در هر دو جایز است پس
باین جمع قارن گردد و اگر چه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران اینست که برای حج و عمره یک احرام بندد یا
احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایه اگر بعد از احرام عمره و پیش از افعال آن وقوف بعرفات کرد
عمره باطل شود و به متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی با حرام حج طواف قدوم کرد بعد
ازان احرام عمره بست و هر دو را تمام کرد جایز بود و دم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است مستحب
است که عمره را ترک کند و قضا نماید و دم ترک بدهد مسئله هر که حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد ازان احرام عمره بسته
لازم شود و ترک آن واجب گردد و قضا یا دم لازم آید و اگر ادا کرد روا بود و دم جبر لازم شود

احرام حج بسته است حج را فوت کرد بعد از آن احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بست واجب است که احرام اخیر را ترک کند و باعمال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است باعمال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را ترک نکند در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را قضا کند زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است

باب الاحصار

مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یکدم بفرستد و اگر قارن است دو دم نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگر چه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبین اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا باشد مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زایل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبین هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی نزدیک ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض از دو رکن حج که طواف زیارت و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگر چه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد

باب الحج عن الغیر

مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی ماند و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر به نیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع شود و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از آن که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج به نیت ابوین کرد بعد از آن بنام یکی گرداند اگر ثواب عمل خود احسان کرده است روا باشد مسئله دم احصار بر آمر است اگر زنده است و در مال او است اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگر چه عام او را بقران امر کرده باشد مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف کرده است ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او از وی حج کنانید و مامور در راه بمرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

چون مالی را وصی بمامور داده بود ضایع شد وصیت بوصی نافذ نشد پس آنچه باقی مانده است وصیت او را از ثلث آن نافذ کنند و نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بمامور داده بود چیزی باقی مانده است که بآن حج توان کرد همان حج بکنانند و اگر نه وصیت باطل شود

فصل هدی

مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر و بقر و غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف بمعنی اشعار است چون تقلید بهر دو آن بود نیست مسئله در هدی جایز نیست مگر چیزی که در اضحیه جایز است چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از جنابت غنم بود مگر در طواف فرض بجنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل و از هدی تمتع و از هدی قران صاحب هدی را خوردن روا بود و هدی که غیر از این سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کنند و غیر آنرا هرگاه که بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی را در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقرا حرم مختص نباشد مسئله جل هدی را و زمام آنرا تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بضرورت بر هدی سوار شود و شیر هدی را ندوشد چون شیر غلبه کند و جاری شود آب سرد را بر پستان هدی بپاشد که بند شود مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا عیب فاحش گشت چنانکه از ذنب یا گوش آن زیاده از ثلث بریده شد یا از چشم آن زیاده از ثلث کور گشت هدی واجب آنرا بهدی دیگر بدل کند و آن مراد او را باشد هرچه خواهد بکند و در هدی نفل عیب شدن هیچ لازم نیاید مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود آنرا ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا علامت شود به آنکه حق فقرا است غنی آنرا نخورد

فضیلت وقوف

مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی دادند که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان مقبول نباشد زیرا که تدارک حج ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع شود و نیز اگر یکماه روزی که مردم آنرا روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین شب دشوار است پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد که در حساب غلط کرده در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را بوقوف عرفات امر کند و اگر ممکن نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلطی ایشان را اعتبار نبود و حج تمام شود و باعتبار آنکه جواز مقدم را در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و غلطی معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را ترک داد و دو جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را قضا کند احسن است که

مسائل منثوره

هر دو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت
پیاده باشد بعد از ان اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته
جایز است که او را بجماع حلال کند و احسن است که بتقصیر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باشد بعده جماع کند و اگر بی اذن مولی
احرام بسته آن احرام را اعتبار نباشد کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای حلیت استمتاع
مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه بآن نیز ملک متعه ثابت شود مسئله
بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون زوجت و تزوجت یا یکی ماضی بود و دیگر
مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معانی الفاظ را ندانند با آنکه زوجنی توکیل است و زوجت در جواب آن
هم ایجاب است و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که در ان یک کس متولی دو طرف
نمیشود و بنابر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود و در نکاح بسوی زوجین راجع گردد و اگر عاقدین غیر ایشان
است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی مر زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی و وی بجواب گفت دادم بعد از ان
مرد را گفت پذیرفتی و وی گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بایع را که فروختی وی گفت فروختم
بعد از ان گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خریدم بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان گفتند ما
زن و شوئیم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نه بلفظ
اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرطست در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ دیگری را بشنود و نیز شرطست که عقد
نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن حره منعقد شود و نزد امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح منعقد نشود
و نیز شرطست که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بوند و لفظ هر دو عاقد را در یک وقت بشنوند پس اگر
متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غایب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد
نشود مسئله حضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج یا زوجه
یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بوند چنانکه در میان زوج و زوجه
فرقت واقع شود چنانکه در حاشیه الچلپی است لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت
نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت

ثابت نشود همچنین اگر بحضور دو ذمی نکاح بستند چون وی دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود مسئله نکاح مسلم با ذمیه که گفته شد با بحضور دو ذمی روا بود لیکن اگر مسلم منکر شود بگواهی دو ذمی نکاح ثابت نشود چه گواهی کافر بر ضرر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگواهی ایشان مقبول باشد چه گواهی کافر بنفع مسلم مقبول بود مسئله اگر پدر مرد دیگری را بنکاح صغیره خود امر کرد و وی اورا بحضور یکس یعنی شخصی تزویج نمود نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر شد با عبارت وکیل بسوی پدر راجع شود و وکیل و آن کس دیگر هر دو گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بحضور یکس یعنی شخصی تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح دختر حاضرست روا بود زیرا که چون بالغه حاضر شد با عبارت پدر بسوی وی راجع گردد گویا که وی خود عقد کرده است پس پدر و آن کس دیگر هر دو گواه باشند

فصل در محرمات

مسئله حرام ست بر مرد اصل وی و فرع او و خواهر او و دختر خواهر او و دختر برادر و عمه او و خاله او و دختر موطوئه او و مادر منکوحه او اگرچه موطوئه نباشد و زوجه اصل او و فرع او و همه این از روی رضاع بدانکه رضاع هر قسم شامل ست چند قسم را چنانکه دختر خواهر مثلا شامل ست دختر رضاعی خواهر را و دختر نسبی خواهر رضاعی را و دختر رضاعی خواهر رضاعی را مسئله حرام ست بر مرد فرع مزنیه او و ممسوسه او که بشهوت باشد و ماسه او که بشهوت بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مراد از مس بشهوت نزدیک بعضی اشتهای قلب ست و التذاذ بآن و در زنان نیست مگر همین و در مردان نزدیک بعضی انتشار آلت ست یا زیادتی انتشار هو الصحیح مسئله حرام ست بر مرد فرع منظوره او که بفرج داخل او بشهوت نظر کرده شد مسئله حرام ست مرد را اصول موطوءه او و ممسوسه او و منظوره او مس آن یا نظر بفرج داخل آن بشهوت کرده شد مسئله دختر نه ساله گاه مشتهاة باشد و گاه نباشد این اختلاف بلحاظ جسه است و بصغر آن اما کم از نه ساله فتوی آنست که مشتهاة نباشد مسئله جمع کردن دو خواهر را در نکاح یکجا حرام ست و نیز حرام ست که در عدت طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگرچه طلاق باین باشد و نیز حرام ست وطی کردن دو خواهر را بملک یمین و نیز حرام ست جمع کردن در وطی بنکاح یا بملک یمینی میان دو زن که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کنیزک خود را که موطوءه اوست نکاح کرد هیچکدام را وطی نکند تا یکی را بر خود حرام نگرداند بدانکه بآزاد کردن یا بفروختن کل یا بعض کنیزک را یا بتزویج کردن آن شخصی کنیزک بر وی حرام شود پس خواهر وی که آنرا نکاح کرده است بر وی حلال گردد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بدو عقد

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کدام تزویج کرده است میان ایشان تفریق کند و نصف مهر یکی برای هر دو خواهر باشند زیرا که نکاح اخیر باطل است پس آن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس مر او را نصف مهر باشد و چون معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده است نکاح باطل شود و هیچ لازم نیاید مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زن دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر زن را مرد فرض کنیم دختر زوج مر او را حرام نمیشود بنابر آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگر چه بفرض کردن دختر را پسر زوج زن مر او را حرام می شود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره را که کتابیه باشد و صابیه را که کتابیه بود و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کند مسئله آزاد را جایز است که کنیزک مسلمه را یا کتابیه را نکاح کند اگر چه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته باشد و نزدیک امام شافعی جایز نیست که کتابیه را نکاح کند اگر چه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات بمفهوم مخالف منع میکند جواز نکاح کتابیه را و با طول حره نزدیک وی جایز نیست که آزاد کنیزک را نکاح کند اگر چه مسلمه باشد زیرا که قول الله تعالی و من لم یستطع منکم طولا دلالت میکند بر آنکه با وجود طول حره نکاح کنیزک روا نبود ما میگوییم که اصل در هر شیء حل است چون شارع حکم طول حره را و حکم نکاح کتابیه را بیان نفرمود پس آن حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزدیک ما معتبر نیست مسئله هر که در نکاح او کنیزک باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف آنکه حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد اگر چه عدت از طلاق باین بود جایز نیست که کنیزک نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را در تصرف خود آرد حره باشند یا مملوک بوند و زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله جایز است نکاح کردن زنی که حامل است از زنا لیکن وطی روا نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است نکاح کردن کنیزک را که موطوه سید خود است و لیکن واجب نیست بر زوج استبرا آن نیز جایز است نکاح کردن موطوه زنا و بر زوج استبرا آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بر ناکح حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه و وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت چهارم و نکاح بنده با سوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل وی ثابت باشد اگر چه حمل وی از بندیان دار حرب بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی بگوید استمتع بک

اینقدر مدت باین قدر مال تو را تمتع می گیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را در مدت معین تقید کند
از مال بحضور دو کس نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی **باب الولی والکفو** مسئلہ اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی
عاقله و بالغه باشد بحضور ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز نیست که از قاضی فسخ بکناند و بروایت
حسن و یک روایة امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف
باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئلہ ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای وی
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و بس بکر را اگر صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد
بدانکه نزدیک ما ولی را جایز نیست که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و جد را مسئلہ
اگر یکی بالغه را خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین
ساختند و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا با آواز گریسته
باشد زیرا که بخندیدن بهزل و گریستن با آواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح نیست که در ثبوت اذن
ذکر مهر شرط بود و در جامع الرموز می گوید که این صحیح و درست که مزوج پدر او یا پدر کلان باشد و در غیر آن شرط است که مهر مذکور
باشد مسئلہ اگر غیر ولی اقرب از بکر بالغه برای تزویج او دستوری خواست تا آنکه بزبان نگوید اذن ثابت نشود و
و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بروایت کرخی
در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئلہ زنی که بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت یا بکلان سالگی
یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئلہ اگر مردی به بکر بالغه دعوی کرد
که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت بس آنچه رد کرده ام قول زن معتبر بود مگر آنکه مرد بینه
گواه بیارد و اگر وی گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک ایشان در نکاح
سوگند نیست مسئلہ ولی را جایز است که صغیر خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که هر یکی از ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز است که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان را علم بنکاح خود شود نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

مسئله در ثبوت و بلوغ با غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیره و صغیر را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام
در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد و تا آخر مجلس او را اختیار نبود اگرچه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر نیست
بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی پس آزاد شود او را اختیار است که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود جهل
عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است
و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و بتقصیر عذر نمی شود و گفته اند
که کلام ما در وقت بلوغ است بکر را پیش از بلوغ تکلیف باحکام شرع نیست بنابر آنکه گوئیم که چون کودک مراهق شود
یعنی قریب ببلوغ رسد بر ولی واجب می شود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا بر ولی واجب میگردد
که او را بیاموزاند چه وی را مهمل گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروهم بالصلوٰة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم
علیها اذا بلغوا عشرا مسئله خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت بر آن ساقط
نشود و با ستادن از مجلس باطل نگردد و رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آن آنکه روی وی سپید یا
مساس کند یا زن مهر بدهد یا زن مهر زوج قبول کند مسئله چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای فسخ کردن نکاح
حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن نیست بخلاف کنیزکی که آزاد شود
برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادتی ملک را بر خود بنابر آنکه زوج وی
پیش از آزاد شدن مالک دو طلاق بود و اکنون مالک سه طلاق می شود و برای منع کردن ضرر را از خود حکم قاضی
در کار نیست کذا فی الهدایة مسئله اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را با غیر کفو تزویج کرده باشند
پیش از بلوغ بمرد دیگر او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد زیرا که
پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه راست که بنفسه باشد
یعنی مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه با غیر که ایشان را ولایت
تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه است و او را بر ان مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه با دختر و عصبه
مجنونه است و او را بر ان ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود در تزویج
و لد مسلم بترتیب ارث است یعنی اول خبر است هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

۹۶

هرچند بالا رود و اگر نباشد جزو اصل قریب است چون برادر و اگر نباشد جزو او هرچند پایان رود و اگر نباشد جزو اصل بعید است چون اولاد جد است و اگر نباشد جد او الاقرب فالاقرب بعد از آن اعتبار مر قوت قرابت است پس اعیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی است و از علاتی برادر پدری کذا فی حاشیة الچلپی مسئله و کافر مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبه او بود چنانکه مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبه او باشد مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذوی رحم راست یعنی قریب بود که غیر از آنها ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولی موالات راست یعنی کسی را بود که با وی عهد کرده است که اگر از من جنایت شود ارش جنایت من بر تو باشد و اگر من بمیرم ارث من ترا باشد و اگر مولی موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی راست که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی ابعد را جایز است که در غیبت منقطعه ولی اقرب تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف است بقول بعضی آنست که با کسی در آن مدت انتظار ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متأخران مدت سفر است مسئله ولایت تزویج زن مجنونه مر ابن را درست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم است چنانکه مذکور شد مسئله کفایت در نکاح اهل عرب از روی نسب است یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش باشند بدانکه هر که از اولاد نضر بن کنانه است و هر که بالای نضر است قریشی نیست و آنکه کفاءت بنسب خاص بعرب شد بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفاءة ایشان باسلام بود یعنی هر که پدر و پدر کلان وی مسلم است کفو باشد مر کسی را که هرچند کسی وی مسلم است و هر که خود مسلمان شده است کفو نیست مر کسی را که پدر کلان وی مسلمان شده است و نیز کفاءت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده و معتق کفو نیست مر حره او هر که پدر وی آزاد شده است کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو است و در حاشیه چلپی می آرد این وقتی است که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کما اختاره المرغینانی و نیز از روی مال بود یعنی هر که وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر

زن را اگر صغیره فقیره بود و شوهر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو است مر زنی را که خداوند اموال عظیمه بود هو الصحیح
زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر واجب اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی پیشه یعنی باشنده حجام
و کناس و دباغ کفو نیست مر عطار را یا بزاز را یا صراف را یعنی مسئله اگر زنی مکلفه آزاد کمتر از مهر مثل با کفو خود نکاح
کرد ولی او را جایز است که برای فسخ نکاح نزد قاضی مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی در میان ایشان تفریق
نماید **فصل در نکاح فضولی** مسئله نکاح فضولی موقوف است بر اجازت کسیکه از جانب وی فضولی
است یعنی اگر شخصی زنی را با مردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر دو فضولی
دو زن و مردی بی اذن ایشان نکاح کردن بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس که از هیچ جانب
فضولی نباشد هر دو طرف نکاح را متولی می شود یعنی مالک می شود ایجاب را و قبول را و در کار نیست
که هر دو تکلم کنند زیرا که گفتن وی که فلان زن را با فلان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از ان گوید
که قبول کردم و آنکه یک کس متولی میشود هر دو جانب پنج قسم است یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود
با خود تزویج کند دوم آنکه اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سوم آنکه
از هر دو جانب ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود
که صغیره باشد تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی
همان شخص را برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با کسی
که او را برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو
جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب
فضولی بود چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هر که شخصی را
برای نکاح خود با زنی غیر معین وکیل کرد و او را با کنیزک شخصی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان
وقتیکه مدهوش نباشد صغیر یا صغیره را با غبن فاحش یا با غیر کفو تزویج کرد نزدیک امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را
حق فسخ نماند نزدیک صاحبین روا نبود کذا فی الهدایه اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است
بعد بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی مردی را امر کرد که برای وی یک زن تزویج کند

قبل الدخول تنصف عند ابی یوسف تنتصف ایضا وان حصلت بعد سن المهر المثل م
[illegible]

کنند او برای هر دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر بدو عقد تزوج کرده است اول جایز بود و

ثانی جایز نباشد باب المهر مسئله اول مهر نزدیک ما ده درم است نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بهای ثمن را صالح

بود مهر بودن را اگر چه کم از ده درم باشد مسئله اگر کم از ده درم مهر بسته ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده از ده

مهر بسته بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت صحیحه

طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع الرموز

یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خم معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی

معین را مهر بستند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین بی بیان جنس آن مهر نمودند

یا بمقابله تعلیم قرآن یا بمقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر

یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صور تها نکاح روا بود و بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی

از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن

و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی

بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمقابله خدمت بود همان

خدمت واجب شود مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی

شده اند بوطی کردن یا بمردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید و

نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر مسمی چیزی افزود کرد

بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی زیادتی ساقط گردد مسئله زوجه را جایز است که بعض مهر را یا کل

آنرا از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتی که زوج بر مسمی زیاده کرده باشد زیادتی را ساقط کرد هم روا بود مسئله

خلوتی که بی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از زوج

و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سوم طبعی چون حیض و نفاس

بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ یکی

بی اذن ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

بداند که این وجه حسن است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود یا خصی باشد یا روزه دار باشد بر روزه قضا فی الاصح یا بروزه
نذر بیک روایت مجبوب آنکه آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی حاشیة الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد
و خصی آنکه خصیتین او بر آورده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز
و با احرام فرض یا نفل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود
و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود و اگرچه مانع از وطی چون مرض و حیض موجود باشد
مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی ندارد تمام آن زن بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را
متعه مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده است
برای وی متعه مستحب بود و مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معقود علیه از زوج او را بسبب طلاق
وحشت لاحق است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب در صورت تسمیه
مسمی است و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد
زیرا که وی تسلیم بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورت غیر تسمیه متعه واجب
شود زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب بضع بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج
گرفته باز بر زوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار از زن دیگر نگیرد زیرا که قبض کرده است
تمام مسمی را و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد بکند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعض
تمام بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که زن در
صورتی که تمام بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد زیاده از حق
خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آنرا از زوج گرفته باز بزوج هبه نماید و زوج او را
پیش از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آنرا بزوج واپس داد قبض وی نماند بنا بر آنکه متاع
معین را واپس داده است بخلاف در صورت درم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح
کرد بر این شرط که او را از شهر بر نیارد و یا بر این شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا شرط کرد که اگر از شهر بر آرد یکهزار است و اگر
بر آرد دو هزار و از شهر بر آورد و زن دیگر نخواست هزار درم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

آن در صورت اول باتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل از دو زیاده ندهد و از یکهزار کم نکنند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزدیک صاحبین اگر از شهر برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است و هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابل این غلام یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلا مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل هزار است یا کم از هزار غلامی که قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از آن غلامی که قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامی که قیمت آن کمتر باشد نزدیک همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابل این دو غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود و اگر قیمت آن از ده درهم کم باشد ده درهم را تمام کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط کرد و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ یا جامه هروی یا مهر بستند و صفت آن را بیان ننمودند یا کیل یا وزن را مهر یا تشنید و صفت آن را بیان کردند بی آنکه صفت آن را بیان نمایند رد بود و وسطی میانه یا قیمت آن واجب شود و در کیلی و وزنی اگر صفت آن نیز بیان کرده است همان صفت لازم آید مسئله در نکاح فاسد بسبب شرط هیچ واجب نشود و اگر چه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگر چه مسمی زیاده از مهر مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت دخول تا وقت وضع شش ماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت وضع شش ماه معتبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن آنست که مهر باشد مر مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه در سال و عمر و در حسن و جمال و عقل و دیانت و صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفات یافته نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او چنانکه دختر عم پدر او را بود مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگر چه زن

صغیره باشد و زن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن او که ولی آن است طلب نماید و اگر ولی او اگر و بزوج
رجوع کنند مگر آنکه ولی امر زوج ضامن شدن باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود و باید که یک کس هم طالب
باشد و هم مطالب زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض است یا بخلاف بیع
که حقوق عقد آنجا بسوی عاقد بر آن راجع شود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل اگر و بعین است یا
پیش از گرفتن آنچه مثل او را در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود اگرچه
پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد نزدیک صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای
وی او را حق منع نباشد زیرا که چون زوج معقود علیه را برضای وی قبض نمود زن را در این حق استرداد نماند
نزدیک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل
یا مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی به سفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است
که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر برود و یا برای کاری برای زیارت اهل خود و از خانه بر آید
و بعد از گرفتن روا نبود مسئله در صورتی که مهر معجل و مؤجل بیان نکرده باشد زن را برای گرفتن کل ولایت
منع نبود و به یفتی زیرا که متاخران بنابر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آن نیست
که برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس تا وقتی که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع
واجب نشود مسئله اگر تمام مهر مؤجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود مسئله اگر زوج
مهر معجل یا مثل آن را بزن ادا کرد جایز است که او را بسفر برد و کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست
و به افتی الفقیه ابو اللیث در کم از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوی در نفس مهر
اختلاف واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگر گفت اینقدر مذکور شده است هر که گواه
آورد قول وی معتبر باشد و اگر هیچکدام گواه نیاورد نزدیک صاحبین منکر سوگند بود و اگر از سوگند نکول
نمود همین قدر مذکور ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام باید که بی سوگند مهر مثل لازم
باشد زیرا که نزدیک وی در نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زوج
گفت صد درم است و زن گفت دو صد درم است هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هر دو

وذلک جائز فی [illegible]
علیها خلافا لهما سواء [illegible]
[illegible]
احد [illegible]
[illegible]
ذکره قاضی خان [illegible]
وعند ابی یوسف مهر المثل
فی الوجیز [illegible]
[illegible] الطلاق
9

هر دو گواه آورده‌اند مهر مثل موافق زوج است یا کمتر از آن گواهان زن وجه معتبر باشد و اگر مهر مثل موافق زوجه است
یا زیاده از آن گواهان زوجه معتبر باشند زیرا که گواهان ثابت می‌کنند خلاف ظاهر را و ظاهر نکاح آنست که مهر مثل
باشد پس که دعوی خلاف مهر مثل میکند گواهان وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که مهر مثل شاهد است
قول وی با سوگند معتبر باشد و اگر مهر مثل در میان دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود دو صد درم
و شوی گفته بود صد درم و مهر مثل صد و پنجاه درم باشد هر که گواه آورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورده‌اند مهر
مثل لازم شود و اگر هیچ کدام گواه ندارد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند
مهر مثل لازم گردد مسئله اگر شوی زن را پیش از وطی طلاق داد بعد از آن در قدر مهر اختلاف واقع شد هر که گواه آورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند و متعه مثل موافق مرد است گواهان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق
زن است گواهان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاده هر که سوگند خورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند متعه مثل واجب شود و نیز اگر هیچ کدام گواه ندارد به متعه مثل حکم کنند
۹۳ مسئله اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چنان است که حکم در حالت
حیات ایشان باشد چنانکه مذکور شد مسئله اگر بعد از مردن زن و شوی میان وارثان ایشان در قدر مهر اختلاف
واقع شد قول وارثان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزدیک امام هیچ لازم نیاید نزدیک
صاحبین مهر مثل واجب شود و بیهقی مسئله اگر زوج چیزی برای زن فرستاد و بعد از آن اختلاف شد زن گفت
هدیه است و زوج گفت مهر است قول زوج را با سوگند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در چیزی که آنرا ذخیره نمیتوانند کرد
یا برای خوردن ساخته باشند و در عادت ذخیره نکنند چون نان و گوشت و بعضی میوه‌ها کذا فی حاشیة الچلپی

فصل

در نکاح اهل ذمی مسئله اگر ذمی ذمیه را یا حربی حربیه را بغیر مهر نکاح کرد یا حربی حربیه را در دار حرب بی مهر نکاح
نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزدیک امام برای زوجه هیچ لازم نشود اگرچه زوج او را وطی کرده باشد
یا پیش از وطی طلاق داده باشد یا زوج مرده باشد و نزدیک صاحبین برای ذمیه بعد از وطی
یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و بطلاق پیش از وطی متعه لازم گردد و نزدیک امام برای حربیه
نیز مهر مثل واجب شود کذا فی الهدایة مسئله اگر ذمی ذمیه را بخمر معین یا بخنزیر معین نکاح کرد و بعد از آن

هر دو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد هر زوج همان معین لازم شود و در خنزیر معین قیمت آن لازم گردد و
در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی است و گرفتن خمر حلال
نیست پس بهای اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیمه
است پس برای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر برای اعراض از خنزیر نباشد باب نکاح

الرقیق والکافر مسئله اگر داد یا غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن وی موقوف
باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام با اذن سید نکاح کرد مهر زن بر غلام باشد و
جایز است که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی ادا کنند مسئله اگر بنده
بی اذن مولا نکاح کرد بعد از آن مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که
طلاق رجعی بی جواز نکاح معنی ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لائق حال متمرد آنست که
طلاق معین باشد اگرچه معین قبول را نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا کن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال
قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود وی زنی را نکاح کرده وطی کرد مهر آن وی را بفروشند
اگرچه نکاح فاسد کرده باشد و پیش از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن نکاح صحیح
کرد یا بنکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده
مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران
دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل
خود از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه از بهای وی بگیرد مسئله اگر مولی
کنیزک خود را بشخصی بزنی داد کنیز از ملک مولی برنیاید پس جایز است که او را خدمت فرماید و تبوئت آن بر
مولی واجب نشود و اگرچه بر زوج بی تبوئت نفقه لازم می آید پیش از تبوئت هر گاه که زوج وقت یابد
او را وطی کند و مراد از تبوئت آنست که در منزل خود برای وی جای معین کند چنانکه زوج را کسی
از آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز است که از تبوئت رجوع کند و بعد
از رجوع نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت می کند تبوئت باطل نشود و نفقه آن

۹۴

شرح وقایه

آن از زوج ساقط گردد مسئله مولی را جایزست که بی اذن وی او غلام خود و ایشان را بکسی تزویج کند مسئله اگر زنی آزاد پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج کنیزک او را وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن کنیزک معقود علیها بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کنند بخلاف صورت اول زیرا که زن بی آنکه از زوج چیزی بخواهد جان خود را برباد داده است اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است زوج کنیزک نیز مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و ولد کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان را که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود و یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است یعنی اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق باشد اگرچه آزاد بود زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود بعد آزاد شدن مالک سه طلاق خواهد شد پس ایشان را جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند معذلک اگر زوج بنده باشد چون ایشان آزاد شدند عار است ایشان را که فراش وی شوند و نزد امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشان را خیار نیست که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است پس علت فسخ موجود نباشد مسئله اگر کنیزک بی اذن سید خود شخصی را نکاح کرد بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نماند زیرا که کنیزک خود راضی شده است اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل زیاده باشد و اگر بعد آزاد کردن وطی کرده است مهر مر همون کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را وطی کرد و چون کنیزک زائید دعوی کرد نسب ولد آن از او ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر وی لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت ومالک لابیک پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر حاجت تملک کند پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت ولد هم لازم نگردد مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود پس جد را اگر مسلم باشد جایز است که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب ولد آن کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را به پدر

٩٥

نصفان ان ارتد ولا شیء لها ان ارتد ... ارتداد الرجل طلاق وان ارتدا ... ونکاح ... ونزویج المرتدة والمرتد ... باب ... لا وطیها والبکر والثیب والجدیدة والقدیمة والمسلمة ... فیه

خود بنفی واد نکاح روا بود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید و مولود بقرابت
برادر بر وی آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را گوید که زوج ما را بهزار درم از جانب ما آزاد کن سید
چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن می درآید بعد ازان آزاد
میگردد و لیکن ولای غلام زن را باشد و اگر نیت کفارت گفته است از کفارت هم واقع شود و اگر نگوید از جانب من
آزاد کن و بدل ادا نکند و سید آزاد کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولا مر سید را باشد و نزدیک امام ابو یوسف
اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای وی زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود و اگر چه قبض نبود زیرا که هبه اینجا
از قبض مستغنی باشد جواب این از ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت کافر
تزویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد ازان هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد ازان هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود و اگر چه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان بتبعیه مسلمان شود همچنین اگر هر دو کافر باشند
بعد ازان یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور بتبعیت آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی کتابی بود کتابی باشد
زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع می شود کسی که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی بر دیگر
اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق قاضی
طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر وی لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر وی اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر لازم
نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد و مدخوله تمام مهر واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد و پیش از اسلام دیگر باسه حیض تمام نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

۹۶

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مجوسیه را باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در سبب آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود دیگر آنکه زنیکه
در دار اسلام آمده است حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
والعیاذ بالله بی حکم قاضی نکاح فرقت شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزدیک امام محمد اگر از زوج مرتد
شده است طلاق واقع شود و نزد بعض مشایخ بلخ و سمرقند و نزد بعض حاکم شهید اگر زن مرتد شده است
نکاح فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت منسد شود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوهر دیگر مرتد شوند و از ان شوهر اول اعراض نمایند و بقول عامه علمای بخاری نکاح
فاسد شود و او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم مر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بی رضاء زوجه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شده
زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست و زوج
مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از سکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوهر هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شده یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله
در جامع الرموز آورده مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول و مشروب را و ملبوس را و صحبت را در میان
زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکر و ثیبه و جدیده و قدیمه و کتابیه و مسلمه
قسمت برابر کند مگر در صحبت و وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در ان است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را عقوبت
نماید و امر بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی از زنان خود بوده باشد
در ان قسمت ... و ابتدا ربآن اختیار زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه یا مدبره بوده
یا ام ولد باشد در قسمت بنسبت با حره برابر نکند بلکه از او را نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در انست اگر شخصی را یک زن باشد برای وی

۹۷

... والصغیرة نصفه ... ان طلقت بالنکاح

روز باقی است و در سه روز و نیم برای زن بود و در نوبت روز یک روز برای زن باشد از چهار روز تا نیز باشد و آن بسیر تقدیر نبود و اگر با وجود
نزد هر کس واند باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود و از جانب زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بهتر است که
نویسد نام هر یک بچیزی دیگر پیچ شود و کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی بدهد بر قرعه هر که اسم سفر برآید با وی
هر کدام از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود و کتاب الرضاع مسئله اگر یکی از زنان
مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام و دو سال و نیم
و نزد صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال
بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد چنانکه شکم وی سیر
باشد رضاع ثابت شود و کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بسبب حرام شود و بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی
یا برادر نسبی یا مادر نسبی مر خواهر یا برادر رضاعی را و مادر رضاعی مر خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی
یا رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی را و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی را و جده نسبی مر ولد رضاعی را و مادر
عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی را چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است با آنکه حرام می شود در رضاع شیر ده و زوج او که شیر
از آن است با قوم او در شیر خوار چنانکه حرام می شود از نسب حرام می شود و فروع شیر خوار از زوجان بر آن هر دو
ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر ده همه خویش شوند و از جانب شیر خوار زوجان و فروع شیر ده
و شوهر او یا فرزندان پدران مادران برادران خواهران ایشان خویش شیر خوار شوند و شیر خوار با زنش یا شوهرش یا فرزندان خود
خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی را یا رضاعی را و خواهر نسبی مر برادر رضاعی
را چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری را خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر دو کس
رضاع از پستان یک زن شیر خوردند حرمت رضاع ثابت شود و اگر از پستان یک بهیمه خوردند چون گوسپند و شتر و گاو
و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا با دارو یا با شیر زن دیگر یا با شیر بهیمه خلط کردند
باشد از او اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن را تغییر داد بخوردن آن میان آن زن و در میان خورنده
رضاع ثابت نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در ... امام محمد و امام زفر از ابو حنیفه که اگر شیر زن
را خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع ... حرمت رضاع ثابت شود و اگر چه بشیر یکی بشیر دیگر

۹۸

دیگر غالب بود و هو الظهر و احوط کذا فی غایة السروجی گفته است در زیلعی اگر هر دو شیر برابر باشد بجهت احتیاط از هر دو زن
رضاع ثابت شود زیرا که هیچ یکی ازیشان بر دیگر غالب نشده است مسئله اگر شیر زن را بطعام خلط کردند بخوردن آن رضاع ثابت
نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل غذا الطعام است کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز می آرد بقول صاحبین
اگر طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مردی شیر برآمد و آنرا شخصی در مدت
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی را در مدت رضاع بشیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله
اگر از پستان بکر شیر برآمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوج آن بکر آن حرمت تجاوز نکند
پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختر را که شیر وی خورده باشد با خود نکاح کند کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر زنی انباز خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد و چنانکه بشکم وی رسید هر دو از زوج حرام شوند
و اگر شیر ده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود و اما نفقه نباشد کذا فی حاشیة الچلپی
و برای شیر خوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج بآن بر شیر ده رجوع کند مگر آنکه شیر ده بقصد فسخ نکاح شیر داده باشد
چنانکه نکاح را فاسد کردن میخواست یا برای دفع گرسنگی شیر داده کذا فی الچلپی مسئله رضاع ثابت نشود مگر بشهادت دو مرد
یا یک مرد و دو زن کتاب الطلاق مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن آنست که یک طلاق
باین دهد در طهری که دران جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایه و حسن مر غیر موطوءه را یک
طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که او خلوت نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق است
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و آن سنی است و نزدیک امام مالک حسن و اخل بدعی است کذا
فی الهدایه مسئله زن آیسه را و صغیره را و حامله را عقب وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق
است در یک طهر بیک کلمه و در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است
در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده باشد بعد از انکه پاک شود
اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد الحیض است نزدیک امام محل طلاق سنی
گردد مسئله شخصی بزن خود را که موطوءه او است بی نیت گفت ترا سه طلاق سنی است اگر او از حیض نمی آید در هر
طهر یک طلاق واقع شود و اگر نیت سه طلاق کند بالفعل واقع شود بعد ازان در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را و طلاق سنی نمی باشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق و اگر زن
او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و بعد از آن از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیت صحیح نمی است جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه کرده است مسئله اگر از زوج عاقل بالغ طلاق واقع
شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و نیکو قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله طلاق
را اشارت واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود زیرا که طلاق ایشان
واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنانست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردانست

باب الایقاع الطلاق

مسئله اگر شخص زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح است طلاق اند طلاق داد یک
طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق بائن را یا نیت کرده باشد زیاده را از
طلاق رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه به تشدید اللام
اما بسکون اللام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت طالق
الطلاق یا انت طالق طلاقا یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق را یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیز
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره است اعتبار جنس پس نیت
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار شود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق ا
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده می شود بآن از کل آن چون رأس و رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و وجه
و فرج یا بسوی جزوی که در تمام بدن شایع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما باضافت
کردن بسوی سر یا پا طلاق واقع نشود و همچنین باضافت کردن بسوی ظهر و بطن علی الاظهر زیرا که در کلام عرب
باین الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی باضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق است یا دو طلاق یا گفت انت

انچه میان یک طلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت انچه میان
یک طلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر
گفت سه نصف است از یک طلاق دو طلاق واقع شود زیرا که از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم
طلاق را کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی سه را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا یک طلاق است در دو طلاق یک طلاق واقع شود اگرچه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ
نیت نکرده باشد و اگر نیت کرده است که یک طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود و در غیر موطوءه
یک طلاق واقع شود چنانکه واقع می شود یک طلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اما اگر
نیت کرده است که یک طلاق یا دو طلاق است سه طلاق واقع شود و اگرچه زن غیر موطوءه باشد مسئله
اگر گفت ترا طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق است
از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزد امام زفر یک طلاق باین واقع شود کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یک طلاق بالفعل
واقع شود مسئله اگر گفت وقتی که در مکه در آئی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه در آمدی ترا طلاق است پس تا آن زن در نیاید
طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت ترا فردا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق واقع
شود و در ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر [illegible] و در اول قضاءً نیت او قبول نکنند زیرا که چون گفت فردا
ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزو فردا طلاق واقع شود و در ثانی باید
که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچ یکی از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزو اولی از فردا
طلاق واقع شود تا ترجیح بی مرجح لازم نیاید اما چون نیت جزء معین کرد میان نیست ترجیح بی مرجح مسئله اگر گفت ترا طلاق است
امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت اول
امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و انچه مقدم باشد بآن معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از انکه
ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود و کلام
لغو باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بحالتی که آن محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایة مسئله اگر گفت

را که پیش از وی پیوند نکاح وی بود ترا طلاق است در روز یا بالفعل طلاق واقع شود زیرا که بر واقع کردن طلاق در زمان ماضی قدرت ندارد مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد از آن بقدر طلاق دادن سکوت کرد طلاق واقع شود زیرا که در وقت سکوت طلاق نداد اگر میرد و بجهان واقع میشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا طلاق ندهم در آخر عمر یکی از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیرا که در آن وقت احتمال طلاق دادن نماند مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم یا گفت ترا سه طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد از آن بتفصیل گفت ترا طلاق است یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزن خود گفت امرک بیدک یوم یقدم زید یعنی روزی که زید بیاید ترا اختیار است در زید در شب آمد اختیار ثابت نشود و اگر گفت مر پسری را یوم اتزوجک انت طالق یعنی روزی که ترا از زوج کنم ترا طلاق است و در شب تزویج کرد طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آن را بیان نموده ام مسئله اگر مردی زن خود را که کنیزک شخصی بود گفت بعد از آنکه خواجه تو ترا آزاد کند ترا دو طلاق است چون خواجه او را آزاد کند دو طلاق واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیرا که وقتیکه آزاد شد ملک زوج وی را کامل شد طلاق گرد مسئله اگر خواجه مر کنیزک خود را که در نکاح شخصی بود گفت که فردا تو آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق است در اول جزء فردا کنیزک آزاد گردد و دو طلاق بر وی واقع شود و زوج را رجوع جایز نبود زیرا که طلاق و عتق در یک وقت واقع شده است و نزد یک امام محمد زوج او را رجوع روا بود زیرا که عتق در وقوع شدن از طلاق تیز تر است بنا بر آنکه رجوع است بحالت اصلی خود و او حسن المباحات است و طلاق ابغض المباحات است و عدت وی بر اتفاق عدت حره باشد که آن سه حیض باشد ما است کذا فی حاشیه چلپی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را بنیت طلاق گفت من از تو جدا ام یا گفت بر تو حرام ام یک طلاق باین واقع شود و بگفتن من از تو طالقم هیچ واقع نشود اگر چه بنیت طلاق گفته باشد و نیز هیچ واقع نشود بگفتن زوج ترا طلاق است یا نیست و بگفتن ترا طلاق است با موت من و بگفتن ترا طلاق است با موت تو مسئله اگر یکی از زوج و زوجه مر کل یا بعض دیگر را مالک شود نکاح باطل گردد پس آنکه طلاق واقع شود زیرا که طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا بسبب ملک رقبه نکاح نمانده است مسئله اگر زوج بباطن انگشتان اشارت کرد مر زوجه خود را و گفت ترا اینقدر طلاق است بعدد انگشتان استاده طلاق واقع شود و اگر به پشت انگشتان اشارت کرده است بعدد انگشتان بسته طلاق واقع گردد زیرا که در اشارت با انگشتان ایستاده عادت است که باطن کف جانب مخاطب میباشد و در وقت شمردن با انگشتان باطن کف

کفت بجانب خود بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق باین دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت
افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه یا
مثل هزار طلاق یا بقدر پری خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق باین واقع شود
مگر آنکه در حره نیت سه طلاق و در کنیز نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره به نیت سه طلاق واقع شود و در کنیز
به نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است سه طلاق واقع شود اما اگر
سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق بار اول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکوره بهمان جدا گردد و بعد باقی را محل نماند همچنان اگر
گفت ترا طلاق است یک و یک طلاق واقع شود و کما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک
یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه زیرا که
درین صورتها طلاق واقع نمی شود مگر بعد ذکر عدد که مقصود طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه بگوید زن بمرد هیچ
واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت ترا طلاق است
یک که بعد از ان یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر موطوءه چون یک
طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت ترا طلاق است
بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است در غیر موطوءه نیز
دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یکمرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آنرا تحقیق نموده ام مسئله اگر مردی مر زوجه
خود را گفت ترا یک و یک طلاق است اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه درآید دو طلاق واقع شود اگر چه زوجه غیر موطوءه باشد
و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آئی ترا یک و یک طلاق نزد یک امام در غیر موطوءه یک طلاق واقع
شود و چیزی که ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزدیک صاحبین دو طلاق واقع شود

فصل فی الکنایات

مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست احتمال دارد طلاق
را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران دلالت کند
چنانکه در مذاکره طلاق یا در حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود
مکتوب فرستاد و در ان نوشت که ای فلانه هرگاه که این مکتوب بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

واگر دعوی کرد که به نیت طلاق نوشته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حال بر طلاق دلالت کند مسئله بعضی

از الفاظ کنایه به نیت اعتدی یعنی بر خود بشمار و استبری رحمک یعنی رحم خود را پاک بکن وانت واحدة یعنی تو منفرد

وانت بائن بتة بتلة یعنی بریده شده تو جدا هستی وانت حرام یعنی تو حرامی و رسن تو بر پشت تست و باهل خود لاحق

شو و ترا باهل تو بخشیدم و ترا باهل تو گذاشتم و ترا جدا کردم و امر تو بدست تست و تو آزادی و در انهی یعنی خود را

مساتر ساز و بیرون آی و برو و برخیزو طلب کن زوج را و هر واحد ازین سه اول یعنی اعتدی و استبری رحمک و انت

واحدة به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود و اگرچه بائن یا سه طلاق نیت کرده باشد زیرا که رسول

علیه السلام بعد از طلاق باعتدی بسودة رضی الله تعالی عنها رجوع کرده است و استبری مثل اعتدی است

و واحدة را صفة بائن واقع نمی شود کذا فی جامع الرموز و هر واحد از باقی الفاظ مذکوره به نیت یک بائن یا دو بائن

یک طلاق بائن واقع شود و اگر نیت سه کرده شود و به نیت دو درست که حره سه را واقع شود کذا فی

حاشیة الچلپی مسئله اگر شخصی سه بار بزن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را به نیت طلاق گفته بودم

و دو دیگر را به نیت حیض پس سوگند تصدیق کنند و اگر گفت که هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر بهر

هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال میدارند رد قول

زن را در طلب کردن او طلاق را مثل بیرون شو و برو و برخیزو و بعضی احتمال میدارند دشنام را مثل انت خلیة

بریة و بتة بائن یعنی هر سه اول تو جدا او ای یا معنی بریده ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را و حسن او و رستی

و فرو شدن او و نیکوکاری را و مثل استعمال احتمال میدارند غیر نکاح را و خود و فی رابون و معنی ترند و بعضی احتمال میدارند

را و رای رد و دشنام چون اعتدی و استبری رحمک واحدة و تنها حره و اختیاری و امرک بیدک و سرحتک

فارقتک چنانکه معنی هر را در ترجمه تفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و مذاکره طلاق

نباشد هیچ کدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ قسم اول

به نیت موقوف بود و در مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد باب التفویض

مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خود را طلاق ده یا به نیت طلاق گفت امر تو باختیار تو بدست تست زوجه

را در مجلس مطلع باین اختیار هست که تو خود را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه بر خاست

یا کاری کرد که در عرف آن شروع بود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر استاده بود بعد از علم نشست یا تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا وا به که زوجه بر آن سوار بود بعد از علم بایستاد هیچ یکی از این چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و سیر دابه اورا حکم سیر اوست پس بردان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بردان شدن دابه مختلف شود مسئله اگر مردی به نیت تفویض گفت تو مختاری و نیست که باین گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یک طلاق باین واقع شود لیکن شرط آنکه یکی از زوج و زوجه لفظ نفس را ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردنی زوجه در جواب گفت اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد امام سه طلاق واقع شود اگرچه نیت سه نگفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب یکی از الفاظ مذکوره گفت گویا که گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من نفس خود را بیک طلاق یک طلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه صریح است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یک طلاق امر تو بدست تست یا گفت یک طلاق را اختیار کن و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یک طلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را بیکبارگی سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یک طلاق دادم یا گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز و بعد فردا امر تو بدست تست شبی که در میان امروز و فردا است در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد طلاق واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار بعد فردا باقی ماند و اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست تست شب در خیار داخل شود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد مجموع یک خیار گشت پس به رد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول که آنجا

و دو جدا است پس بعد و یکی دیگر باقی نکرد مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده و هیچ نیت نکرد
یا نیت یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت
کرد سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود کذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد است و عدد یکی اختیاری است مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه جواب
گفت نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج زوجه خود را گفت
نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت انباغ خود را طلاق بده یا مردی
را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور نشود
زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی
نفس خود را طلاق بده یا مردی را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس
مامور نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه
که خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله
اگر مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس
او مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی
مر زوجه خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق
بده و وی سه طلاق داد نزدیک امام هیچ واقع نشود و نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه
خود را گفت نفس خود را یک طلاق باین بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق باین واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق باین دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود و
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ

هیچ واقع نشود زیرا که خواستن سه طلاق یافته نشده اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه
طلاق داد نزد یک صاحبیه یک طلاق واقع شود و نزد یک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد زوج یک طلاق بیش
نیست و یک طلاق بی شبهی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهی اگر
زوج گفته خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج متعلق کرده بود طلاق را بر خواهش زوجه
چون زوجه خواهش خود را بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت طلاق
گفته خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق ترا طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشاء طلاق گفته است تفصیل
آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلیقی که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود چنانکه زوجه
در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت ترا طلاق است هر وقتی که بخواهی برگردانیدن زوجه دگر دانیده نشود زیرا که زوج اورا مالک طلاق ساخته است
در هر وقتی که بخواهی پس پیش از خواستن مالک او نشود و پیش از مالک شدن رد او نبود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت که خود را
طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست بعد
از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی جایز است
که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را طلاق داد واقع نشود
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوری که بخواهی و زوجه در جواب گفت
یک طلاق باین خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید که من
خلاف آن را نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بزوجه سپرده است نه اصل آن را چنانکه در ترجمه آن را مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبیه اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و برگردانیدن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هرچه بخواهی نزد یک امام از کم از سه هرچه بخواهد واقع شود و نزد یک صاحبین اگر
سه طلاق خواست نیز واقع گردد **باب الحلف بالطلاق** مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر با تو سخن کنم ترا
طلاق است بعد از ان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است یا اضافت
بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر با تو سخن کنم ترا طلاق است بسخن کردن
با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر با تو نکاح کنم ترا طلاق است بنکاح کردن با وی
او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است نزد یک امام شافعی
بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه در آیی یا وقتی که در خانه در آیی یا هرگاه که در خانه
در آیی ترا طلاق است بعد از در آمدن یک طلاق واقع شود و بعد از ان شرط تمام گردد یعنی بدر آمدن دیگر طلاق واقع نشود
اما اگر گفت هربار که در خانه در آیی ترا طلاق است هربار که در خانه در آید طلاق واقع شود و بعد از سه طلاق شرط
تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نموده بدر آمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف اگر گفت
هرباری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد مسئله
اگر زوجه خود را گفت اگر درین خانه در آیی ترا طلاق است بعد از ان یک طلاق باین او را داده است و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد و بعد از ان وی در ان خانه در آمد طلاق واقع شود زیرا که زوال
ملک یمین را باطل نمیکند که فهم من هذا التعلیل مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد و اگرچه شرط در غیر ملک موجود
شده باشد اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه در آیی ترا طلاق است بعد از ان او را طلاق باین داد و
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه در آید یمین ساقط گردد و جزا لازم نباید زیرا که در وقت در آمدن زن در خانه
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت که درین خانه در آیی سه طلاق است پیش از در آمدن او را یک
طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه در ان خانه در آمد بعد از ان وی او را تزویج کرد باز اگر در ان خانه
در آید طلاق واقع نشود زیرا که بدر آمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم
ان میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در بعضی که معلوم

که معلوم نمی‌شود مگر از زوجه و حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه را طلاق است یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت حیض آمد و عذاب خدا را دوست دارم همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سه روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن خون سه روز معلوم خواهد شد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض تمام شود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد و بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روزه تمام نشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دار شد طلاق واقع شود اگر چه یک ساعت داشته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه هر دو را زائید و معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ولد ثانی عدت تمام گردد و بعد از آن طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس باید وقوع طلاق مقدم باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بزید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق واقع شود اگر چه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق دهد چون عدت طلاق تمام شود زوجه بزید سخن کند بعد از آن وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگر چه اول در ملک باشد چنانکه بعد از تعلیق بزید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله اگر شخصی طلاق زوجه خود را بشرطی معلق گرداند و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از حلاله باز او را تزویج نمود اگر بعد از یافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق ساخت بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه سر حشفه ملاقی شد عقر واجب نشود و اگر چه درنگ کرده باشد و اگر بعد بر آورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه یعنی عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت وطی است اگر زنا حلال باشد و همچنین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را بوطی او معلق کرده باشد یعنی دخول شود یعنی بدرنگ کردن عقر واجب نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی بوجه بوطی معلق کرد

۱۰۹

بعد از دخول بدر بنگ کردن رجوع نشود تا آنکه بر آورده باز داخل نکند چون بر آورده داخل کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است ان شاء الله تعالی طلاق نشود و اگر چه پیش از گفتن ان شاء الله
تعالی زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق
است مگر یک دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک دو طلاق واقع شود باب طلاق المریض مسئله
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض یا بغیر آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمی تواند رفت اگرچه در خانه
بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال بیرون شود و کسیکه او را برای کشتن بر آرند چون بهمان
حالت بمیرد و اگر چه بسبب دیگر مرده باشد و بغیر از ثلث مال تصرف او روا نبود و زوجه او بسه طلاق او از ارث محروم نگردد و نزد
امام شافعی محروم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزدیک وی محروم نشود و اگر چه بائن داده باشد زیرا که کنایت نزدیک
او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وارث نشود و اگر چه وی بهمان حال مرده باشد زیرا که زوجه چون
مال او طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است از وی طلاق رجعی طلب کرد
وی او را سه طلاق داد و بهمان حال بمرد نزدیک ما زوجه از وارث شود و نیز وارث شود زنیکه زوج او را طلاق بائن داده و
پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوسه بشهوت داد زیرا که زوجه بطلاق بائن جدا شده است نه ببوسه ابن زوج خود
مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت واقع شد و زوج بهمان
حال بمرد زوجه وارث نشود زیرا که زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث شود و اگر بسبب ایلا میان
ایشان فرقت شده باشد چنانکه زوجی که غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی نکند و تا چهار
ماه با وی نزدیکی نکرد در میان ایشان فرقت شود و بعد از آن اگر زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله هر که بر
خانه برای حوائج بر آید اگر چه نالان بود و هر که اسپ گرفته باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال باشد یا برای قصاص
یا رجم او را در بند کرده باشند حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق بائن داد و بعد از مردن او زوجه او
نشود اگر چه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خلع نمود
یا زوجه خود را اختیار طلاق داد و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه را با مر زوجه سه طلاق داد زوجه او وارث نشود
اگر چه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نمی شود اگر بی امر او وی را سه طلاق داد و بعد از صحت این حال

حال هلاک شد مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده است
و زوجه بر آن تصدیق کرد بعد از آن زوج اقرار کرد که از زوجه بمن قرض است یا بچیزی وی را وصیت کرد و آنچه از میان ارث و اقرار
یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد بعد از آن برای وی بدین یا وصیت
اقرار کرد بهر چه از ارث و دین و وصیت کمتر باشد بقول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است و بیان
حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی و
در همان حال بمرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان بشرط معلق کرده است ارث نشود مسئله
هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگرچه در حالت صحت تعلیق آن
کرده باشد و آن فعل او را چاره بود چون سخن با اجنبی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با در و پدر و اگر بفعل زوجه
معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد و آن فعلی زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث نشود
و اگر از فعل او را چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را از فعل
چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است و
نزدیک امام محمد و امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل ساخته است
کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق یا بغیر تعلیق طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدة بمرد زوجه او از و وارث شود
طلاق را در صحت خود داده باشد یا در مرض خود بطلب او داده باشد یا بی طلب او بفعل خود معلق کرده باشد یا
بفعل او و از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از تمام
شدن عدت زوجه بمرد زوجه از و بالاتفاق وارث نشود اگرچه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة
مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت باز رجوع
کند و اگر زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق باز رجوع روا نبود مسئله در رجوع زوج رضا زوجه را اعتبار نبود پس با
آنکه زوجه ابا کند رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و همچنین
بوطی و بمس بشهوت رجوع ثابت گردد و نیز بنظر شهوت بفرج داخل زوجه رجوع صحیح باشد و نزدیک امام شافعی بغیر از رجوع
کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج را بر سخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

ان ولدت ولدا [illegible] الرجعة [illegible] طالق فولدت ولدا ثم آخر من بطن آخر فهو رجعة

باشد مستحب است که بر آن شاهد بگیرد یا اگر [illegible] شاهد بگیرد کذا فی جامع الرموز [illegible]
رجوع بقول آنست که حضور دو کس گو بشما شاهد باشید [illegible] رجوع کردم [illegible] سنت آنست که رجعت [illegible]
کند مسئله [illegible] در طلاق رجعی [illegible] مستحب است [illegible] مگر آنکه باراده رجعت [illegible] مسئله
اگر زوج بعد انقضای عدت [illegible] رجوع کرده ام [illegible] و تصدیق کرد رجعت
ثابت شود و اگر تکذیب کرد [illegible] انقضای عدت [illegible] از جمله [illegible]
سوگند نیست چنانکه [illegible] کتاب الدعوی [illegible] مسئله اگر زوج [illegible] در عدة
طلاق رجعی است گفت [illegible] رجوع کرده [illegible] احتمال آن باشد نزدیک امام رجوع
ثابت نشود و نزدیک صاحبین ثابت شود [illegible] باقی باشد [illegible] اگر زوج
[illegible] اگر گفتن [illegible] رجوع کرده ام [illegible] را تصدیق کرد
[illegible] نزدیک صاحبین رجوع
ثابت شود [illegible] رجوع [illegible] گفت [illegible] رجوع
کرده ام [illegible] گفت [illegible] مسئله [illegible] عدت است
حیض [illegible] پاک شده است تا آنکه غسل
نکند یا وقت نماز فرض [illegible] زیرا که بغسل کردن [illegible] تیمم نماز خواندن [illegible]
پاک شدن [illegible] باشد زیرا که [illegible] نماز فرض نشود چون پاک
شد [illegible] مسئله اگر زن [illegible] غسل کرد و یک
عضو را [illegible] فراموش [illegible] ثابت شود [illegible] زیرا که کمتر از عضو [illegible]
نیست مسئله [illegible] در طلاق رجعی [illegible] و از وطی [illegible] با وی رجوع کرد [illegible] بعد از طلاق [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] باشد [illegible] در وقت طلاق [illegible] حامله [illegible] وطی حامله نشود
[illegible] انکار [illegible] طلاق رجعی داد [illegible] وطی انکار کرد [illegible]
در ایام عدت با وی رجوع [illegible] انکار [illegible] است [illegible] مسئله اگر [illegible]

طالق فولدت ولدا ثم آخر من بطن آخر فهو رجعة وان قال كلما ولدت فانت طالق فولدت ثلثة في بطون فالثالث رجعة [illegible] بالثالث [illegible] الحرة بطلاق [illegible] والمطلقة الرجعية [illegible] ان لا يدخل عليها [illegible] الا ان [illegible]

بعد از خلوت زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود و بعد از ان بادی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب شرعی
ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق پیش از دو سال فرزند بیاورد زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش از یکی شدن
عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن در ترجمه هست و آنکه بخلوت هرگاه شهود بیابند نسبت که زوجه شوهر علیه الوی سپرده است اگر چه وی
قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بزایی ترا طلاق است بزائیدن طلاق واقع شود و اگر بعد از شش ماه فرزند
دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر دو بچه از شش ماه فرزند آرد رجوع نباشد زیرا که این بچه از وطی اول بود مسئله اگر شخصی مر زوجه را
گفت هرگاه بزایی ترا طلاق است و زوجه سه حمل سه بار زائید طلاق واقع شود و بگزائیدن ثانی و ثالث را در عدت ثانی و
ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت وی تمام باشد مسئله مطلقه طلاق رجعی با آرایش
کرده در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجوع نماید و شوهر زینت کند مسئله زوج را اجازت نیست که زوجه را که در عدت طلاق
رجعی باشد با خود سفر برد تا آنکه رجعت با او گواه نگیرد مسئله زوج را اجازت است که مطلقه طلاق رجعی را وطی کند و او رجوع
کند و نزدیک امام شافعی وطی او جایز نبود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را جایز است که در کم از سه طلاق باین
در آزاد و در کم از دو باین در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق در کنیزک
بی زوج دیگر اگر چه مراهق باشد و وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود پس اگر
زوج دوم پیش از وطی طلاق دهد او مر زوج اول را حلال نباشد اگر چه مروی است از سعید بن مسیب قاضی بجای آن حکم کرده
باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموزی آورده که سعید بن مسیب قاضی
بجایه آن حکم کرده باشد بلکه و او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموزی آورده که سعید بن مسیب
از قول خود رجوع کرده است پس هر که بران عمل کند و او را سیاه کنند و هر که به آن فتوی دهد او را تعزیر کنند
و نیز گفته فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین زیرا که مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری ازین در
مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلث شخصی را
بشرط حلاله نکاح کند چنانکه بگوید نکاح می کنم ترا بنا بر آنکه بر زوج اول ترا حلال گردانم مکروه بود لیکن زوجه بر زوج اول
حلال گردد و همین حکم است اگر زن چنین گوید اما اگر نیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر نمود مکروه نباشد و فاعل
آن ثواب یابد زیرا که قصد اصلاح میکند کذا فی حاشیة الچلبی مسئله زوج ثانی طلاق سابق را باطل گرداند اگرچه سه
طلاق باشد یا کمتر از آن پس اگر زنی مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید باز وی در آزاد مالک

سه طلاق شود و در کنیزک مالک دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزد یک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل نمی شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج اول در صدق او گمان غالب است نکاح آن بر وی حلال شود بدانکه بقول بعضے اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله بر سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز

باب الایلاء

مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلاء در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت با زوجه خود وطی نکند ایلاء نباشد مسئله مردی به زوجه خود گفت سوگند بخدا که بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند بخدا چهار ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است در همه این صورتها ایلاء ثابت شود پس اگر در مدت ایلاء با وی نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند بجزاء جزاء واجب گردد و اگر در ان مدت نزدیکی نکرد یک طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در ان مدت معین مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز او را نکاح کرد تا چهار ماه با وی نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند موبد یعنی آنکه در ان تعیین مدت مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد باز طلاق واقع شود همچنین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلاء ساقط شود و سوگند باقی ماند پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر مرد زوجه خود را گفت سوگند بخدا که بتو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه آید ایلاء ثابت شود و اگر سوگند خورد که دو ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد و بعد از یک روز گفت سوگند بخدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتو نزدیکی نکنم ایلاء نباشد زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود با آن ایلاء نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یکروز کم بنابر آنکه اعتبار کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یکروز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی ممنوع شود مگر یکروز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلاء تمام نشود و کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت سوگند بخدا یکسال بتو نزدیکی نکنم مگر یک روز ایلاء نباشد زیرا که ایلاء وقتے شود که چهار ماه لی لازم شدن

شده بچیزی زوج را امکان وطی زوجه نباشد و آنجا ممکن است که بی آنکه چیزی لازم شود و دیگر وی را وطی کند اما اگر دیگری وطی کرد و لیکن تا وطی چهار ماه یا زیاده ازان از سال باقی ماند ایلا واقع شود زیرا که امکان وطی متحقق شد کذا فی الهدایة مسئله اگر مردی که در بصره است گفت سوگند بخدا در کوفه نزد آیم و زوجه او در کوفه است ایلا نبود زیرا که ممکن است که زوجه را از کوفه برآورده وطی کند کذا فی الهدایة مسئله بازنی که او را طلاق رجعی داده است پیش از گذشتن عدهٔ او ایلا روا بود و با مبانه و اجنبیه روا نبود پس اگر بعد از سوگند مبانه یا اجنبیه را نکاح کرد و وطی آن حانث شود و کفارت یا جزا لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آن است که اگر مدت طلاق رجعی پیش از مدت ایلا تمام شد ایلا ساقط شود زیرا که محل ایلا نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلا کرد و بسبب مرض یکی از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دور بودن زوجه بر راه چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی وی بقول بود چنانکه بگوید با آن زوجه رجوع کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلا تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلا بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق باین واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را یا کذب را آنچه نیت کرده است همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلا بود و بقول بعضی اگر زوجه خود گفت تو بر من حرامی یا گفت هر حلال بر من حرام یا گفت هرچه بدست راست گیرم بر من حرام بنا بر عرف بی نیت طلاق واقع شود و به یفتی

باب الخلع

مسئله و آن عبارت است از ازالهٔ عقد زوجیت بمقابله مالی که زوج از زوجه بگیرد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلاح پذیر نباشد بچیزی که صلاحیت مهر دارد خلع کرد باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق باین واقع شود و اگر جفا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از وی مهر خود گرفته است مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بمال گفت و زوجه آنرا قبول نمود طلاق باین واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بخمر و یا بخنزیر طلاق گفت طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بخمر یا بخنزیر خلع کرد طلاق باین لازم واقع شود و هیچ لازم نیاید مسئله اگر زوجه مر زوج خود را گفت که بانچه در دست است با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق باین واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت بانچه از مال در دست من است یا گفت بانچه از دراهم در دست

115

زن است با من خلع بکن و زوج در جواب گفت کردم و در دست هیچ نبود طلاق باین واقع شود و در صورت اول آنچه زن گرفته است رد کند و در صورت ثانی سه درم واپس دهد مسئله اگر زنی بر بنده گریخته خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن لازم گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بر این شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن نباشد مسئله اگر زنی زوج خود را گفت هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد یک طلاق باین واقع شود و سوم حصه از هزار درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را مقابله سه طلاق کرده است پس اجزاء عوض مقابله عوض منقسم شود و اگر گفت بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد نزد یک امام یک طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزای شرط بر اجزای مشروط منقسم نمیشود و نزد یک صاحبین یک طلاق باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب آن در ترجمه مذکور شده است

مسئله اگر مرد که زوجه خود گفت هزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که زوج بتفریق زوجه راضی نشده است مگر به هزار درم و زوجه از آن زوج فسخ شده است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که هزار درم مرا سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آن که چون زوجه به هزار درم بتفریق راضی شده است به کمتر از آن بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مرد که مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزد یک امام بی چیزی طلاق واقع شود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است بی چیزی کنیزک آزاد شود اگرچه قبول کرده باشد و نزد یک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه هزار درم طلاق واقع شود و کنیزک به هزار درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس قبول کردن لازم شود و اگر قبول نکرد هیچ لازم نیاید و نزد یک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد

مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت باین قدر از مال خود را از تو خریدم یا گفت باین قدر از مال را بمن بفروش و پیش از آنکه زوج قبول کند از قول خود برگشت جایز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع از آن صحیح باشد و اگر زوج همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود و بدل واجب گردد و اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کرد معتبر نباشد زیرا که قبول زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جایز نیست که پیش از قبول زوجه از آن برگردد زیرا که خلع در حق وی یمین است و رجوع از یمین روا نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس بود و پس اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن بشرط آنکه
مارا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باینقدر از مال با تو خلع کردم باین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزدیک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزدیک صاحبین در خلع از هیچکدام شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج بسوگند معتبر بود و اگر بایع مشتری را گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بایع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بے قبول نمی باشد پس بعد ازان که گفت تو قبول نکردی
رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نبود پس قول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر گشت و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر ساقط
میکند حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگری را بگوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و مبارات آنست که بگوید یکی مر دیگری را گفت
ترا بری ساختم و دیگر قبول نمود و نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم مر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نباشد و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم مر زوج خلع نمود غیر از صد درم مر آن زوج را هیچ نباشد اگرچه مهر مذکوره معین بود و در دست زوجه باشد کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار آنست که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع مر زوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای بیع و جز آن بخلع ساقط نشود مگر نفقه عدت که اگر در خلع سقوط آنرا اشتراط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وی مر زوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و
مهر او ساقط نگردد و در اصح روایتین طلاق باین واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد و اگر زوج بدل آنرا بر زوجه شرط
کرد و زوجه از اهل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز می کند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره هر چند از اهل قبول بود اما از اهل تبرع است نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب وی پدر وی قبول کرد در آن دو روایت است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود و اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد دران دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید

باب الظهار

مسئله و ان در شرع عبارت است از آنکه تشبیه دهد زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بان تعبیر کنند یا جزء شائع او را بعضوی از اعضای محارم خود که او را نظر کردن بر آن حرام باشد اگر چه محارم رضاعی باشند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران یا فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل آنست ظهار ثابت شود و اگر چه به نیت ظهار نگفته باشد و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس بشهوة و جز آن با آن زوجه حرام بود و اگر پیش از ادای کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار ادا نماید و بان وطی حرام هیچ واجب نشود مسئله اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش از آنکه زوج قصد وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد وطی جزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هر که مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی در نیت کرامت کرد کرامت بود و اگر بنیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق بائن واقع شود و اگر هیچ نیت نکرده است نزدیک امام و بیک روایت از امام ابو یوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزدیک امام محمد ظهار باشد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابو یوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت نزدیک وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز در آنست که اگر ظهر وی بر زوجه خود گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر بر زوجه خود گفت اگر فلان کار کردی تو مادر منی بود وی آن کار کرد هیچ لازم نیاید اگر چه به نیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

ولو قال لنسائه
انتن علی کظهر امی
کان مظاهرا
منهن و علیه
لکل واحدة
کفارة و ان
ظاهر من
واحدة مرارا
في مجلس
او في مجالس
فعلیه لکل ظهار
کفارة وهي
عتق رقبة یجوز

زوجه خود را گفت تو بر من چون پشت مادر منی هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت
نکرده باشد نزدیک ابو یوسف ایلاء است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلاء کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بر زوجه خود پس اگر کنیزک خود ظهار
کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بر زنی که او را بی اذن او نکاح فضولی در خواسته است و بعد از ظهار آن زن
نکاح وی را با خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هرکه بر زنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر منید
ظهار کرده شود بر هر یکی جدا کفارت لازم شود

فصل در کفارت

مسئله کفارت ظهار آزاد کردن بنده است
به نیت کفارت که جنس منفعت وی فوت نشده باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر درین حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند شنود یا کور را که یک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یکدست و یکپای وی از مختلف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت آزاد کند زیرا که جنس منفعت وی سلامت
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا بود مگر آنکه چیزی را از بدل کتابت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن نصف
بنده را به نیت کفارت بعد از آن باقی آن را با آن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
لایعقل را در کفارت آزاد کنند اما آنکه گاه دیوانه شود و گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری وی
کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو نر انگشت دست او را یا هر دو پای او را بریده
باشند در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که یکدست و یکپای او از یک جانب او بریده بود یا او را سه
انگشت از هر دو دست وی سه انگشت او بریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مدبر را در کفارت
ظهار آزاد کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید زیرا که
چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنا بر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس آزاد کردن بنده ناقص کفارت ادا نشود و نزدیک صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

مستحق تقصیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی
نصف باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد
و نزدیک صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان به آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هر که بر آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بر بهای بنده
او را قدرت نیست یا بنده بهم نمی رسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز تشریق
داخل نباشد و اگر دران میان یک روزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شبی دانسته با زوجه مظاهره وطی کرد
یا در روزی نادانسته با وی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکنند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کنند و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز آورده اگر در اثنای
کفارت روزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هر که را
استطاعت روزه دو ماه متصل نباشد چه پیری یا ناتوانی شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر
صدقه فطر یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت
صدقه فطر داده باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را که دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود
اگرچه یکبار از ان سیر شده باشند و اگر هر واحد را یک من گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا
دو ماه هر روز بمقدار صدقه فطر داد یا بقدر آن قیمت داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جائز باشد کذا فی جامع الرموز
و اگر صدقه دو ماه را در یک روز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را
طعام داد هر واحد را یکصاع از گندم نزدیک شیخین از یک ظهار ادا شود و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جائز
باشد و اگر به نیت افطار و ظهار داد باتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت
عمل میکند چنانکه در ترجمه تفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بیست کس را طعام داد
یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را هیچ یکی معین نکرده باشد زیرا که در اتحاد جنس تعیین
واجب نبود مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچ کدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

الا عن واحد ولو عن ظهار و افطار صح عنهما وكذا لو حرر عبدين من ظهارين او صام عنهما اربعة اشهر او اطعم مائة و عشرين فقيرا صح عنهما وان لم يعين وان حرر عنهما رقبة واحدة او صام شهرين صح عن واحد وعن ظهار

صورت از هیچ کدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر شخص ظهار کرد و ماه روزه دار د و جایز نیست که خواجه او بدل از و کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعل دیگر ادا نشود

باب اللعان

و آن عبارت است از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود کذا فی حاشیه الچلپی مسئله هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یکه در روز ولادت ولد او را گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را که موجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان واجب شود و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کنند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود اقرار نماید و اگر بتکذیب خود اقرار کرد حد قذف لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا آورد حبس کنند تا آنکه لعان کند یا قول زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه زنا لازم نیاید و اگر زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و یک طلاق باین واقع شود و اگر پیش از تفریق قاضی یکی از هر دو دیگر او را وارث بشود کذا فی حاشیه الچلپی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج بگوید اشهد بالله انی لصادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت کردم زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر زوج اگر در آنچه بزوجه نسبت کرده است دروغگو باشد و هر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید اشهد بالله انه کان کاذبا فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است بمن از زنا و مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدای بر زوجه اگر زوج صادق است در آنچه نسبت کرده است بمن از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید اگر هر دو دشنام داده است هر دو لعان کنند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش ازین او را حد قذف زده باشند لعان ساقط شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند یا صبیه یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بروی حلال شود و حد قذف بروی لازم گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا امر تقدیر

باقی ماندن لعان است مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی او را دشنام داد و او را حد قذف زدند یا زوجه
بکسی زنا کرد و بر وی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد نمیباشد مگر بقذف
صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را گفت
که حمل تو از من نیست نزدیک امام لعان لازم نشود و نزدیک صاحبین اگر در کم از شش ماه زاید لازم شود و دلیل آن
در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ثابت نباشد زیرا که لعان
برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد یا در وقت خریدن اسباب
ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد ازین مدت گفته است نسب ثابت
شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکباد متعین نیست بیک روایت سه روز است و بیک روایت هفت
روز باعتبار عقیقه کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت اول از
من نیست و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب شود زیرا که تکذیب خود اقرار نموده است بنابر آنکه چون میان ولادت
دو ولد شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بودند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است و تصدیق خود را اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و
بهر تقدیر نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنابر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند

کتاب باب العنین مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر بعضی از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه وی خود
اقرار کرد که بر زن خود قادر نشده ام باید که قاضی وی را تا یکسال قمری مهلت دهد هو الصحیح و بروایت حسن
یکسال شمسی مهلت دهد بدانکه یکسال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است با چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است با چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن در ترجمه کرده ام مسئله اگر زوج
را که عنین است یکسال قاضی مهلت داد ماه رمضان او و ایام حیض زوجه او در حساب اعتبار کنند و ایام مرض یکی
را از ان هر دو اعتبار نکنند پس اگر درین تمام مدت هرگز زوج بر وی قادر نشد قاضی بطلب زوجه

۱۲۴

میان ایشان تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق باین واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است

تمام مهر لازم آید و عدت طلاق واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت

که بر تو قادر شدم و زوجه آنرا انکار نمود و پیش از نکاح ثیبه بود یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج

را سوگند دهند اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که

بکر است قاضی زوج را تا یکسال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز اختلاف افتاد همچنان است بغیر از آنکه در آن مهلت

نبود پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار

است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی در حق مهلت

حکم عنین است یعنی کسیکه خصیتین او را برآورده باشند در احکام مذکوره از سوگند دادن و مهلت مثل عنین است کذا

فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی ذکر او بریده است [illegible] زوجه از قاضی طلب کرد تفریق

را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع است مسئله

هیچ یکی را از زوج و زوجه بسبب عیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی در پنج عیب خیار

بود یکی جنون دوم جذام سوم برص چهارم قرن پنجم رتق یعنی هر کدام ازین عیبها که بود و نزد یک امام محمد در

سه اول اگر زوج را باشد زوجه را اختیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را اختیار نبود زیرا که او را قدرت بر طلاق

است باب العدت مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا باین داد و زوجه آزاد است اگرچه کتابیه بود

اگر صاحب حیض است سه حیض عدت لازم شود و اگر صاحب حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره که بسال ایاس رسیده

است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدت واجب گردد مسئله اگر پیش از بلوغ یا

ایاس شدن احد الزوجین مر دیگر را یا بسبب تقبیل زوجه ابن زوج خود را بشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین

یا بسبب عدم کفارت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است اگر صاحب حیض است سه حیض و در غیر آن

سه ماه عدت لازم آید چنانکه طلاق واقع شود و معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی

جامع الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی زوجه خود را اگر وقت حیض طلاق داد این حیض

عدت محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله اگر صاحب ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه مرد ام ولد

۱۳۳

باقیماند اگر جدا او بند حیض ست سه حیض کامل عدة واجب شد و غیر آنرا سه ماه عدت لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که بسبب رجوع فراش خواجه زائل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی به شبهه چنانکه پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و به شبهه آنکه این زوجه من ست با او وطی کرد و در وطی بنکاح فاسد چنانکه بنکاح متعه وطی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدت واجب شد و اگر خداوند حیض نباشد سه ماه عدت لازم گردد مسئله عدت حره برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانروز ست کذا فی البرهان و نیز در آنست که مسلمه و کتابیه حائضه و غیر حائضه مدخوله بها و غیر مدخوله بها صغیره و کبیره در این حکم برابر اند مسئله عدت کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض ست و آنکه خداوند حیض نباشد عدت آن نصف چیزی ست که در حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یک نیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدة حامله حره باشد یا کنیزک بعد از طلاق و فسخ و موت بوضع حمل ست اگرچه زوج او کودک مرده باشد نزد امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله کودک مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آبست و آن در ثابت النسب باشد و از کودک نسب ثابت نشود ما میگوییم چون بر حامله عدت لازم آید بوضع حمل تمام شود اگرچه نسب حمل ثابت نباشد زیرا که اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق ست اما اگر زوجه کودک بعد از شش ماه از موت کودک زائیده عدت او عدت موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود یا آنکه بعد از مردن کودک از وی نسب ثابت نشود اگرچه زوجه او بعد از موت در کم از شش ماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی کسی که در مرض موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز طلاق بائن ابعد الاجلین ست یعنی اگر عدت طلاق پیشتر تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق رجعی عدت موت ست مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدت حره را تمام کند و اگر در عدت طلاق بائن یا عدت موت بوده است عدت کنیزک را تمام گرداند زیرا که طلاق رجعی پیش از گذشتن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف طلاق بائن و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایة مسئله اگر زنی آئسه سه ماه عدت نشسته است بعد از آن خون دید از سر نو به حیض عدت کند زیرا که عدت به سه ماه مر آئسه راست و وی چون خون دید معلوم شد که آئسه نبود هکذا فی اکثر المعتبرات کذا فی حاشیة الچلپی و آنکه شارح گفته است که اگر پیش از تمام شدن

بتمّ کالحرة وان کان فی عدة بائن او موت فکالامة وان اعتدت الآیسة بالاشهر ثم عادت الی عادتها بطلت عدتها واستأنفت بالحیض وهو الصحیح کذا استأنفت الصغیرة اذا حاضت فی خلال الاشهر ومن حاضت البعض بالحیض ثم ایست تعتد بالاشهر والموطوءة بشبهة وجبت

سه ماه خون دیده است حیض باشد و عدت ماه را باطل کند بنابر اختیار صدر الشهید است و صاحب هدایه همین را
اختیار کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز وغیره و بروایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از
حکم بایاس خون دید حیض نبود و ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد
نشود زیرا که در وقت خون نیست و بنابر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنی که بسن ایاس رسید
است بحیض عدت نشست و بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند و آنچه از
حیض و طهر گذشته است آنرا در حساب نیارد زیرا که طلاق گویا که از ابتداء ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه آنچه از عدت اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب بود و آنچه بعد از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عدت اولی یک حیض باقیمانده است این حیض را
هر دو عدت شمار کنند و برای عدت دوم دو حیض دیگر نشیند و اگر در ابتداء عدت وطی کرده است باید
مدت هر دو عدت ساقط شود چه یک عدت بمنزله دو عدت گردد کذا فی حاشیة الچلپی نزدیک امام شافعی اگر وطی
شبهه از زوج آن زن است که زن در عدت آن زوج بود در هر دو عدت تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله در طلاق
و موت حساب عدت از وقت طلاق و موت بود اگر زوجه را آن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدت زوجه را
بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است آنچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عدت من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه
خود را طلاق بائن داد و پیش از آنکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیرا که اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را
تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم نیاید
زیرا که عدت اول به نکاح ثانی ساقط شده و بطلاق ثانی بنابر دلیل امام محمد عدت لازم نیامده است
مسئله اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمیه معتقد عدت نیستند عدت لازم نیاید

فصل

۱۲۵

واگر معتقد انند و آنرا اعتبار میکنند عدت واجب شود و نزد یک صاحبین عدت لازم شود واگرچه معتقد ایشان نباشد اما اگر حربی حربیه را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید واگر مسلم و میه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار اسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود مر وی عدت لازم نشود مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وضع حمل باشد و صحیح نیست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود و هو اختیار الکرخی کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق باین بود یا در عدت موت باشد ورا با هم عدت خود را آرایش نکند چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشد و حنا بندی نکند و خود بلو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبوی نباشد و سرمه نکشد مگر آنکه عذر بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه دیگر ندارد یا برای علاج چشم یا سر سرمه یا روغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بر وی ترک زینت نباشد و نیز بر زنی که در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که رفع نکاح فاسد واجب است مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر بطور اشارت و کنایت خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود ذکر کرد و حسن خلق خود بیان نمود روا باشد کذا فی جامع الرموز و تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از خانه خود بیرون آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایة و معتده موت را جایز است اما اکثر شب در خانه خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا در بعض شب برای حاصل کردن نفقه بیرون آید مسئله زنی که بر وی عدت واجب شود در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود چنانکه خانه عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب تنگی یا بسبب خفتن یا غرق شدن تلف شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد بین همه صور تها زوجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق باین بود میان خانه پرده کند واگر خانه تنگ باشد جایز است که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا فی جامع الرموز و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه برآید واگر زوج برآمد جایز بود کذا فی جامع الرموز و نیکو

که قاضی درمیان ایشان زنی را گذارد که ایشان را از وطی مانع بود مسئله اگر شخصی زوجه خود را که با وی همراه است
طلاق بائن داد یا زوج زنی که با وی همراه است در سفر بمرد و زوجه در جائیست که آن موضع اقامت نیست از جائی
که برآمده است از سه روز راه کمتر است رجوع کند و همانجا عدت نشیند و اگر از جائیکه برآمده است و در جائیکه
قصد دارد هیچکدام از سه روز راه کم نبود زوجه را اختیار است از هر دو جانب هر جا که خواهد برود و اگرچه با وی محرم
نبود و اولی آنست که رجوع کند تا در منزل زوج خود عدت نشیند و بقول امام محمد رحمه الله جانب قریب را اختیار
کند از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جائیکه برآمده است سه روز راه بود و جائیکه قصد کرده است کمتر از آن باشد
بجانب مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزدیک امام عدت همونجا تمام کند اگرچه با وی محرم باشد زیراکه برآمدن معتده
حرام است اگرچه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبین اگر با وی محرم باشد برآمدن وی حرام نبود زیراکه
برای وی حقیقت جدائی برآمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بمحرم مرتفع شد پس چون بنا بر قول صاحبین
برآمدن آن جایز شد خواهد که در جانب برآمدن حکم آن تفصیل مذکور شد باب النسب والحضانة مسئله حضانة
بمعنی تربیت کودک است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی مر زنی را گفت اگر وی را نکاح کنم وی مطلقه باشد
وچون مر او را نکاح کرد وی از نکاح بعد از شش ماه زائید نسب ولد از ناکح ثابت شود و مهر زوجه بر وی لازم گردد زیراکه ممکن
است که هر واحد برای نکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در حضور ایشان نکاح بسته باشند و درمیان ایشان شب
ایشان جماع شده باشد و معلوم نیست که علوق از نکاح مقدم شده است یا مؤخر از آن پس علوق را با نکاح مقارنت
حمل کنیم یا آنکه اگر علوق مقارن نکاح نباشد زوج قادر است که لعان کند و چون وی لعان نکرد ولد را بلعان نفی نمود ما را
نیز میسر باد که امکان مذکور ولد را از فراش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عدت طلاق رجعی پس از آنکه بگذشتن عدت اقرار
نکرده باشد در دو سال از وقت طلاق یا زیاده از آن فرزند آورد نسب آن ثابت شود زیراکه احتمال است که علوق در عدت
باشد و زن در ایام طهر بود اما اگر بعد از اقرار بگذشتن عدت در زیاده از دو سال از وقت طلاق زائید نسب ولد ثابت شود زیراکه
نسب ولد وقتی ثابت گردد که از وقت طلاق کم از شش ماه زائیده باشد چنانکه می آید مسئله اگر زنی بعد از طلاق رجعی
در دو سال یا زیاده از آن فرزند آورد نسب ولد ثابت شود در صورت اول زوجه از زوج جدا گردد زیراکه علوق پیش
از طلاق باعتبار حکم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق اعتبار کنیم رجوع ثابت شود و رجوع امر حادث است پس بشک ثابت نشود

ودر صورت ثانی علوق در عدت باشد و رجوع ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه بطلاق
بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیرا که ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال زاید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیرا که چون زوج
دعوی کرد که ولد از من است میگوئیم که در عدت بشبهه وطی کرده باشد و بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد
از طلاق در کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه مدت عدت
است و شش ماه اقل مدت حمل و نزدیک ابی یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیرا که سه ماه عدت است
و دو سال اکثر مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق بگذشتن عدت اقرار نکرد
احتمال است که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه در جحه مفصل گذشته است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است و از
اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر به شش ماه یا زیاده از آن زاید نسب ثابت
نشود زیرا که چیزی که اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام و زوج
ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود و اگر هر یکی نبود دو زن بولادت او گواهی دهند باین که این ... در خانه خالی در آمده ما بآن در خانه بودیم
آواز ولد شنیدیم یا ولد را بچشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود اگر چه حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد و نزدیک
صاحبین در همه صورتها شهادت یک زن کفایت کند مسئله اگر زنی در عدت موت پیش از دو سال فرزند آورد نسب
ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن با قرار ورثه ثابت گردد مسئله اگر زن
بعد از نکاح بشش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یک زن ثابت گردد و اگر بعد از شهادت
از ولد انکار کرد که از من نیست حد و لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت نشود مسئله
اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح به شش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه است نزدیک
امام بی سوگند قول زن معتبر بود زیرا که ظاهر آنست که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلق کرد و بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و
نزدیک صاحبین واقع شود زیرا که بگواهی یک زن ولادت ثابت شود پس بتبعیت آن طلاق واقع گردد و امام میگوید

سواء اقر بالحمل او لا
ولا من قال لامته
ان كان في بطنك
ولد فهو مني فشهدت
امرأة بالولادة فهي
ام ولده ومن قال
لغلام هو ابني ومات
فقالت امه انا امرأته
وهو ابنه يرثانه فان
جهلت حريتها وقالت
الورثة انت ام ولده
فلا ميراث لها

باب الحضانة ١٢٨

الام احق بالولد قبل الفرقة وبعدها ثم ام الام ثم ام الاب ثم الاخت لاب وام ثم لام ثم لاب ثم الخالات كذلك ثم العمات ...

ولادت بنا بر ضرورت ثابت شود و در طلاق هیچ ضرورت نیست با آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحد بی دیگری
موجود میشود و تابع بی متبوع نباشد مسئله اگر زوج بحمل زوجه اقرار کرد بعد ازان طلاق را بولادت او معلق نمود و زوجه دعوی کرد
ولادت را نزدیک امام بی شهادت طلاق واقع شود و نزدیک صاحبین بی شهادت آن طلاق واقع نشود دلیل فریقین در ترجمه
مذکور است مسئله اکثر مدت حمل دو سال است و اقل آن شش ماه مسئله هر که کنیزک شخصی را نکاح کرد و بعد ازان او را خرید نمود و بعد خریدن از آن
در کم از شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب او ثابت شود زیرا که معلوم شد که علوق در وقت نکاح بود و ولد منکوحه را در ثبوت
نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر بشش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون علوق حادث است آنرا
بر اقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس گویا در آن وقت کنیزک او است نه منکوحه او و نسب ولد کنیزک بی دعوت
ثابت نشود مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد است از من است بعد ازان یک زن بر ولادت آن گواهی داد
نسب او ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد مسئله شخصی مر دیگری را گفت این ولد من است و وی ولد او تواند شد بعد ازان
مقر بمرد و مادر ولد گفت این پسر من ولد مقر است و من زوجه ویم اگر زوجه معروف بحریت است و معروف است که مادر آن
ولد است نسب او ثابت شود و هر دو از مقر وارث گردند زیرا که ولد بودن وی موقوف است بر وطی آن زوجه و حلال
بودن وطی حرة موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد اقرار است بزوجیت مادر آن و اگر حریت زوجه معلوم نیست و وارث
گفت این ولد مقر است زوجه وارث نگردد فصل در حضانت مسئله برای تربیت صغیر اول مادر است اگرچه او را
از زوج خود تفریق شده باشد و اگر مادر بمرد یا قبول نکرد یا با غیر محرم تزویج کرد برای تربیت وی مادر مادر است هر چند
بالا رود و بعد ازان مادر پدر است بعد ازان خواهر مادری و پدری است بعد ازان خواهر مادری بعد ازان پدری بعد ازان
خاله مادری و پدری است بعد ازان خاله مادری بعد ازان خاله پدری بعد ازان عمه مادری و پدری است بعد ازان
عمه مادری بعد ازان عمه پدری زیرا که اصل درین باب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود بر قرابتی
که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکوره آزاد باشند اگرچه ذمیه بودند زیرا که کنیزک را و ام ولد را
حق تربیت ولد خود نیست مسئله اگر کودک مسلم بوده مادر وی ذمیه باشد تا آنکه دین را تعقل کند یا بدان
الفت گیرد مادر را حق حضانت نیست چون دین را فهمیدن گرفت یا خوف شد الفت گرفتن بکفر از مادر کشیده
شود مسئله زنی که با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حضانت آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر نکاح

صغیر باعم صغیر نکاح کرد یا مادر یا مادر صغیر با پدر صغیر تزویج نمود حق حضانت ساقط نشود و اگر نکاح کرد با غیر محرم صغیر بود
زایل شد حق حضانت بازگردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانت مر عصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد ازان پدر پدر بعد ازان برادر مادری و پدری بعد ازان برادر پدری بعد ازان پسر برادر مادری و پدری
بعد ازان پسر برادر پدری بعد ازان عم است بعد ازان پسر عم و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول اورع است
بعد ازان مسن سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را بعصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند زیرا که
مناسب نیست که قوم را حیلها آموزند و اگر چه عصبه محرم بود چون عم و غیر آن کذا فی حاشیة الچلبی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک ممیز است از والدین با هر که خواهد
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانت صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بپوشد و خود جامه
بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و گشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و آنرا بهفت سال مقدر
کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر او ست تا آنکه حیض بیاید نزدیک امام محمد تا آنکه مشتهاة شود و هو المعتمد
بفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را جایز نیست که بعد از عدت
ولد صغیر را بسفر ببرد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در آنجا شده باشد اما اگر بجای ببرد که زوج او ولد خود را دیده باز
بمنزل خود شب تواند کرد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از وجهت تادب بشهر برد اما
اگر از شهر بده برد روا نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را هرگز روا نبود و اگر چه نزدیک باشد باب النفقه
مسئله نفقه و کسوت و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب شود
آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج بر وطی
او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی نبود و بجای وطی نباشد نفقه بر زوج واجب نشود زیرا که مانع
از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد همین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز می گوید که لیست مشکل
نفقه است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود طلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد پس حکم او حکم صغیره باشد

ودر جامع الرموز می آید که بهای ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشزه شده و نفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه زوج برآمد ناشزه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز می گوید اگر زوج در خانه زوجه باشد و زوجه او را از دخول بخود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع کند برای آنکه زوج او را بخانه خود ببرد یا برای او منزلی جدا کند مسئله اگر زوجه را برای دینی که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی او را بغصب برد یا بی زوج بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود و کرایه واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم که برای زوجه واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه ما می گوییم یکی برای هردو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود و کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوة در نفقه داخل است و آن پیراهن و ازار از کرپاس است و چادر است و ازار بها و سوزه است و بعضی اصح آنست که نفقه خادم واجب نشود و بقول امام محمد واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکنند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر کفایت نفقه مقرر کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید و نزدیک امام شافعی در میان ایشان تفریق کنند و اصحاب ما چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت دایمی بقرض مشکل است و بسا است که کسی بوی قرض ندهد و غنای زوج متوهم است باستحسان فرمودند که قاضی حنفی که شافعی مذهب باشد نایب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی بر آنکه بر زوج او که مفلس نفقه فرض کرد بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند و اگر بعد از فرض کردن قاضی قدر معین را زوج معسر شد و زوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا ادا کند نفقه یسار را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی بر وی فرض کرده باشد یا هردو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هردو پیش از قبض کردن آن زوجه او یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود و نزدیک امام شافعی

مسئله اگر زوج نفقه یا کسوت مدت آینده را بزوجه خود داد و وی قبض نمود پیش ازانکه مدت
تمام شود یکی ازیشان بمیرد زوج فوت شود بمردن یکی
تمام شود یکی بمیرد پس هیچ چیز انچه باقی مانده است باز نگیرند زیرا که صله است که بان قبض متصل شود
اند و همچنین هر ان رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام محمد و امام شافعی انچه زایل از حساب مدت گذشته
باقی مانده است باید پس داد و چیزی خرچ شده است رجوع بان جایز باشد زیرا که عوض بضع بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آنرا بر بنده فرض نمود و نفقه مدتی بران جمع شد جایز است
که بنده را در نفقه آن بفروشند چون نفقه جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود بفروشند
کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درهم جمع شد و بنده را به پانصد درهم که قیمت او بود فروخته شد یک پسر
کرد بیش بنده و بین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بیست دیگر هزار درهم بر بنده لازم شده باشد چون یکبار
فروخته شد بار دیگر بفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد در چیزی و قفل آن
جدا بود نگاه دارد و اگرچه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد
مسئله زوج را جایز است که والدین زوجه او و ولد او را که از زوج دیگر باشد از در آمدن در خانه خود که زوجه
در آن نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی
ایشان را منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از برآمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و بزیارت محرمان دیگر او دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند و هو الصحیح
مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غایب باشد و والدین او و فرزندان صغار او را از مال او
که پیش مودع امین باشد یا بدیون او باشد و وی بدان و نکاح مقر بود یا قاضی بان عالم باشد و چون قاضی نفقه را
برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند بدهد که غایب نفقه را بوی نداده است اما اگر قابض مال
مقر بنکاح نبود و قاضی بان عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود با آن غایب گواه بیارد و قاضی نفقه را بر غایب
فرض کند و بنکاح وی حکم نماید زیرا که حکم بر غایب جایز نیست و نزدیک امام زفر نفقه را برای وی فرض
و بنکاح وی حکم کند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است
مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا باین باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

۱۳۳

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفایت نفقه و سکنی همچنانست عدت بر زوج باشد نزدیک
امام شافعی در طلاق بائن بر زوج نبود و دلیل هر دو در ترجمه مذکورست مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت فرقت
بمعصیت باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت شد طلاق بود مرتد شد نفقه او
ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بشهوت قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آنرا در ترجمه نوشته‌ایم مسئله نفقه اولاد صغار
بر پدر ایشان که آزاد باشد واجبست و مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله غیر پدر را در نفقه
اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر جد پدر را در نفقه والدین غیر زوج او را در نفقه زوجه شرکت نباشد و جامع الرموز میگوید اگر پدر فقیر باشد
و مادر غنیه بود مادر را بنفقه اولاد صغار او امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید و بقول بعضی رجوع نکند مسئله
مادر کودک را بشیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر نداشته باشد یا کودک غیر وی را شیر نخورد یا پدر را بر اجیر گرفتن قدرت نباشد
چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکورست مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد و غیر مادر شیر دادن را اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را
اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او را شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت جائز نبود مگر آنکه مادر کودک که از پدر وی در عدت
شد طلاق رجعی باشد یا در عدت طلاق بائن بود کذا فی جامع الرموز و دلیل هر دو در ترجمه مفصل ذکر کردیم مسئله پدر کودک را جائز
که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جائزست اجیر گرفتن زوجه خود را که
غیر مادر کودکست برای شیر دادن کودک خود و اگر چه زوجه مذکور در عدت بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک از
عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند
مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود یا در طلب علم دینی باشد و با صلاح بود و ایشانرا
مال نباشد بر پدر واجبست و دیگری کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر
ایشانرا مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر هر که صدقه فطر واجبست و نفقه اصول او که فقیر باشند
بر وی لازم گردد و اگر چه بر کسب قادر بوند کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشند زیرا که نفقه اصول اعتبار
قرب و جزئیت راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر
و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول بپسر بود و چیزی دختر نیست و در صورت ثانی تمام
مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

اهلیت ارث او واجب نشود زیرا که حقیقت ارث پیش از موت معلوم نشود ... که او را خال یا [illegible] باشد و ابن عم

[illegible] خال وارث شود پس نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست

[illegible] پس که احتیاج خواهر [illegible] قرابت متفاوت بود چنانکه اعیانی باشد و یکی علاتی و یکی اخیافی باشد

[illegible] پس نفقه [illegible] خمس [illegible] و سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بتقسیم ارث که بعد از موت او ایشان را

[illegible] کذا فی حاشیة الچلپی مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود [illegible]

فروع که فقیر بود نفقه لازم نباید و برای غنی هیچ یکی نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او مسئله پدر یا مادر

که متاع پسر غایب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن زمین [illegible] آن جایز نیست و برای قرض خود که سوای نفقه

نیست فروختن متاع پسر روا نبود اما اگر مادر پسر غایب بود جایز نیست که برای نفقه خود متاع او را بفروشد زیرا که

تصرف در مال پسر بی رضای او [illegible] بقول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله هر که مال غایب را

که پیش او امانت بود بی حکم قاضی مادر و پدر غایب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غایب خود را که از جنس نفقه

پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی [illegible] نفقه [illegible] ضمان لازم نباید کذا فی جامع الرموز مسئله اگر قاضی بنفقه غیر زوجه

حکم کرد و مدتی [illegible] گذشت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال واجب شده است

چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر [illegible] می آرد اگر یک ماه یا زیاده از یک ماه گذشته است نفقه

گذشته ساقط شود و اگر کم از یک ماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی او را بقرض گرفتن حکم کرده و قرض گرفته

[illegible] گذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه [illegible] بر خواهر او باشد و اگر خواهر او را نفقه

[illegible] و اگر [illegible]

کتاب العتاق

[illegible] آزاد کردن [illegible] مسئله اگر حر عاقل بالغ [illegible] صریح آزاد کرد آزاد شود اگر چه نیت آزاد [illegible]

باشد [illegible] گفت تو آزادی [illegible] آزاد کردم [illegible] الفاظ کنایت [illegible] نیت آزاد شود [illegible] لفظ کنایت

[illegible] گفت [illegible] اطلاق

[illegible] مسئله اگر [illegible] خود را که مجهول

[illegible] آزاد شد بی نیت آزاد شود [illegible] نزدیک

نزدیک امام نیز بی نیت آزاد گردد زیرا که نیت در کنایات شرط است نه در مجاز متعین این مجاز متعین است نزدیک صاحبین
اگر فرزند او نمی تواند شد آزاد نشود ما میگوئیم در مجاز امکان معنی حقیقی شرط نیست چنانکه اطلاق اسد بر شجاع
مسئله اگر خواجه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که
وی حاضر شود و بهر اسمی که فریاد کرده شد یا معنی این اسم هرچه بود اما اگر گفت یا حر آزاد شود زیرا که این صریح آزاد کردن است
محتاج نیت نیست و در جامع الرموز میگوید اگر گفت بچه من اصح آنست که آزاد نشود و اگر گفت یا بابا آزاد نشود کما
فی الصغری مسئله اگر شخصی مر بنده خود را گفت مرا بر تو راهی نیست آزاد نشود زیرا که [illegible] مکاتب باشد و مسئله
بلفظ طلاق و کنایات آن کنیزک آزاد نشود اگرچه نیت آزادی کند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی آزاد شود [illegible]
[illegible] مسئله اگر خواجه مر بنده را گفت تو مثل حری آزاد نشود اگرچه نیت آزادی کرده باشد [illegible]
یعنی اگر نیت آزاد گفته است آزاد شود کذا فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد شود مسئله کسی مالک
قریب خود را که محرم او است آن قریب بی آزاد شود لقوله علیه السلام من ملک ذا رحم محرم منه فهو حر اگرچه [illegible] یا کودک
یا مجنون [illegible] اسلام [illegible] باشد کذا فی الهدایه مسئله [illegible] برای خدای تعالی یا برای شیطان یا برای بت آزاد
کرد آزاد شود و با اول ثواب عظیم بود و با آخر عذاب الیم حاصل گردد کذا فی جامع الرموز مسئله هرکه بنده خود را [illegible] آزاد
یا دستی آزاد کند آزاد شود مسئله هر که بگوید اگر فلان بنده را [illegible] آزاد است [illegible] آزاد گردد و اگر گفت اگر بخرید
[illegible] فلان بنده من آزاد است چون بخرید بنده مذکور آزاد شود مسئله اگر بنده حربی مسلمان شد [illegible] اسلام
آمد آزاد شود مسئله اگر شخصی کنیزک خود را در نکاح کسی داد [illegible] آزاد [illegible] فرزند آورد [illegible]
و کلان [illegible] اگر خواجه کنیزک را باشد اگر [illegible] آمده [illegible]
کنیزک [illegible] آزاد کرده باشد [illegible] فرزند خود را [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر وقت [illegible] آزاد باشد [illegible]
بود و اگر آزاد کرده شده است چنان باشد و اگر [illegible] مکاتب باشد و اگر مدبر [illegible] مسئله [illegible]
از زوج او بود بنده خواجه کنیزک باشد و لیکن [illegible] از خواجه باشد آزاد بود

باب عتق البعض

مسئله اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانچه نصف او یا ثلث او یا ربع او آزاد نزدیک امام همان بعض آزاد شود

و در باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کند و نزدیک صاحبین تمام بنده آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان اعتاق چون
عتق متجزی نمیشود امام میگوید اعتاق ازالهٔ ملک است و ملک متجزی میشود و پس از الآن نیز متجزی گردد مسئله اگر یک شریک
از بندهٔ مشترک حصهٔ خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار است که حصهٔ خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند یا معتق
را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی مر او را جامه که در بدن او ست و در او قوت یک روز قیمت حصهٔ او را مالک
نباشد کذا فی جامع الرموز زیرا که چون معتق معسر بود بر وی ضمان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصهٔ هر دو شریک او را
بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصهٔ خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آنزمان معتق بآن قدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی مر معتق را بود و نزدیک صاحبین شریک دیگر را اختیار نیست زیرا که اگر معتق غنی است
معتق را ضامن گیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصهٔ خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام معتق را باشد زیرا که
اعتاق بعض اعتاق کل است نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن دیگر گواهی دهد
بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصهٔ او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبین اگر هر دو معسر اند
برای هر دو بقدر حصهٔ ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد را جامهٔ بدن و قوت یکروزه حصهٔ شریک باشد
مالک است برای هیچکدام از سعی و ضمان چیز لازم نباید زیرا که هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصهٔ خود را
آزاد کرده است و شریک آخر منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگر معسر برای موسر
سعی کند و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سعایت
است زیرا که معتق معسر است و معسر میداند که مر او را سعایت حق نیست بنا بر آنکه معتق موسر است بر او لازم کردن ضمان ندارد
ندارد زیرا که مدعی علیه منکر است و مدعی گواه ندارد و بهر تقدیر بنا بر انکار ایشان عتق تا زمان اتفاق هر دو بر آن ارشاد وی
موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بندهٔ مشترک را ببودن کار در فردا معلق کرد و شریک دیگر معلق کرد آزادی
او را بنا بودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه در آید تو آزادی و دیگری گفت اگر فردا زید در خانه
در نیاید تو آزادی و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند و نزدیک امام محمد در تمام
کند زیرا که یکی از جانب وی آزاد کرده و حصهٔ سعی وی ساقط شود و مجهول است پس مجهول حکم شد و آنکه ما میگوئیم نصف
بنده یقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصهٔ من است و نصف ساقط

حصه تو پس نصف باقی را میان ایشان هر دو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه در آید غلام من آزاد
و دیگری گفت اگر زید در خانه در نیاید غلام من آزاد و هر دو معلوم نشد که زید در آید یا نه در آمد غلام هیچ یکی آزاد نشود
زیرا که جهالت فاحش شد پس با وجود جهالت فاحش حکم کردن ممتنع باشد مسئله اگر غلامی بخریدن یا بهبه یا وصیت یا ارث
در ملک دو کس آید و یکی از ایشان پدر غلام بود یعنی پسر خود را از سید او خرید پس در صورت حصه پدر آزاد شود و بر او شریک پدر
ضمان لازم نیاید اگرچه شریک را پیش از شرکت پسر علم پدری نباشد پس شریک را اختیار است در آنکه حصه خود را آزاد کند یا بقدر آن
از غلام سعی کناند نزدیک صاحبین و در غیر ارث اگر شریک موسر است حصه شریک را ضامن شود و اگر معسر است از بنده بقدر
حصه خود سعی بکناند و در ارث هیچ ضمان لازم نشود زیرا که ملک ارث اختیاری نیست و امام میگوید در غیر ارث
نیز ضمان لازم نیاید اگرچه شریک موسر بود زیرا که وی خود بفعل خود راضی شده است و جهل وی حجت نیست مسئله
اگر شخصی بعضی بنده را از خواجه او خرید بعد از آن بعض باقی را پدر بنده که غنی است از خواجه خرید آن شخص را اختیار است که
پدر را بقدر حصه خود ضامن بگیرد یا از بنده بقدر آن سعی کناند زیرا که بفعل خود راضی نشده است و نزدیک صاحبین ضامن
نمی شود زیرا که موسر است و آن شخص بفعل خود راضی نشده است مسئله اگر یکی از سه شریک بنده مشترک را
مدبر کرد و شریک دیگر حصه خود را آزاد کرد و هر دو موسر اند نزدیک امام شریک سوم حصه خود مدبر را ضامن بگیرد
و مدبر ثلث بنده که بعد تدبیر است معتق را ضامن بگیرد و نزدیک صاحبین مدبر برای هر دو شریک ضامن
باشد خواه فقیر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عربی است مسئله اگر یکی از دو شریک اقرار کرد که کنیزک
مشترک ام ولد شریک است و شریک او از آن انکار نمود نزدیک امام یک روز در خدمت منکر باشد و یک روز بعطل خود
بود زیرا که مقر اقرار کرده است که او را در این کنیزک حقی نمانده است و منکر میگوید که در میان ما هر دو مشترک است
پس مقر را با قرار وی حقی نباشد و منکر را در زیاده از حصه وی حق ثابت نشود و نزدیک صاحبین کنیزک
سعی کند و بعد از آن آزاد شود زیرا که چون منکر اقرار مقر را تصدیق نکرد اقرار مقر منقلب شد پس گویا که وی
باستیلاد ... نفس خود اقرار کرد پس شریک بقدر حصه خود سعی کناند مسئله اگر ام ولد میان دو کس مشترک
باشد یکی از ایشان او را آزاد کند نزدیک امام در حصه دیگر ضامن نشود اگرچه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان
ام ولد قیمت نیست و نزدیک صاحبین اگر معتق موسر است بقدر حصه شریک ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک ایشان

غلام دارد یک غلام که حاضر بودند گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر شد باز گفت یکی از شما آزاد
نزد بیان بهر غلامی که در بهر دو گفتن حاضر بود دارد سه ربع آزاد شود و دارد دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد نزد امام محمد از کسیکه
دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و دو باقی حکم گویا باشد دلیل هر دو در شرح مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت خواست
گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکرد خواجه را غلام از بین سه غلام یاد نگرد
غلام را چون سه ام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامی که در بهر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه قیمت آزاد شود
سعی کند و از بهر واحدی دو دیگر دو حصه آزاد شود و بهر یکی قیمت پنج باقی سعی کند نزد امام محمد بهر واحد از شش حصه اعتبار کنند
از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه آزاد گردد و قیمت
چهار باقی سعی کند و از غلامی که داخل شده یک سهم آزاد شود و دو باقی را سعی کند و اگر توضیح این را خواهی به شرح رجوع کن
این را مفصل و مبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر هر یکی ... با هیچ یکی ... و ... حاضر بود
گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سوم حاضر گشت و باز گفت یکی را از شما طلاق ...
که حاضر مانده است ثمن ساقط شود و از مهر آنکه غایب گشت دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط شود
زیرا که بگفتن اول نصف مهر یکی ساقط شده است آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب گشته
از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف باقی ساقط شده و که ربع تمام مهر است آن
مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود لیکن بهر گفتن
از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است یک ثمن مسئله
اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن با یکی وطی کرد یا یکی بمرد و پس دوم طلاق واقع شود زیرا که بوطی
یکی معلوم شد که مراد وی دوم بوده و بمردن یکی محل را دوم محل طلاق نماند این با هر دو مسئله آنچه بیان کرده شده است اول
... سابق ... مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد و بعد از آن یکی را فروخت یا
بکسی ... به تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی را ام ولد ساخت به هر کدام از این تصرفها معلوم شد که مراد دوم
بوده با ... وطی ... نزد امام معلوم نمی شود که مراد دوم بوده نزد صاحبین معلوم می شود چنانکه ... وطی ...
در ... است مسئله اگر شخصی کنیز خود را گفت اگر اول پسر زایدی تو آزاد و دوی یک پسر و یک دختر زاید ...

ولتقدیم هیچ یکی معلوم نیست هیچ کنیزک که هیچ دختر آزاد نشود و لیکن پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کنیزک و هر دو دختر از هر دو
آزاد است و اگر آخر است هیچ یکی از ایشان آزاد نیست پس هیچ از هر دو آزاد نشود و لیکن پسر هر تقدیر بنده باشد زیرا که آزادی با هیچ
بعد از تولد پسر است اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده نزد یک امام گواهی ایشان
باطل بود زیرا که مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی حاشیة چلپی اما اگر هر دو گواه
بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود آزاد کرده است یا بگویند که وی در صحت خود
یا در مرض موت خود یکی را از بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیرا که تدبیر هر حال وصیت باشد و عتق در مرض
موت وصیت بود و گواهی بی دعوی در وصیت جائز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنابر آنکه طلاق تحریم فرج است از حقوق
شرع است نه از حقوق عباد پس به بیان آن خبر کننده خلاف آنکه بگویند یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده نزد یک
امام روا نبود زیرا که عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن عتق تحریم فرج باشد چنانکه
کنیزک معین گواهی دهند

باب الحلف بالعتق

مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه در آیم هر بنده که امروز در ملک است آزاد است بنده
که وقت در آمدن در ملک او باشد آزاد شود و اگر چه بعد از سوگند در ملک او در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه
در آیم هر بنده که مراست آزاد است در وقت در آمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده
که امروز مراست یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست پس آزاد است هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد آزاد شود
بخلاف بنده که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده
که من راست آزاد است بعد از آن کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد نشود زیرا که ولد که در شکم مادر باشد تابع مادر بود چنین
مادر [illegible] آزاد شود وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد است و کنیزک وی نیز آزاد شود و بچه که در شکم وی باشد
به تبعیت وی آزاد گردد و کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مراست یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت
من آزاد است هر که پیش از گفتن ملک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن [illegible] در ملک وی در آید مدبر نگردد و لا بعد
از مردن وی همه آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جائز باشد و فروختن اول جائز نبود چه مدبر است
مسئله هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی به هزار و بنده آنرا قبول کند به هزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

کتابت است که ضمان آن بر جانب بنده است بخلاف بدل کتابت بنا بر آنکه قرض بر آزاد است صحیح است زیرا که دین ضمان او را بود و بیان
آزاد است والحق آنست اگر بعقد زیرا که قرض بر بنده خود است و آن نیز صحیح نیست مسئله اگر بنده خود را گفت اگر ادا کنی بمن الف تو آزادی
قبول شود تا ادا کردن مال باذون بتجارت باشد چون تمام مال را در میان مجلس ادا کند آزاد شود اما اگر گفت وقتیکه
ادا کنی تو آزادی هر گاه که تمام مال را ادا کند آزاد گردد و اگرچه بعد از مجلس ادا کرده باشد زیرا که اول مقید بمجلس است و ثانی مقید
بمجلس نیست مراد از آزاد کردن او مجبور کردن مولی است از گرفتن خواجه آن مال را اگرچه پیش از گرفتن خواجه بنده آن
مال را کسب کرده باشد اما اگر از مالی که پیش از گفتن کسب کرده است ادا کرد خواجه با آن بنده رجوع کند و اگر بعضی مال را ادا
کرد آزاد نشود تا آنکه بعضی دیگر را ادا نکند زیرا که شرط عتق ادای کل است مسئله هرگاه بنده خود را گفت تو بهزار
بعد از مرگ من آزاد و اگر بنده بعد از مرگ خواجه قبول کرد و یا وارث او را آزاد نمود آزاد شود و اگر خواجه گفت تو بهزار آزادی
بعد از مرگ من و وارث او را آزاد کرد بر مال آزاد شود مسئله اگر خواجه بنده خود را بخدمت یکسال آزاد کرد
بنده آن را قبول نمود آزاد شود و خدمت یکسال بر وی لازم گردد و اگر پیش از خدمت یکسال خواجه بمیرد
بنده لازم شود نزد یک امام محمد قیمت خدمت لازم گردد چنانکه اگر بنده را بمقابله بهر معین آزاد کرد و پیش از قبض آن
معین هلاک شد نزد یک شیخین قیمت بنده واجب شود و نزد یک امام محمد قیمت آن معین لازم گردد مسئله اگر شخصی خواجه
کنیزک را گفت که کنیزک خود را بهزار بمن آزاد کن بشرط آنکه آن را بمن تزویج کنی خواجه کنیزک را آزاد کرد کنیزک قبول نمود
خواجه آزاد شود و بر آن شخص هیچ لازم نیاید و اگر گفت کنیزک خود را بهزار از من آزاد کن خواجه آزاد کرد کنیزک قبول نمود هزار
بر قیمت کنیزک و مهر مثل او قسمت کنند آنچه بمقابله قیمت بود خواجه کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر بود ساقط گردد زیرا که
کنیزک او را قبول نکرده است و اگر کنیزک او را قبول کرد در صورت اول آنچه بمقابله قیمت باشد ساقط شود و در صورت ثانی
خواجه کنیزک را باشد آنچه بمقابله مهر مثل کنیزک بود در هر دو صورت مهر آن کنیزک باشد باب الاستیلاد و التدبیر
مسئله هر که بنده خود را گفت چون بمیرم تو آزادی یا گفت بعد از مردن من تو آزادی یا گفت تو مدبری یا گفت تدبیر
کردم یا گفت اگر تا صد سال بمیرم تو آزادی و غالب حال کم از صد سال است به هر یکی از این الفاظ بنده مدبر شود مسئله
فروختن مدبر و هبه و بخشیدن او جایز نباشد و خواجه را جایز است که مدبر خود را بخدمت فرماید و اجاره بکناند
و نیز جایز است که کنیزک مدبره را وطی کند یا بکسی تزویج نماید اگرچه او راضی نباشد و نزد یک امام شافعی فروختن مدبر را

بخشیدن مدبر روا نبود و وارث در ادای وی جایز باشد و دلیل با قول پیغمبر علیه السلام المدبر لا یباع و لا یوهب و لا یورث
و هو حر من الثلث کذا فی الهدایه مسئله چون خواجه مدبر بمیرد و از ثلث مال وی مدبر آزاد شود و اگر خواجه را غیر از مدبر مال نبود پس
یک حصه مدبر از ثلث حصه او آزاد شود و دو حصه قیمت از ثلث خود برای وارثان سعی کند و اگر دین خواجه تمام قیمت مدبر را شامل باشد تمام
قیمت خود سعی نماید زیرا که عتق که متعلق بموت باشد حکم وصیت دارد مسئله اگر خواجه مدبر کردن بنده خود را بصفتی معلق کند چنانکه
گفت اگر درین مرض بمیرم تو آزادی یا گفت اگر درین سفر بمیرم تو آزادی یا گفت اگر امسال بمیرم تو آزادی مدبر نشود و پیش از مرگ خواجه
فروختن او و بخشیدن او روا بود و اگر خواجه بهمان صفت که گفته بود بمیرد و بنده مثل مدبر از ثلث مال آزاد شود زیرا که در دم اخیر مدبر گردد کذا فی الهدایه

فصل فی الاستیلاد مسئله اگر کنیزک از خواجه خود فرزند آورد و اگرچه پیش از خریدن بنکاح آورده باشد فروختن وی و بخشیدن
وی روا نبود و وطی کردن و خدمت فرمودن و بمزدوری فرستادن و بکسی تزویج کردن جایز باشد کذا فی الهدایه و بعد از مرگ خواجه
از تمام مال خواجه آزاد شود و از دین خواجه سعی لازم نیاید مسئله نسب ولد کنیزک از خواجه او بی اقرار خواجه ثابت نشود زیرا که کنیزک
فراش ضعیف است و نسب ولد ام ولد بی اقرار ثابت شود مگر آنکه خواجه انکار کند زیرا که فراش ام ولد متوسط
و نسب ولد زوجه بی اقرار ثابت شود و با انکار لعان لازم آید زیرا که زوجه فراش قوی است مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد
بر نصرانی اسلام عرض کنند اگر وی نیز اسلام آورد بحال خود باشد اگر وی اسلام نیاورد ام ولد بقدر قیمت خود برای نصرانی
سعی کند بعد از ان آزاد گردد و نزدیک امام زفر بالفعل آزاد شود و سعایه قیمت بر وی دین باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کنیزک
مشترک فرزند آورد و یکی از دو شریک دعوی کرد که فرزند وی از من است نسب ولد از وی ثابت شود و کنیزک ام ولد وی گردد و برای شریک
نصف قیمت کنیزک را و نصف عقر را ضامن شود و ولد کنیزک را ضامن نشود زیرا که پیش از علوق ملک وی گشته است تفصیل
این در تتمه است و اگر هر دو شریک دعوی کردند از هر دو نسب ثابت شود و کنیزک از هر دو ام ولد باشد و هر واحد دیگری را نصف
عقر لازم شود و آن بیشتری ساقط گردد و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو از وی میراث یک پدر ستانند و اگر میان خود
برابر قسمت کنند و نزدیک امام شافعی رجوع بقول قایف کنند که وی علامات پدر آن را از پسران می شناسد مسئله اگر
خواجه کنیزک خود را مکاتبه ساخت بعد از ان او را وطی کرد و کنیزک بعد از شش ماه فرزند آورد و خواجه دعوی کرد که این فرزند از من است
و کنیزک او را تصدیق نمود نسب ولد ثابت شود و بر خواجه عقر کنیزک و قیمت فرزند لازم آید و کنیزک ام ولد وی نگردد و نزد امام ابو یوسف
بی تصدیق کنیزک نسب ثابت شود و اگر کنیزک خواجه او دعوی تکذیب کند نسب ولد از خواجه ثابت نشود مگر آنکه خواجه

کتاب الایمان

از یا وقفات یا لسان ولد شود چنانکه گفت آزاد کردن بدل کتابته عاجز آید از یمان نسبت به ولد از خود ثابت شد و کذا فی حاشیة الچلپی

کتاب الایمان مسئله ایمان جمع یمین است و یمین در لغة بمعنی دست است و قوت است و در شریعت بمعنی سوگند است یعنی قوت دادن خبر است بذکر الله تعالی یا بتعلیق کردن بچیزی کذا فی جامع الرموز مسئله یمین شرعی که بر آن احکام مرتب شود بر سه قسم است یکی غموس و آن سوگند بدروغ است بر خلاف چیزی که گذشته است این سوگند اگر دانسته گفت جزای این آتش دوزخ است لقوله علیه السلام من حلف کاذبا ادخل النار دوم لغو و آن سوگند بدروغ است بر چیزی که گذشته است بگمان آنکه راست است و درین امید مغفرت است سیوم منعقد و آن سوگند است بر چیزی که خواهد آید و درین سوگند اگر خلاف سوگند کند کفارت لازم آید و در اول کفارت نبود و نزدیک شافعی در غموس نیز کفارت باشد مسئله منعقد باکراه و بسهو چون منعقد بقصد باشد پس اگر باکراه یا بی قصد یمین بسهو گفت بخدا فردا خواهم آمد و بیا حانث شود همچنین اگر سوگند خورد که بخدا نخواهم آمد باکراه یا بسهو آمد حانث گردد زیرا که سهو یا اکراه فعل حقیقی را تاخیر نمیکند و اند بیهوشی و دیوانگی نیز همین حکم دارد پس بهر حال بحانث شدن کفارت لازم آید **باب فی ما یکون یمینا و ما لا یکون یمینا** مسئله سوگند باسمی باشد از اسماء الله تعالی چون الله و رحمن و رحیم یا بصفتی از صفات او که سوگند بدان متعارف است چون عزة الله و جلال الله و کبریاء الله اما اگر بغیر خدا سوگند خورد چون نبی یا کعبه یا قرآن سوگند نبود و نیز اگر بصفتی از صفات الله که سوگند بدان متعارف نیست چون رحمة الله و علم الله و رضاء الله و غضب الله و عذاب الله سوگند خورد سوگند نباشد مسئله عمر الله و ایم الله و عهد الله و میثاق الله و اقسم و احلف و اشهد و برین نذر است و برین یمین است و برین عهد است و اگر چنین نکند یا نکرده است کافر است و سوگند می خورم بخدای این همه الفاظ سوگند است اگرچه در کردن یا نکردن خبری یکی ازین الفاظ معلق کرده سوگند باشد مسئله حق الله و حرمة الله و سوگند خورم بخدای یا بطلاق زن و اگر فلان کار کند بروی غضب خدا است یا سخط خدا است یا لعنت خدا است یا من زانیم و من دزدم و من شارب خمرم و رباخوارم پس جمله ازین الفاظ سوگند نباشد مسئله حرف قسم واو و با و تا است چون والله و بالله و تالله گاهی بار از ذکر نکنند و مراد می دارند چون الله چنین کنم **باب الکفارات** مسئله هر که در سوگند حانث شود او را اختیار است که در کفارت آن بنده آزاد کند یا ده درویش را چون کفارت ظهار طعام دهد یا ده درویش را جامه دهد چنانکه اکثر بدن هر واحد را پوشیده شود یا هر واحد را ازار و ردا یا سراویل دهد و اگر ازین هر سه عاجز آید سه روز متصل روزه دارد مسئله جائز نیست

۱۴۳

پیش از حانث شدن کفایت نمیدهد اگر داد چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید و نزد امام شافعی لازم
نیاید زیرا که نزد وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی هست مسئله هر که بر معصیت سوگند
خورد چون ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلمی بنا حق واجب است که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت
دهد مسئله اگر کافر سوگند خورد و بعد از آن حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هر که حلال خود حرام کرد حرام نشود و چون بر آن اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله هر که
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفا آن واجب شود و نیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یک روز هست چون کار شود وفا نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من حج لازم
است صحیح آنست که او را در آن خیار است وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه است و بقول بعضی درین نیز وفا کند
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هر که
سوگند خورد که در خانه نیاید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه برای بیتوتت بنا کنند و نیز اگر برای
بیتوتت بنا کنند خانه هست و بدر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در معبد نصارا یا در معبد یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوتت
نیست و نیز بدر آمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد و نیز بدر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها برای بیتوتت
بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه درنیایم و بویرانه درآمدن حانث نشود و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون
خراب شد درآمد حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از آن درآمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن یا بدیگر بنا کردن
اسم دار از آن زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم بعد از آن بر بام آن برآمد حانث شود زیرا که
بام را حکم دار است ازینست که برآمدن بام مسجد اعتکاف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون آنرا مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از آن درآمد حانث
نشود زیرا که چون اسم دیگر بر آن عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آن نهر درآمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باقی نماند
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نیایم و بعد خراب شدن درآمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از آن برطرف شده است
و در هدایه می گوید اگر سقف آن افتاده است و دیوارها باقی مانده است حانث شود زیرا که بی سقف بیتوتت در آن توان کرد و نیز اگر
بعد از بنا کردن آنجا خانه دیگر درآمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر سوگند

خورد که درین خانه ندر آیم بعد ازان در طاق آن که خارج از در است در آمد حانث نشود مسئله هرکه در دار ساکن است سوگند
خورد که درین دار سکونت نکنم پس متصل آن شروع کرد به برآمدن حانث نشود و نیز هرکه جامه پوشیده است سوگند خورد که این جامه
نپوشم یا بر مرکب سوار است سوگند خورد که برین مرکب سوار نشوم پس متصل سوگند در برآوردن جامه شروع کرد و فرود آمدن از مرکب
شروع کرد حانث نشود و اگر ساعتی درنگ کرد حانث شود و نیز نزدیک امام زفر بهر حال حانث شود دلیل وی در حواشی
چلپی گوید پس مسئله هرکه در دار است سوگند خورد که درین دار داخل نشود تا آنکه برآید باز داخل نشود حانث نگردد زیرا که
دخول از خارج باشد پس پیش از برآمدن نشستن فرا نمیدهد و از آن حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرا
یا درین محله سکونت نکنم اهل و متاع خود بیرون آید تا اگر یک میخ باقی ماند حانث شود نزدیک امام ابو یوسف اگر اکثر
برآورده است حانث نشود و نزدیک امام محمد معتبر برآوردن چیزی است که سکنی او بدان ثابت شود تا اگر [illegible]
رفق للناس و در حاشیه چلپی میگوید اگر بسبب عذری تاخیر شد حانث نگردد زیرا که هرچه ضرورت است [illegible] مواخذه نشود
مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده سکونت نکنم چون خود برآید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود [illegible]
باشد اگر سوگند خورد که ازین جا بیرون نشوم یا ازین جا ندر آیم اگر بامر وی برآورده شد یا با او درآورده حانث شود و اگر بی امر
وی برده شد یا درآورده شد حانث نشود اگرچه بر منع قادر باشد مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین [illegible] سکونت [illegible]
خود برآید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نبرآورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیایم مگر برای جنازه و اگر برای
جنازه برآمده کار دیگر کند حانث نشود زیرا که برآمدن وی برای جنازه بود مسئله اگر سوگند خورد که بقصد مکه از شهر خود
بیرون نیایم چون برآید با وانی شهر بقصد مکه برآمده باز در شهر درآید حانث شود زیرا که برآمدن بقصد مکه حاصل شد و اگر سوگند خورد که به مکه روم
تا آنکه [illegible] حانث نشود و اگر سوگند خورد که [illegible] خود حانث نشود زیرا که در آخر عمر [illegible] معلوم می شود
که بر نیت [illegible] مسئله اگر سوگند خورد که فردا اگر استطاعت باشد به مکه روم فردا [illegible] سبب مانع چون مرض یا منع سلطان
نرفت اگر نیت کرده است استطاعت حقیقی را عند الله حانث نشود زیرا که استطاعت حقیقی قدرت تامه است
که مقارن فعل باشد و قضا حانث شود زیرا که [illegible] اطلاق استطاعت بر سلامت اسباب و آلات بود مسئله اگر
سوگند خورد که بیرون نیایم مگر باذن او برای هر برآمدن اذن لازم بود هر گاه که بی اذن برآید حانث شود مسئله اگر زوج
در وقت برآمدن زوجه سوگند خورد با این که گفت اگر برآیی طالق هستی با وقت برون او مقید است اگر گفت اگر برآیی طالق

طلاق اگر نیامد وقت آمدن او حانث شود یعنی زن مطلقه گردد و اگر نشست بعد از آن آمد باز حانث شود
زیرا که شرط کرده است نیامدن همان وقت آمدن همان ساعت ارادت است که این سوگند را یمین فور گویند کذا فی الهدایه مسئله اگر او را
گفت طعام با من چاشتگاه بخوری در جواب سوگند خورد باین که گفت اگر طعام چاشتگاه خورم بنده من آزاد اگر طعام چاشتگاه با وی نخورد
حانث نشود اگرچه تنها یا با دیگری چاشتگاه خورده باشد اگر در جواب این سوگند خورد باین که گفت اگر طعام چاشتگاه امروز بخورم بنده من آزاد اگر
طعام چاشتگاه خورد حانث شود زیرا که اگر مقصود جواب دادن می بود لفظ امروز را ذکر نمی کرد چون ذکر کرد معلوم شد که این سوگند مبتدا است
بجواب آن شخص تعلق ندارد مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه فلان سوار نشود بعد از آن دابه غلام فلان که ماذون بتجارت است سوار شد اگر غلام
مدیون است چنانکه دین او محیط کسب او را شامل است حانث نشود و اگر مدیون چنان نیست یا نیست قرض است و دابه غلام
برای زید است نیز حانث نشود اگر نیت کرده است زیرا که ملک زید نیست حانث شود نزدیک امام ابویوسف
و دابه خاص زید کرده است نیز حانث شود نزدیک امام محمد بی نیت نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که ازین درخت نخورد
بخوردن میوه آن حانث شود زیرا که معنی حقیقی مهجور شد پس نسبت بهر آنچه از درخت حاصل شود نخورد مسئله اگر سوگند خورد که ازین
گندم نخورم نزدیک امام اگر خائیده خورد حانث شود زیرا که معنی حقیقی مستعمل است پس همون معتبر باشد نزدیک صاحبین اگر از گندم
نان خورد نیز حانث گردد زیرا که متعارف معنی مجازی است پس حقیقی و مجازی هر دو معتبر بود مسئله اگر سوگند خورد که ازین آرد نخورم
چون از آن نان پخته بخورد چنانکه متعارف است حانث شود و بخوردن آرد خام حانث نگردد زیرا که معنی حقیقی مستعمل نیست مسئله اگر
سوگند خورد که بریان نخورم چون گوشت بریان خورد حانث شود بخلاف آنکه اگر آن چیز بادنجان یا زردک بریان خورد حانث
نگردد مگر آنکه آن را نیت کرده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که پخته نخورم چون گوشت پخته خورد حانث شود و اگر شوربا خورد حانث شود
بخلاف اگر تابه خشک خورد حانث نگردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر سوگند خورد که سر نخورم چون سر که در تنور می اندازند و بریان
در شهر می فروشند خورد حانث شود ... مسئله اگر سوگند خورد که پیه نخورم نزدیک امام چون
پیه شکم خورد حانث شود نزدیک صاحبین اگر پیه پشت خورد نیز حانث گردد ... مسئله اگر سوگند خورد که نان نخورم بخوردن نانی که متعارف
است چون نان گندم و جو حانث شود و اگر نان برنج خورد حانث نگردد مگر آنکه در شهری که در خوردن نان برنج و آن متعارف باشد
مسئله اگر سوگند خورد که فاکهه نخورم نزدیک امام بخوردن سیب و انار و آلو و زردآلو حانث شود نزدیک صاحبین بخوردن
انگور و انار و خرما نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از جوی یا از شراب نخورم نزدیک امام چون از جوی از نهر

پس این خورد حانث شود و اگر بدست یا بظرف خورد حانث نگردد کذا فی جامع الرموز و نزدیک صاحبین بهر طریق که بخورد حانث
شود و اگر سوگند خورد که آب جوی یا نهر نخورم بهر طریق که بخورد باتفاق حانث گردد مسئله اگر حاکم شهر ویرا سوگند داد که هر
که در شهر آمده است از ان خبردار کند اگر در حال حکومت خبردار نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زید را خواهم زد
یا اورا جامه خواهم پوشانید یا با وی سخن خواهم کرد یا اورا زیارت خواهم کرد اگر در حیوة وی ورا زد یا جامه پوشانید یا با وی
سخن کرد یا اورا زیارت کرد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زید را غسل خواهم داد اگر بعد از مردن زید اورا غسل داد نیز
حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زید وی قرضی را ادا خواهم کرد چون پیش از ماه ادا کند حانث نشود و اگر ماه تمام شد
و ادا نکرد حانث شود زیرا که ماه بعید است مسئله اگر سوگند خورد که ادام نخورم هر نانی که پختنی چون نخورش شور با و اخورد نان
و آن غوطه خورد و رنگ سیر حانث شود و نمک نیز ادام است نزدیک ایشان و نخورد گوشت بریان و مانند آن حانث نگردد نزدیک امام محمد
و بیک روایت از امام ابو یوسف هر چیزیکه در غالب با نان خورده باشد ادام کذا فی الهدایة و آنچه از مضمرات ترجمه مذکور است که ادام
آنست که نان با آن نیک شود و صلاح پذیرد و لذت دهد سایل باشد یا غیر سایل مطابق امام محمد است کما لا یخفی مسئله
اگر سوگند خورد که ازین بسر نخورم چون بعد از رطب شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین رطب نخورم
چون بعد از تمر شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین شیر
نخورم چون ماست یا دوغ گشت خورد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم حیوانی که
خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که گوشت نخورم یا سوگند خورد که بیضه نخورم بعد از ان خورد حانث نباشد
مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم و خوشه بسر خرید حانث نشود اگرچه چیزی از رطب نیز در آن باشد زیرا که حکم
مر غالب راست کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم یا سوگند خورد که بسر نخورم یا سوگند
خورد که رطب و بسر نخورم نزدیک امام بخوردن مذنب هر سه صورت حانث شود زیرا که بعض مذنب رطب بود و بعض آن بسر یا
بسی که آن را خورده بود را خورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم بعد از ان جگر و شکنبه خورد در شهری که جگر و شکنبه را
با گوشت فروشند حانث شود اما در عرف ما حانث نشود زیرا که درین عرف جگر و شکنبه را از گوشت نمی شمرند لیکن اگر
گوشت خوک یا آدمی خورد حانث شود زیرا که گوشت است اگرچه خوردن آن حرام است مسئله غدا طعامی
است که از صبح تا ظهر خورند و عشا طعامی است که از ظهر تا شب خورند و سحور طعامی که از نصف شب تا طلوع صبح خورند

نخورند پس اگر سوگند خورد که طعام غدا نخورم اگر از صبح تا ظهر زیاده از نصف سیری خورد حانث شود و بخوردن یک دو لقمه حانث نگردد و اگر بقدر سیری شیر خورد و شهری حانث شود و بدوی حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که نیاشامد یا سوگند خورد که نخورد یا سوگند خورد که نپوشد و نیت کرد معین را نیت او را اعتبار نکنند زیرا که نیت در ملفوظ باشد بنا برانکه نیت برای تعیین چیزیست که محتمل لفظ بود و وی در لفظ چیزی را ذکر نکرده تا که نیت آنرا معین سازد پس بهر چه آشامد یا بخورد یا بپوشد حانث شود کذا فی الهدایة والکفایة و اگر سوگند خورد که طعام نخورم یا سوگند خورد که جامه نپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشامم و نیت کرد معین را عند الله نیت وی معتبر باشد قضاء اعتبار نکنند زیرا که لفظ عام است لیکن نیت تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را الی مبنا اعتبار نکند کذا فهم من الکتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود و بعد از آن پیش از روز ریخته شد نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانث شود و سوگند بخدای باشد یا بطلاق یا بعتاق بود زیرا که نزدیک طرفین امکان بر شرط است در صحت حلف را و نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر در کوزه آب نیست نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانث شود و اگر بود و ریخته شد نزدیک همه حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان رود یا سوگند خورد که فلان سنگ را زر گرداند یا سوگند خورد که پدر را بکشد و وی میداند که زید مرده است ... زیرا که برات آن متصور باشد بنابر آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی اولیا این چیزها را خلق کند لیکن عادت است بالفعل حانث شود و در صورت عدم اگر از مردن خبر ندارد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود را نزند بعد از آن موی او گرفت یا بفشرد یا خفه کرد یا بدندان گزید حانث شود زیرا که اینها در حکم زدن است مگر بر سبیل مزاح کرده است حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد بانیکه گفت مر زوجه خود را که اگر ریسمان تو بپوشم بدی باشد بعد از آن پنبه خرید و زوجه او از آن ریسمان ساخت چون یافته شد وی از آن جامه پوشید آن جامه بدی باشد یعنی آنرا بمکه فرستد تا بر فقرا تصدق کنند نزدیک صاحبین اگر در روز حلف پنبه در ملک او بود حانث شود پس چنین کند و اگر نه حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زیور نپوشد بعد از ان انگشتری زر پوشید حانث شود و اگر انگشتری نقره پوشیده است حانث نگردد زیرا که انگشتری

از زر زیور است و از نقره زیور نیست و اگر رشته مروارید پوشید نزدیک صاحبین حانث شود و اگر چه رشته مرصع نباشد
و نزدیک امام حانث نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیرا که رشته مروارید که مرصع نبود نزدیک امام زیور نیست و نزدیک
صاحبین زیور است و به یفتی مسئله اگر سوگند خورد که بر این فراش خواب نکنم و بر آن چادر شب انداخته خواب کرد
حانث شود زیرا که چادر شب تابع فراش است و اگر بر آن فراش فراش دیگر انداخته بخواب رفت حانث نشود
زیرا که فراش دیگر تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر زمین نشیند و بر گلیم یا بوریا که بر زمین
فرش کرده اند نشست حانث نشود زیرا که در عرف بر زمین نشسته نیست و اگر نشست چنانکه میان وی
و میان زمین لباس وی حایل شد حانث شود زیرا که در عرف بر زمین نشسته است و در جامع الرموز میگوید اگر جامه
را بر زمین فرش کرده نشست حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر تخت نشیند و بالای آن فرش کرده
نشست حانث شود زیرا که فرش تخت تابع تخت است بنا بر آنکه نشستن بر تخت بی فرش عادت نیست اما اگر
بالای آن تخت تخت دیگر انداخت و بر آن نشست حانث نگردد زیرا که تخت دیگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر
سوگند خورد که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هرگاه که بکند حانث شود و اگر سوگند خورد که فلان کار را خواهم کرد
چون در تمام عمر خود یکبار کند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باینکه گفت پیاده رفتن بکعبه بر خود لازم کردم
حج یا عمره پیاده کردن واجب شود و اگر در راه سوار شد دم لازم گردد و در جامع الرموز میگوید از خانه خود پیاده
رفتن لازم گردد مگر آنکه قدرت نداشته باشد و نزدیک بعضی از موضع احرام پیاده رفتن لازم شود و اگر سوگند
خورد باینکه گفت بر خود لازم کردم برآمدن را یا رفتن را بسوی کعبه یا سوگند خورد باینکه بر خود لازم کردم
پیاده رفتن را بسوی حرم یا بسوی مسجد حرام یا بسوی صفا یا بسوی مروه نزدیک امام هیچ لازم نشود و نزدیک
صاحبین بر او حج یا عمره پیاده رفتن واجب شود مسئله بنده خود را گفت اگر امسال حج نکنم تو آزاد و بعد از آن گفت
که من امسال حج کردم و دو گواه گواهی دادند که این شخص امسال در کوفه اضحیه داده است نزدیک شیخین بنده آزاد نشود
زیرا که شهادت بر نفی مردود باشد و نزدیک امام محمد آزاد شود زیرا که شهادت بر اضحیه بکوفه شهادت امر معلوم است و از آن لازم
می آید که حج نکرده است و نفی که علم شاهد بآن محیط باشد بمنزله اثبات است کما بین فی اصول الفقه و در جامع الرموز میگوید
امر منفی هیچ جز بشهادت ثابت نشود مسئله هر که سوگند خورد که روزه ندارد و چون نیت روزه یکساعت کند و امساک کند

کند حانث شود اگر سوگند خورد که یک روز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد این تمام روزه است که از صبح تا شام باشد
مسئله اگر سوگند خورد که لا یصلی تا یک رکعت تمام نکند حانث نشود و اگر سوگند خورد که لا یصلی صلوة تا یک شفعه تمام نکند
حانث نگردد مسئله هرکه مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق پس زائیدن ولد مرده طلاق واقع شود و اگر مر کنیزک
خود را گفت اگر زائیدی تو آزادی و کنیزک ولد مرده زائید آزاد نگردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر جا ئید پس تو آزاد
و کنیزک ولد مرده زائید بعد ازان زنده زائید نزدیک امام ولد زنده آزاد شود و نزدیک صاحبین آزاد نشود زیرا که
سوگند بمرده منحل شده است مسئله هرکه سوگند خورد که دین فلانرا امروز ادا کند و در حال زیوف داد یا نبهرجه
یا مستحقه را داد اگر داد بدست آن چیز را از ملک خود بمقابله دین فروخت و آن آنرا قبض نمود حانث نشود و اگر داد اگر
ستوقه یا رصاص یا داد این آن دین را بوی بخشید حانث شود معنی زیوفه و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از کتاب قضا
مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخص دیگر باشد و رصاص آنکه در آن ارزیز بود مسئله هرکه سوگند خورد که دین خود متفرق
قبض نکند چون تمام دین بتفرق قبض کند حانث شود اما اگر از غیر مدیون متفرق گرفت یا جزو ی را گذاشت از مدیون
متفرق گرفت یا تمام را بدو وزن متصل گرفت حانث نشود زیرا که در اول تمام را از مدیون نگرفته است و در دوم تمام متفرق
نگرفته است در ثالث متفرق نگرفته است بنابر آنکه بدو وزن گرفتن در عرف اهل تفریق نیست زیرا که گاه وزن کل بیکدفعه
متعذر باشد مسئله هرکه سوگند خورد باینکه گفت اگر باشد مرا مگر صد درهم پس بنده آزاد یا زن او را طلاق و کم از صد درهم
مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی باقی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوا
صد کذا فی الهدایه مسئله هرکه سوگند خورد که چانر بو ید گل یاسمین را بو ید حانث نشود زیرا که ریحان ساق دار باشد و گل یاسمین
ساق ار بو مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را گل بوید و بعد ازان که شاخ آنرا که بران برگ بود بوید حانث نشود باب الحلف
بالقول مسئله هرکه سوگند خورد که با فلان سخن نکند چون وی بخواب شد با او سخن کرد بقصد آنکه وی بیدار شود حانث شود
و اگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی و بعد ازان بی علم باذن وی سخن کرد حانث شود اگرچه وی غیبت اذن کرده باشد
زیرا که اذن بی علم را اعتبار نبود نزدیک امام ابو یوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگرچه او را علم باذن نباشد مسئله
اگر سوگند خورد که بخداوند این جامه سخن نکنم چون وی آن جامه را فروخت با او سخن کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که
باین جوان سخن نکنم چون پیر شد با او سخن کرد حانث گردد زیرا که عداوت بذات شخص باشد نه بوصف او مسئله اگر سوگند

٣٤٩

خورد باین که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار بفروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق ملک موجود شده است و نیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود و [illegible] مسئله هر که سوگند خورد باینکه گفت اگر این بنده را بفروشم زن وی را طلاق بعد ازان او را آزاد کرد یا مدبر ساخت بر زن او طلاق افتد زیرا که شرط طلاق موجود شد مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث شود اگر پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بفلانی کتابت ننویسم بعد ازان بشخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود و اگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل وی صلح کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی ببخشم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا سوگند خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که هیچ نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که درخت او را نبرم یا سوگند خورد که دیوار او فرو نشانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه دوزد یا سوگند خورد که لباس نپوشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث شود زیرا که ماسوای [illegible] است [illegible] خود این چیزها را کرده است و آنست که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نخرد یا سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که کرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که به مال صلح نکند یا سوگند خورد که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل یکی ازین چیزها کرد حانث نشود زیرا که [illegible] حقوق عقد بجانب وکیل راجع شود و موکل [illegible] حانث گردد [illegible] آنست که در بنده وکالت جایز است و در ولد جایز نیست [illegible] وکالت در مال جایز است [illegible] وکالت در ان جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نزد یکی حانث نشود اگر چه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حانث شود و هو القیاس زیرا که حقیقت سخن است مسئله هر که سوگند یاد کرد و گفت روزی که بفلانی سخن گویم زن من را طلاق چون با وی سخن گوید

باب ۱۵

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیرا که چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد از آن مطلق وقت باشد
واگر نیت روز کرده است تصدیق کنند زیرا که روز بمعنی خود مستعمل است و نزد یک امام ابو یوسف دیانت قبول
کنند و در قضا قبول نکنند زیرا که خلاف متعارف است و اگر گفت شخصی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیرا که طلاق در شب مطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد و این چنین گفت اگر
از آنکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او را طلاق اگر پیش از آمدن زید با وی سخن کند حانث شود و اگر
بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد و اگر زید بمیرد یمین ساقط شود و نزد یک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآمد با وی سخن کرد حانث نشود
اگرچه در وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیرا که بنده قابل آن نبود که کسی با وی عداوت کند بلکه عداوت
با وی از جهت خواجه وی باشد و نزد یک امام محمد و امام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه
و اگر سوگند خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن نکند یا سوگند خورد که در خانه زید در آید
بعد از آن چون زن از زید جدا شد و دوست زید با زید دشمن شد و خانه زید از ملک زید برآمد و وی با آن زن و دوست سخن کرد و در آن خانه
در آمد اگر در وقت حلف بجانب آن زن و دوست و خانه اشارت کرده است حانث شود و اگر اشارت نکرده است حانث
نشود زیرا که بذات اینها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا یکلمه حینا او زمانا او الحین او الزمان یعنی سوگند خورد
که هیچ یا زمانی بفلانی سخن نکند اگر از حین و زمان معین مراد و نیت است همون بود و اگر نه تا شش ماه با وی سخن نکند و اگر کند
حانث شود و بعد از آن حانث نشود زیرا که بی نیت معین مراد از حین و زمان شش ماه بود اگر زمانه معین را نیت کرده است چون
در آن زمانه معین با وی سخن کند حانث گردد و در لفظ دهر نیت کند اگر نه بی نیت امام در آن توقف کرده است کذا فی
والدهر و نزد یک صاحبین مثل حین باشد یعنی مراد از دهر نزد یک ایشان شش ماه بود و آنکه معرفه باشد باتفاق مراد از آن
دوام بود مسئله اگر سوگند خورد که لا یکلمه ایاما یا بر سه روز واقع شود و اگر گفت لا یکلمه الایام یا لا یکلمه الازمنة نزد یک امام بر ده روز واقع شود و
نزد یک صاحبین بر ایام هفته و اگر سوگند خورد که لا یکلمه الشهور نزد یک امام بر ده ماه واقع شود و نزد یک صاحبین بر دوازده ماه کذا فی الهدایه
مسئله اگر سوگند خورد و این چنین گفت اول بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از آن یک بنده را خرید آزاد شود و اگر دو بنده را به یک عقد خرید
بعد از آن یک بنده را خرید بعقد دیگر هیچ یکی آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشده و اگر گفت اول بنده را به یک عقد

خرید کند آزاد باشد در صورت مذکور بنده را که بعد از و بنده خریده است آزاد گردد زیرا که اول بنده را که بیک عقد خرید است همه پیوست است مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت آخر بنده را که خرید کند آزاد باشد بعد از ان یک بنده را خرید و مرد آن بنده آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشده و اگر بعد از خریدن یک بنده دیگر خرید بعد از ان مرد بنده دیگر از روز خریدن از تمام مال آزاد شود زیرا که از مردن حالت معلوم شد که بنده اخیر از وقت خریدن اخیر بوده است و نزدیک صاحبین از مردن حالف از ثلث مال او آزاد گردد زیرا که از مردن حالف معلوم شده است که بنده اخیر همین بنده است اگر سوگند خورد باین که گفت آن زنی را که تزویج کند آخر سه طلاق بعد از ان زنی خواست و بعد و زنی دیگر خواست بعد از ان بمرد نزدیک امام زن دیگر از وقت تزویج بسبب طلاق مطلقه شود و از زوج خود وارث نشود زیرا که زوج او بآن حالف فار نگردد و نزدیک صاحبین از وقت موت بسبب طلاق مطلقه شود و از زوج خود وارث باشد زیرا که زوج او بدان فار گردد مسئله اگر گفت هر بنده که از آمدن و ست مرا خبر دهد آزاد باشد بعد از ان سه غلام متفرق خبر دادند اول آزاد باشد و اگر هر سه یکبار خبر دادند هر سه آزاد شوند مسئله هر که پدر خود را به نیت کفارت خرید پدر آزاد گردد و کفارت ادا شود و نزدیک امام شافعی و امام زفر کفارت ادا نشود دلیل این در هدایه است مسئله اگر گفت اگر فلان بنده بخرم آزاد است بعد از ان آن را به نیت کفارت خرید کفارت ساقط نشود زیرا که علت عتق یمین است و شراء شرط عتق است و نیت کفارت مقارن شرط عتق بعلت آن در بحث کرده است مسئله هر کنیزک شخصی را نکاح کرد و کنیزک از و ولد آورد بعد از ان بآن کنیزک گفت اگر ترا از خواجه تو بخرم تو از کفارت یمین من آزاد چون آن را از خواجه او بخرد آزاد گردد و کفارت ادا نشود زیرا که آزاد شدن این بسبب آنست که ام ولد او است مسئله اگر گفت کنیزکی را که سرّیت کند آزاد باشد بعد از ان کنیزکی را که در ملک و بود سرّیت کرد آزاد شود و اگر کنیزکی را که بعد از حلف خریده است سرّیت کرد آزاد نشود زیرا که در وقت حلف کنیزک او نبود بخلاف امام زفر که نزدیک وی بهر حال آزاد شود مسئله که سوگند خورد باین که گفت هر بنده او آزاد است هر بنده که در ملک او باشد از غلام و کنیزک از ام ولد و مدبر همه آزاد شود مگر مکاتب او زیرا که در ملک او نیست مگر آنکه مکاتب را نیز نیت کرده باشد آنزمان مکاتب نیز آزاد شود مسئله هر که با سه بنده خود گفت این آزاد است یا این و این سوم آزاد شود و در دو اول خواجه را اختیار بود هر کرا او اندا آزاد کند و نیز اگر با سه زوجه خود گفت این را طلاق است یا این و این سوم مطلقه شود و از دو اول هر کرا او اندا اختیار کند مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت آن بعت لك لو با فعبدی حر اگر با مر وی فروخت بنده آزاد شود و اگر بی امر فروخت آزاد نشود و اگر گفت ان بعت ثوبا لك یا گفت ان اکلت لك طعاما یا طعاما لك یا گفت ضربت لك لدا یا ولدا لك بنده آزاد شود اگرچه بی امر وی فروخته باشد

١٥٢

یا خورده باشد یا زده باشد و غیر این را بتفصیل ذکر کردم اگر خواهی که بر تحقیق این واقف شوی فارجع الیها مسئله اگر زنی
با زوج خود گفت تعریض من زن دیگر خواستی پس در جواب آن گفت هر زنی که در دست است او را طلاق پس بر آن طلاق واقع شود و اگر گفت نیت من
غیر آن بود و عذر او را اعتبار کند و عند الثلاثة اعتبار نکنند کذا فی کتاب الحدود و علامه در شرح حقوق نیست لیکن بر او احوال امتثال امر او
واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنابر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص است و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل هم
از حدود است مسئله زنا که بر آن حد واجب شود و غایب شدن اکثر حشفه مرد عاقل است در قبل فی مشتهاة که از ملک نکاح یا در ملک یمین
یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر مستدہ باین یا ثلث را وطی کرد حد نشود زیرا که از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل زنی
یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در بر مشتهاة یا در غلام خود را حد لازم نیاید و نیز اگر کنیز مشترکه را یا منکوحه نکاح فاسد را وطی
کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل در یک مجلس بر تصریح کذا فی حاشیة الچلپی امام یا قاضی از
گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و بچه چگونه زنا کرده است و کجا کرده و چه وقت کرده است و بکه کرده است زیرا که
بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آنرا در شرع زنا نامند و نیز التقاء ختانین بی وطی را زنا
زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار البغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر از وقت زنا یکسال گذشته باشد حد ساقط شود
و نیز وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیز پسر خود را حد لازم نگردد و پس از سوال کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون
گواهان گواهی دادند که ما دیده ایم او را که وطی فلانه در فرج او چون میل در سرمه دان زنا کرده است و قاضی ایشان را در سر و علانیه
تزکیه نمود پس بحد زنا حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کند بر وی بحد حکم کند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد نماید
تا ... و آن در مجالس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کند اما از وقت زنا از وی
زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال است
که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار او را تلقین نماید چنانکه بگوید شاید بوسیدی
مساس کرده باشی یا دیدی او را بوسیده باشی یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در عین رجم برگشته باشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف آزاد بوده پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را
در مکان وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگ زنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز
بعد از آن امام یا قاضی سنگ اندازد بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و اگر شروع از امام یا قاضی کنند کذا فی جامع الرموز

١٥٣

وچون پاک شود اورا غسل دهند وکفن بپوشانند وبروی نماز گذارند واگر زانی محصن نباشد اورا صد تازیانه زنند وبنده را
پنجاه تازیانه چنانکه زننده بسیار سخت یا سست نزند وتازیانه را گره نباشد وخار وگره نبود وجامها را از تن زانی کشیده باشد
چنانکه کشف عورت او نشود وزانی در وقت زدن استاده باشد وبر تمام بدن او متفرق زنند مگر بر سر وروی وفرج او تازیانه نزنند
وزننده تازیانه را در وقت زدن بالای سر نبرد وبعد از زدن تازیانه را بر بدن او نکشد واگر زانی بنده باشد بصفت مذکور
اورا پنجاه تازیانه زنند وخواجه او بی اذن امام اورا حد نزند ونزدیک امام شافعی خواجه تواند که بی اذن امام بنده خود را
حد زند مسئله زن را در وقت زدن حد بنشانند وجامهای اورا از بدن او نکشند مگر پوستین را وجامه محشو را واگر جامه او بسیار باشد
که در وقت رجم اورا تا ناف یا تا سینه در زمین دفن کنند ومرد را دفن نکنند مسئله در تازیانه ورجم جمع نکنند ونیز در تازیانه
واخراج از شهر جمع ننمایند مگر از برای سیاست واصلاح خلق کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن مریض بود
اورا در عین مرض سنگسار کنند واگر غیر محصن باشند تا زمان صحت اورا در بند کنند چون صحیح شود تازیانه زنند مسئله
اگر زن حامله زنا کرد بعد از وضع حمل اورا سنگسار کنند واگر حد او تازیانه باشد بعد از نفاس اورا تازیانه زنند

باب الوطی الذی یوجب الحد والذی لا یوجب الحد

مسئله حدود بشبهه ساقط شود لقوله علیه السلام ادرؤا الحدود
بالشبهات کذا فی الهدایه مسئله شبهه که حد را ساقط گرداند بر دو نوع است یکی شبهه در فعل وآن آنست که غیر دلیل را دلیل
گمان کند چنانکه وطی حرام را حلال دانسته وطی کند چون کنیزک پدر یا کنیزک مادر یا کنیزک زوجه یا معتده بسه طلاق را
یا معتده بطلاق علی مال را یا کنیزک خواجه خود را یا ام ولد خود را که در عدت عتق بود وکنیزک کسی را که گروی باشد وطی کرد بعد
از وطی گفت من این را حلال دانسته بودم حد ساقط شود ودر کنیزک گروی اختلافست واصح آنست که مذکور شد واگر گفت دانستم
که بر من حرام است حد لازم آید کذا فی الهدایه دوم شبهه در محل وآن آنست که از دلیل شرعی فهمیده باشد که وطی آن بر من حرام
چون کنیزک پسر ومعتده بطلاق باین وکنیزکی که آنرا بعد از فروختن بمشتری تسلیم نکرده باشد وکنیزکی که مهر زن داده
باشد وبوی تسلیم نشده باشد وکنیزک مشترک وکنیزک گروی بروایت صحیح کذا فی الهدایه ودرین نوع حد لازم نباشد اگرچه بعد از وطی بگوید دانستم
که این وطی بر من حرام است اگر تفصیل آنرا خواهی فارجع الی الترجمه مسئله در وطی بشبهه در فعل اگر دعوی نسب کند ثابت نشود
ودر وطی بشبهه در محل بدعوی کردن نسب ثابت شود مسئله اگر کنیزک برادر خود را یا عم خود را وطی کرد حد لازم شود ونیز اگر
اجنبیه که در فراش خود یافته است وطی کرد حد لازم آید اگرچه وطی کننده نابینا بود مسئله اگر حربی حربیه امان در دار السلام

آمده و ذمی با حربیه و حربی با ذمیه زنا کرد بر ذمی و ذمیه حد لازم شود و بر حربی و حربیه حد لازم نشود زیرا که اگر از حربی و حربیه
در دار حرب ... شد بر ایشان حد لازم نباید پس در دار اسلام نیز لازم نباید و نزدیک امام ابو یوسف بر همه حد لازم شود
و بیک قول از امام محمد اگر ذمی بحربیه زنا کرد هست بر ذمی حد لازم آید و اگر حربی بذمیه زنا کرد بر هیچ یکی حد واجب نشود **مسئله**
اگر زنی را بر نوشته فرستادند و گفتند این شوهر تست و آن زن وی را ... بود وطی کند بر وی حد لازم نشود و مهر آن بر وطی کننده واجب
گردد **مسئله** اگر وطی کرد بنکاح هر زنی را که نکاح وی او را حلال نبود نزدیک امام بر وی حد لازم نشود زیرا که شبهه نکاح نیز ... و
ساقط میکند حد را **مسئله** بوطی بهیمه حد لازم نشود و تعزیر لازم گردد زیرا که وطی بهیمه جنایتی است که در آن حد مقرر نیست کذا فی
حاشیة الچلپی **مسئله** هر که لواطت کرد نزدیک امام بر وی حد لازم نشود و نزدیک صاحبین و بیک قول امام شافعی بر وی
حد لازم شود زیرا که فعلی است در معنی زنا بنا بر آنکه دفع شهوت است در محل مشتهی بوجه کمال و حرام محض است اما میگوئیم این فعل
زنا نیست بنا بر آنکه صحابه رضی الله تعالی عنهم در موجب آن اختلاف دارند نزدیک بعضی سوزانیدن ... نزدیک
بعضی بر وی دیوار افکندن و نزدیک بعضی از ... مکان بلند سرنگون ... یافت و بالا آن سنگها ... پس نزدیک امام او را ...
از این امور تعزیر کنند **مسئله** هر که در دار حرب یا در دار بغی زنا کرد و بدار اسلام آمد بدین اقرار نمود وی حد لازم نشود و ... نزدیک
امام شافعی لازم شود **مسئله** اگر غیر مکلف بمکلفه زنا کرد هیچ یک را حد لازم نشود نزدیک امام و نزد امام شافعی بر مکلف
واجب شود و اگر مکلف بغیر مکلفه زنا کرد بر مکلف باتفاق حد لازم شود کذا فی الهدایه **مسئله** اگر یکی اقرار بزنا کرد و دیگری اقرار
بنکاح کرد حد ساقط شود **مسئله** هر که بکنیزک شخص زنا کرد و کنیزک بدان هلاک شد حد و قیمت کنیزک بر وی لازم شود **مسئله** اگر
از امام که بالای او امامی نیست موجب حد صادر شد بر وی حد لازم نشود زیرا که حد از حقوق الله تعالی است امام نائب
حق تعالی است ... اگر از امام موجب قصاص صادر شود یا مال کسی بر امام ثابت گردد امام را بآن مواخذه کنند
زیرا که قصاص حق وارث است و آن حق مالک امام را در حق عباد مواخذه کردن جایز است کذا فی الهدایه **باب شهادت**
الزنا والرجوع عنها **مسئله** اگر گواهان بعد تقادم گواهی دادند مقبول نبود مگر آنکه تقادم ایشان بسبب مسافت راه
باشد و گواهی قذف بتقادم رد نبود اگر چه مسافت راه سبب تقادم نباشد زیرا که در حد قذف حق عبد هست و آن بتقادم ساقط
نشود **مسئله** اگر گواهان بر دزدی بعد تقادم گواهی دادند ضمان دزدی بر دزد ثابت شود و قطع ید لازم نباید زیرا که در دزدی
حق عبد هست و قطع ید حق شرع است و حق شرع بتقادم ساقط شود و نزدیک امام شافعی قطع ید نیز لازم آید **مسئله**

اگر بعد از تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی با خود
عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم با اقرار نیز حد لازم نباید مسئله تقادم در شرب بدین شدن بوی مشروب است
و در غیر شرب بگذشتن یک ماه هو الاصح و اگر میان گواهان و قاضی مسافت یک ماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بزنا فی
گواهی بزنا دادند با زنی که غایب است بر زانی حد لازم شود و همچنین حکم است اگر بدزدی گواهی دادند از غایبی است یا اگر بدزد و
بدزدی گواهی دادند و صاحب مال غایب است قطع لازم نباید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است چنانکه
در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بزنا گواهی دادند و در آن در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه دو گواه گفتند
در فلان کنج زنا کرده و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و زانیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که ابتدای
فعل در یک کنج باشد و انتهای آن در کنج دیگر مسئله اقرار بزنا کرد و گفت زانیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او باشد بدعوی او شبهه منتفی باشد مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند زانیه را نمیدانیم بر زانی
حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوءه زوجه او باشد یا کنیزک او بود و بر گواهان نیز حد قذف لازم نشود زیرا که چهار گواه
اند و عدد چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از آن گفتند
که زانیه در آن راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم
شود زیرا که چهار گواه بزنا گواهی متفق اند بر زانیه حد لازم نباید زیرا که گواهان در رضا می اختلاف است و امام
آن است که آنچه گواهان بر آن گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند پس
یک فعل برضا هم بغیر رضا نمی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلی که برضا است بر آن دو گواه باشند و دو گواه نابا
است زیرا اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه وقت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نباید زیرا که شهادت
یکی از دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی از آن دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر شهود حد لازم شود زیرا که عدد
شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است یا گواهان فاسق
بر آنها حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع از چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نباید زیرا که چون حد میان زنا نهایت در آن تفاوت بسیار بود بعد از آن اگر گواهان اصل نیز بر آن گواهی دهند
حد لازم نشود زیرا که یک جهة شهادت عدالت ایشان نیز مردود شده است تفصیل این مسایل را در شرح مطول که کرده ایم مسئله اگر چهار نابینا

یا چهار محدود بقذف بزنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند
مسئله اگر سه کس گواهی بزنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود در قذف بر آید حد زنا واجب نشود
و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زدند بعد از آن ظاهر شد
که یکی بنده بود یا محدود بقذف بود بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد بنا زیانه است
نزدیک امام بدل جراحت بدن او باطل باشد و نزدیک صاحبین در بیت المال بود و اگر حد رجم است دیت آن باتفاق در بیت المال
باشد کذا فهم من الهدایه مسئله اگر شخصی را بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از آن یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع
دیت بر وی لازم شود و نزدیک امام زفر حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر وی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه
بر شخصی بزنا گواهی دادند و پیش از آنکه او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد
قذف لازم آید اگرچه بعد از حکم قاضی رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف
لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است مگر آنکه رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تائید کرده شده است ما میگوئیم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزدیک امام زفر اگر
پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از آن یکی از ایشان بعد از رجم از شهادت
رجوع کرد بر وی هیچ لازم نشود اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیت لازم آید مسئله اگر بر شخصی چهار کس بزنا گواهی
دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از آن مردی او را بشمشیر کشت بعد از آن ظاهر شد که گواهان بنده بودند یا کافر
بودند بر قاتل دیت لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی گواهان را تزکیه نمود و بعد از آن حق زانی را رجم
کردند گواهان از شهادت رجوع نمودند یا اینکه به بندگی یا بکفر خود اقرار کردند کذا فی حاشیة الچلپی نزدیک امام دیت آن
بر مزکیه که شهود را تزکیه کرده است لازم شود و نزدیک صاحبین دیت آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیت
آن باتفاق در بیت المال بود مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که بالقصد بدیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزنیه آورد
داد و را وطی کرد گواهی ایشان مردود نشود زیرا که شهود را نگاه در ادای شهادت بدن آن مباح بود مسئله اگر چهار کس
بر زانی گواهی بزنا دادند بعد از آن وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من با زوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او را زو
فرزند آورده است رجم بر وی لازم شود و انکار او مفید نباشد و اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

۱۵۶

ونزدیک امام زفر و شافعی رجم نکنند زیرا که نزد ایشان بشهادت بستار رجم لازم نشود **باب حد الشرب** مسئله حد شرب
چون حد قذف آزاد را هشتاد تازیانه است و بنده را نصف آن اگرچه یک قطره خورده باشد مسئله هر که شراب خورد
و بوی شراب او را گرفتند حد شرب لازم شود اگرچه تا آمدن پیش قاضی بوی آن رفته باشد و نیز اگرچه نبیذ مست شد
چنانکه عقل وی زائل گشت یا یکبار بشرب خمر یا مستی نبیذ اقرار کرد یا دو گواه بشرب خمر یا مستی نبیذ گواهی دادند و معلوم
شد که شراب یا نبیذ را باختیار خود خورده است حد شرب لازم شود و چون هشیار شود حد زنند مسئله اگر بعد از زوال بوی
یا مستی نبیذ بشرب یا مستی اقرار کرد حد واجب نشود و نیز اگر شراب قی کرد یا بوی شراب از وی ظاهر شود و اثبات آن
اقرار نکرده است و گواهان بر شرب آن گواهی ندادند حد شرب لازم نیاید زیرا که شرب خمر گاهی باکراه بود و بوی شراب گاهی
از غیر شراب است کذا فی الهدایه مسئله هر که از اقرار شرب خمر رجوع کرد یا از اقرار مستی نبیذ رجوع نمود حد ساقط شود مسئله
اگر در وقت مستی اقرار کرد معتبر نباشد و بدان حد لازم نیاید بدانکه نزدیک امام مستی که بدان حد لازم شود آنست که
میان اشیا تمیز نکند و زمین و آسمان نشناسد و در مرد و زن فرق نتواند کرد و آنکه اشربه بدان حرام شود و آن مستی
بسبب آن مستی اشربها حرام شود آنست که بخوردن شراب بیهوده گوید و ... و بر آن فتوی است
علیه اکثر مشایخنا و نزدیک امام شافعی آنست که در راه رفتن اثر مستی ظاهر شود مسئله اقرار مست معتبر است و صحیح است
و طلاق واقع شود و عتاق و جائز بود اما ارتداد ثابت نشود زیرا که ارتداد امر اعتقادی است و در زوال عقل اعتقاد کفر
ثابت نگردد و بدان فسخ نکاح لازم نیاید مسئله تازیانه حد شرب و مستی بر اندام او چون تازیانه زنا متفرق زنند و جامها
او را از تن او بیرون آرند چنانکه در زنا مذکور شد **باب حد القذف** هر که محصن یا محصنه یعنی آزاد و مکلف که از
زنا عفیف باشد دشنام صریح زنا داد چنانکه مرد را گفت یا زانی یا زن را گفت یا زانیه در حالت غضب یا گفت
نیستی تو از پدر خود یا گفت نیستی پسر فلانی و وی پسر او است اما اگر در غیر حالت غضب گفت نیستی تو از پدر خود حد آن
که عتاب است یا گفت ای ولد زانیه یا در او محصنه مرده است چون مقذوف یا هر که بوی این قذف در نسب او میرسد
چنانکه پدر مقذوف جز آن طلب کند حد لازم شود اما اگر گفت نیستی تو ابن زید و زید جد او است یا خال او است یا عم او
یا زوج مادر او است حد لازم نیاید زیرا که در حقیقت ابن او نیست نیز اگر نسبت کرد نسبت او بسوی زید یعنی گفت تو
ابن زیدی و زید یکی از چیزها مذکور است حد لازم نگردد زیرا که نسبت کردن نسب او بسوی جد یا خال یا عم یا زوج مادر

۱۵۸

در عرف آمده است و نیز اگر گفت یا ابن ماء السماء یا عربی را گفت یا نبطی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی نسب
مقصود نبود بلکه مراد از اول جود و بخشش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه نبطی قومی است که خالص عجمی است کذا
فی الهدایه مسئله اگر شخصی مرده را قذف کرد والد میت او و ولد او را و ولد ولد او را اگرچه محروم الارث باشد میسر است که مطالبه
حد کند و نزدیک امام شافعی هر وارث را جایز است که طلب حد نماید و نزدیک امام محمد ولد بنت او را طلب حد قذف او نبود
نزدیک امام زفر محروم الارث را طلب حد قذف نباشد چون که ولد ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد شد یا ولد
بنده یا قاتل میت هر که باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطالبه
حد نکند زیرا که خواجه را ابرا نبود و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبود کذا فی الهدایه مسئله اگر مقذوف مرد حد باطل شود و
نیز اگر بعض حد زده بودند که مقذوف بمرد باقی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ارث شود
کذا فی الهدایه مسئله اگر مقذوف از قاذف عفو کند صحیح نباشد و طلب حد ساقط نشود و گرفتن عوض صحیح نبود بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی عفو و عوض هر دو جائز باشد زیرا که حق عبد در آن غالب است میگوئیم حق عبد اینجا دفع عار است و آن بحق الله
راجع شود زیرا که عار را از برای حرمت ناموس آنرا حق تعالی حرام ساخته است مسئله اگر زید مر بکر را گفت
یا زانی و در جواب گفت بل انت بر هر دو حد لازم شود و اگر چنین زن و شوهر گفت زوجه ... جواب ... بر زوجه حد لازم
شود و لعان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل لعان نماند و ... حد را بر لعان مقدم کنند وجه آن در عربی مذکور است مسئله
اگر زوجه مر زوج را گفت یا زانی و زوج در جواب گفت من زنا بتو کرده ام ... لعان ... آن در عربی مذکور است مسئله
اگر اقرار بولد کرد بعد از آن او را نفی نمود لعان واجب شود و اگر اول نفی کرد و بعد از آن اقرار نمود حد قذف لازم آید و در هر
صورت نسب ثابت شود زیرا که در صورت اول چون اقرار کرد نسب ثابت شد بعد از آن بنفی قاذف گشت و لیکن ثابت شود
و در صورت ثانی چون بعد از نفی اقرار کرد خود را دروغ ساخت پس حد واجب شود مسئله اگر زوج گفت که این ولد از من
نیست و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده است ولادت را و نفی ولادت ... لعان هیچ لازم نیاید مسئله اگر قذف کرد
زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب نفی ولد لعان کرده است حد لازم نشود زیرا که علامت زنا
در هر دو زن موجود است اما اگر زنی بی نفی ولد لعان کرده است بقذف آن حد واجب شود زیرا که علامت زنا در وی ظاهر
نیست مسئله هر که در غیر ملک خود وطی کرد یا با کنیزک مشترک وطی نمود یا کنیزک خود را که خواهر رضاعی وی است

۱۵۹

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنی که در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نیاید و نیز بقذف مکاتب که مرده است و مال کتابت از ارث گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم

مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا به کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزد وی بسبب وطی مکاتبه محصن نماند

مسئله بقذف مسلمانی که در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم نشود زیرا که نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح است و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را قذف کرد حد قذف لازم شود زیرا که ایفاء حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایات که از یک جنس باشند یک حد کفایت کند اگر مختلف بود بیک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگرچه چند کس را کرده باشد یا چند بار شراب خورد یا چند بار زنا کرد اگرچه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را باز عمر را یا قذف کرد زید را باز همون ابن زنا دیگر برای هر قذف یک حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد باز همان قذف را تکرار نمود نزدیک وی نیز یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور است

فصل فی التعزیر

مسئله تعزیر از حد کمتر بود و اکثر آن سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد چهل تازیانه است پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه از آن کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه تازیانه است و بیک روایت هفتاد و پنج زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکنند و بیک روایت پنج تازیانه کم میسازد مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب با حبس جمع کند مسئله ضرب تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در حالت حد زنا بعد از آن در حد شرب بعد از آن در حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و در حد زجر بسخت شدن زیاده شود و آنکه حد زنا از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب از حد قذف سخت تر باشد بنابر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این متحمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف کرد تعزیر واجب شود و نیز اگر مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خائن یا لوطی یا زندیق یا لص یا دیوث یا قرطبان یا شارب خمر یا ربا خوار یا ابن قحبه یا ابن فاجره یا تو داد دزدان یا پناه جای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر یا حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا ابجا یا ناکس یا ضحکه یا سخره گفت تعزیر

تعزیر لازم نیاید مگر آنکه اشراف را یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسبت جمیع الفاظ قبیح را دشوار است پس ضابطه که با آن
حکم جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن را نسبت بزنا کردن موجب حد است و غیر محصن را چنین نسبت کردن موجب تعزیر است و در آن
واجب میکند تعزیر را زیرا که نسبت بزنا اشاعت فاحشه است اگرچه در غیر محصن بود پس تعزیر خالی نباشد و نیز نسبت کردن محصن را بفعل اختیاری
او که در شرع حرام است و در عرف عار چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را بفعل غیر اختیاری چون حمار که مراد از آن
کول است و آن منفی است یا نسبت غیر اختیاری تعزیر لازم نشود مگر آنکه مرد بزرگ چون علویست یا عالم یا علوی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام
با اهانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار تکلم کنند و باک ندارند و نیز به نسبت کردن اشراف را یا عالم را بفعل
اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام باشد آن تعزیر واجب شود و به نسبت کردن آن را در غیر اشراف تعزیر لازم
نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع حرام است و در عرف عار نیست چون نرد باخته و خواننده و اعمال لوایان بین با به نسبت کردن
آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و غیر آن لازم نشود و تحقیق بعض الفاظ در ترجمه مفصل ذکر کردم اگر ایضاح آن را خواهی
به ترجمه رجوع کن کتاب السرقه ... سرقت گرفتن بخفیه است و محل آن که شروط سرقه است مال مملوک است که
محفوظ باشد و نصاب آن ده درم مضروب است و نزدیک امام شافعی ربع دینار است و نزدیک امام مالک سه درم است حکم سرقه قطع
مسئله چون مکلف اگرچه بنده باشد از مال محفوظ بلا شبهه بقدر نصاب بدزدد یکبار بآن اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند
قطع ید لازم آید و نزدیک امام ابو یوسف بیکبار اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه اقرار نکند مسئله امام از گواهان پرسد که
چه چیز است و چگونه دزدید و چه وقت دزدیده و کجا دزدیده و چند درم دزدیده و از خانه که دزدیده چون گواهان همه متفق بیان کردند
او را ببرد مسئله اگر چند کس سرقت کردند و هر واحد بقدر نصاب رسید دست همه ببرند اگرچه مال را یکی بر آورده باشد مسئله اگر
چوب ساج را یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدید یا نگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدید یا آوند چوبی یا دروازه چوبی دزدید چون قیمت
مسروق بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید مسئله آنچه در دیار مباح باشد چون هیزم و گیاه و ماهی و آهو و شکار و زرنیخ و گچ
و آهک دزدید آن قطع لازم نیاید و نیز آنچه بزودی فاسد شود چون شیر و گوشت و میوه تر و میوه که بر درخت باشد نزدیک امام اعظم
بدزدی آن قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک و سرگین که نزدیک وی بدزدی
آن قطع لازم نیاید و نزدیک امام شافعی بودن شیء مباح و سریع الفساد منع نمیکند قطع ید را دلیل ما قول حضرت عایشه است
رضی الله تعالی عنها کانت الید لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشیء التافه ای الحقیر و قوله علیه السلام لا قطع فی الطیر و قوله علیه السلام

فصل فی الحرز

لا قطع فی ثمر ولا فی کثر مسئله بدزدی کشت نادرویده و بدزدی شراب یا انچه مستی آرد و بدزدی آلات لهو چون دف و بربط و
طبل و مزمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه مسئله و نیز بدزدی چلیپای زر و نقره و بدزدی شطرنج و نرد قطع لازم نیاید
زیرا که احتمال است که برای شکستن و ریختن گرفته باشد مسئله بدزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظ نیست و نزدیک
امام شافعی قطع کنند و بدزدی مصحف اگرچه با زیور بود قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای خواندن گرفته باشد و نزدیک امام
ابو یوسف و امام شافعی قطع لازم آید و بدزدی کودک آزاد اگرچه با زیور بود قطع نکنند زیرا که مال نیست و زیور او تابع اوست و نزدیک امام
ابو یوسف اگر زیور او بقدر نصاب باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده آزاد و دفتر او دزدید قطع نکنند مگر آنکه بنده صغیر باشد و دفتر
حساب بود زیرا که گرفتن بنده کبیر بغصب یا بخداع بوده نه بسرقه و دفتر و انچه در دفتر است مال نیست مگر دفتر حساب که مقصود
از گرفتن آن این مال باشد مسئله بدزدی سگ یوز قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت اینها اختلاف است کذا فی الهدایه مسئله در
خیانت کردن و در ربودن و در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و کفن دزدیدن قطع نکنند و بدزدی مالی که دزد در آن
شریک باشد و بدزدی مثل حق خود اگرچه مؤجل بود قطع ید لازم نیاید یا آنکه زیاده از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود در آن
شریک است مسئله مالی را که دزدیده بود و بسبب آن دست وی را بریده باز بعد تغیر بمالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکنند
و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع کنند لقوله علیه السلام فان عاد فاقطعوه دلیل ما در ترجمه کور است اما اگر دوم بار
بعد از تغیر دزدیده است چنانکه اول ریسمان دزدیده بود و بعد از آن چون مالک از آن جامه ساخت باز دزدیده باتفاق قطع
لازم شود مسئله اگر از خانه ذی رحم محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگرچه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما
اگر مال ذی رحم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ است مسئله اگر از خانه مادر رضاعی دزدید قطع کنند و
نزدیک امام ابو یوسف قطع نکنند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید قطع لازم نیاید اگرچه از حرز خاص زوج دزدیده باشد
و اگر زوج مال زوجه را از حرز خاص او دزدید نیز قطع لازم نگردد و نزدیک امام شافعی هر کدام از زوج و زوجه از حرز خاص دیگری
دزدید قطع ید لازم شود مسئله بنده مرد که از مال آقا دزدید یا از مال زوجه او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال
آن زن یا از مال زوج آن زن بدزدد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکنند
زیرا که وی در آن شریک است کذا فی الهدایه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بدر آمدن در آن اذن است دزدید قطع
لازم نیاید اگرچه با مال مسروق حافظ باشد زیرا که با وجود حرز مکان حرز حافظ را اعتبار نیست اما اگر اذن در آمدن در روز

بوده دزدی در شب کرد قطع لازم شود چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است و نیز اگر در مسجد با وجود حافظ دزدید قطع لازم گردد
مسئله اگر کالایی از سرای دزدید و از سرای بیرون نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرای در آمد و کالایی بدیگری بیرون
سرای بود داد قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست بر آورده داده است قطع ید برده شده باشد و اگر
دیگری دست خود را آورده گرفته است قطع بر گزیده بود دزد خیره میگوید اگر با بین داخل و خارج نهاد و غیر او از آنجا گرفت بیک
روایت قطع بر هر دو باشد و بیک روایت بر هیچکس قطع نباشد مسئله اگر دزد خانه را نقب کرد و دست در خانه در آورده متاع
را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف لازم شود و اگر در صندوق دست در آورده کشید باتفاق قطع لازم
شود زیرا که در صندوق نهادند مگر دست را مسئله اگر شخصی دراهم را در آستین انداخته از بیرون گره کرده دزد آن گره را
بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را گشاده است در آستین وی انداخته گرفته است قطع لازم آید و اگر آن شخص
دراهم را از بیرون آستین انداخته درون آستین گره بسته است و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر
دست انداخته گره گشاد و از بیرون دراهم گرفت قطع نکنند بدلیل آنکه در ترجمه گفتیم و نزدیک امام ابو یوسف در همه صورتها قطع
لازم شود زیرا که آستین حرز است مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم نباید مگر آنکه با شتر و بار حافظ
باشد زیرا که مهار گیر و راننده را در اکثر اعتبار نیست بنابر آنکه ایشان قصد ندارند مگر قطع مسافت راه مسئله اگر
جوال دزدید که دران متاع بود و صاحب آن او را محافظت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم شود و نیز
اگر جوال را پاره کرده از ان متاع گرفت یا در صندوق یا در آستین یا در جیب کسی دست در آورده متاع دزدید قطع
لازم آید زیرا که از حرز گرفته است مسئله اگر دزدی در سرای در آمد و از یک خانه متاع کشید و در صحن سرای انداخت
یا سرای که دران حجرها است چون مدرسه و جز آن و در حجره شخصی سکونت دارد و صاحب یک حجره از حجره دیگر
متاع دزدید قطع لازم شود زیرا که هر حجره برای صاحب خود حرز جدا است مسئله اگر دزدی در سرای در آمد و متاع
سرای بیرون انداخت بعد از ان خود بر آمد متاع گرفت یا در همون سرای متاع را بر مرکب بار کرد و آنرا رانده از حرز
بیرون آورد قطع ید لازم شود و نزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرای بیرون انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید
و نزدیک امام زفر به بیرون انداختن و به بار کردن و مرکب را بر آوردن قطع ید لازم نشود

باب فی کیفیت القطع

مسئله دست است و از بند دست ببرند و بر دغن گرم داغ کنند تا لغز نشود زیرا که حد برای

چیز است تا آن حاصل شد کذا فی الچلپی اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند و اگر باز دزدی کند حبس کنند
تا آنکه توبه کند یعنی سیمای صالحان در وی ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک
امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ بار سوم دزدید دست چپش قطع کنند و باز بمرتبه چهارم پای راست ببرند و آنکه امام شافعی
بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی بر آن طعن کرده است و علی کرم الله تعالی وجهه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم
عمل ایشان را قبول داشته اند یا آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ دزد را یا انگشت
دست چپ یا دو انگشت از دست چپ یا پای راست او پیش از دزدی بریده شده باشد یا دست چپ یا پای راست او
پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که اگر دست راست او را قطع کنند جنس منفعت او فوت شود
و آن در حقیقت هلاک است بنا بر آنکه اگر آدمی از یک جانب دست و پا نباشد بر هیچ قادر نتواند شد مسئله اگر دزد
چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت بمالک آن رد کرد قطع نکنند زیرا که امکان دعوی نماند و نزدیک امام ابو یوسف
قطع کنند و اگر مالک آن را بوی بخشید یا پیش وی فروخت یا قیمت آن از ده درم کم شد قطع نکنند اگر چه بعد از حکم قاضی
باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام زفر و امام شافعی قطع کنند و دلیل [illegible] مسئله اگر دزد دعوی کند که چیزی را
که دزدیده ام ملک منست یا یکی از دزدان دعوی کرد ملک مسروق را قطع نکنند اگر چه [illegible] گواه شد زیرا که دزد بسبب
دعوی خصم شده است مر مالک را پس سوگند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه مسروق نکند قطع لازم نیاید
اگر چه دزد بسبب اقرار کرده باشد زیرا که چون قطع بدعوی مشروط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کردند
یکی غائب شد و دو گواه بدزدی هر دو گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال ودیعه را از مودع یا مال
غصب را از غاصب یا مال ربوی را از ربا خواره دزدید و ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر
و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید مسئله اگر دزدی برای دزدی
متاع دست ببریدند بعد از آن متاع را از دست وی دزد دیگری دزدید [illegible] قطع لازم نشود اگر چه دزد یا مالک بآن مطالبه
کرده باشد زیرا که مال در دست دزد عصمت نمانده است از آنست که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه
مسئله اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار کرده است
بمالک مال رد کنند اگر چه بنده محجور بود و خواجه او در اقرار وی او را تکذیب کرده باشد و نزدیک امام زفر دست او را نبرند اما

اگر ماذون ست مال را بمالک مال رد کنند و اگر محجور ست اقرار او صحیح نباشد نزدیک صاحبین و ماذون ست او را قطع کنند
و مال را بمالک مال رد نمایند و در محجور اگر مسروق هلاک شده ست قطع لازم شود و اگر هلاک نشده ست نزدیک امام ابو یوسف
قطع لازم شود و مال رد لازم نیاید نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید جواب همه را با چیزی زاید بر حمید گوئیم [illegible] مسئله اگر
بعد از قطع ید مسروق مال باقی ست بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود اگرچه خود هلاک کرده باشد
و در روایت حسن اگر خود هلاک کرده ست ضمان لازم آید نزد شافعی در هلاک [illegible] ضامن شود و قطع نیز لازم [illegible] دلیل [illegible]
جواب با دو عرفی مذکور ست مسئله اگر دزدی چند بار چند جامه دزدی کرد [illegible]
ایشان ست او را بریدند نزدیک امام از هیچ یکی ضامن نشود [illegible]
برای دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست [illegible] قطع کنند [illegible] ضمان لازم
نیاید اگرچه دانسته باشد مسئله اگر دزد [illegible] مسروق را دو پاره کرد [illegible]
مسروق بعد از پاره کردن [illegible] نزدیک امام ابو یوسف ست او قطع نکنند زیرا که [illegible] مسروق هلاک سارق شود
و نزدیک [illegible] ضمان ست [illegible] یک کس جمع نشود مسئله
اگر دزدی [illegible] بیرون قطع نکنند زیرا که [illegible] تمام شده ست [illegible] قطع لازم
نشود مسئله دزدی در نقره مسروق درهم و دینار ساخت قطع لازم شود [illegible]
مسئله اگر دزد جامه را که دزدیده بود سرخ کرد [illegible]
نزدیک امام محمد جامه را بمالک آن [illegible] اگر سیاه کرده ست نزدیک امام [illegible] زیرا که
سیاهی نقصان ست [illegible] نزدیک امام ابو یوسف
در سیاهی نیز [illegible]

قطع الطریق

مسئله اگر مسلم یا ذمی قطع کردن [illegible] گرفته شدند او را اگر [illegible] حبس کنند تا آنکه توبه کنند
یعنی علامات صلاح در ایشان پیدا شود مسئله اگر قطاع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کردند چنانکه بهره هر یکی از ایشان
بقدر نصاب رسیده [illegible] قطع کنند کذا فی حاشیة الچلپی و اگر مسلم یا ذمی را کشتند [illegible]
مال از وی گرفته باشند قتل ایشان [illegible] لازم شود [illegible] و اگر مسلم یا ذمی را کشتند و مال [illegible]

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان را از طرف خلاف ببرد پس بکشد یا بدار کشد یا آنکه دست و پای ببرد پس بدار کشد

یا بدار کشد پس شکم ایشان را به نیزه بدرد تا آنکه هلاک شوند و سه روز بر دار گذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع

طریق را کشتند مالی که تلف شده است ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را

باید قتل کنند سنگ و چوب قطاع طریق حکم شمشیر دارد پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را به سنگ یا چوب کشتند کشتن ایشان لازم

گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و به قدر نصاب از وی مال گرفت دست و پای او را ببرند و جراحت

باطل شود و اگر مال نگرفته است پس جراحتی که قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله

اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را ندانسته کشت پس از آن چون توبه کرد و او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر یا دانسته کشته است

تاوان لازم گردد و عفو [illegible] درست است زیرا که حد شرعی [illegible] ساقط شود [illegible] مسئله اگر قطاع طریق

[illegible] یکی از ایشان کودک یا مجنون است یا [illegible] حد ساقط شود و [illegible] مقتول را [illegible] قصاص [illegible]

اختیار بود و نزد یک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد [illegible]

و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر [illegible] از اهل [illegible] قطع طریق کرده [illegible] حد واجب نشود

و اولیای کشتگان را قصاص یا تاوان مختار باشند و جایز است که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا میان دو شهر که بالکل نزدیک

باشند چون کوفه و حیره قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیای مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد و اگر خواهند

عفو کنند و نزد یک امام شافعی حد لازم [illegible] نزد یک امام ابو یوسف اگر در روز به سلاح قتال کردند حد واجب شود و در شب

اگر چه بی سلاح قتال کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر خفه کشت دیت لازم آید و هر که خفه کشتن را عادت کرده

او را بکشند مسئله خفه کشتن مثل کشتن [illegible] است پس نزد یک امام [illegible] قصاص نباشد و نزد یک غیر امام قصاص

لازم شود

کتاب الجهاد

مسئله جهاد فرض کفایه است یعنی ابتدا کردن به جنگ کافران فرض کفایت

بر همه مسلمانان چون [illegible] مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر [illegible] گنهگار گردند و بر بنده

و زن و نابینا و [illegible] و دست بریده [illegible] ایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند و هجوم آوردند بر همه

فرض عین شود پس زن را بی اذن زوج و بنده را بی اذن خواجه اقدام به جنگ جایز شود و [illegible] چون کفار به سر

حدی هجوم آوردند بر کسانی که از آن سرحد قریب است جهاد و قدرت دارد فرض عین شود و بر کسی که [illegible] است چون [illegible]

خبر رسد احتیاج بامداد وی باشد چنانکه هر که قریب است از مقاومت عاجز باشند یا از جنگ کاهلی کنند بر وی نیز فرض عین شود
بعد از آن بر هر که وراء وی است بعد از آن بر هر که وراء وی است تا آنکه از شرق تا غرب بر همه مسلمانان فرض عین
شود بخلاف نماز جنازه که آن بر همه بالغان فرض شود چون البعض از ایشان گذارند از همه ساقط گردد
چون هیچ یکی نگذارد و هر که خبر رسیده است بزه کار شود مسئله آنکه در بیت المال مال موجود است امام را مکروه است اخذ
اموال از رضای ایشان برای تقویت غازیان مال ستاند و اگر در بیت المال چیزی نبود مکروه نباشد مسئله چون مسلمانان
بر کفار زور آورند و کفار را قتل کردند اول بر ایشان دعوت اسلام کنند چون اسلام آورند و الا طلب جزیه نمایند اگر جزیه
قبول کنند مال و جان ایشان در حق معامله چون مال و جان مسلمانان باشد زیرا که ایشان جزیه را قبول نکردند مگر برای همین
امان است که علی رضی الله تعالی عنه ... انما بذلوا الجزیة لیکون دماءهم کدمائنا و اموالهم کاموالنا مسئله اگر کفار
دعوت اسلام رسیده است پیش از دعوت امام با ایشان جنگ نکنند و اگر دعوت رسیده است مستحب است که پیش از جنگ نیز دعوت
اسلام کنند مسئله چون کفار از اسلام و جزیه اباء نمودند مسلمانان از خدا تعالی یاری طلبند و هر چه توانند با ایشان جنگ
کنند چنانکه بر ایشان منجنیق سنگ اندازند و آتش ... و غرق کنند و تیر اندازند اگر چه کفار مسلمانی را اسیر خود کرده باشند اما در تیر
انداختن نیت کفار کنند و درختان کفار را ببرند و کشتهای ایشان را تاراج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میان مسلمانان و کفار عهد شده
که امروز جنگ نکنند و ایشان ایمن باشند جایز نیست که امروز با ایشان جنگ کنند زیرا که نقض عهد باشد و آن روا نیست اما اگر
در عین جنگ خداع کنند چنانکه کفار را در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جانب دیگر
بروند تا ایشان ... غافل گردند بعد از آن در شب خون ریزند جایز بود زیرا که این خداع در جنگ است
و آن منع نیست لقوله علیه السلام الحرب خدعة و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی ندزدند و کفار را مثله نسازند یعنی ...
که بر آن عبرت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی یعنی ... بریدن کنند و آنکه رسول علیه السلام بعرنیین کرده بود منسوخ
شده است لقوله علیه السلام لا تغلوا و لا تغدروا و لا تمثلوا مسئله مسلمانان از کفار ... ... را
... نکشند مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قتال ... یا ... رای بود و مدبر باشد
یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را پدر خود که کافر است در جنگ مقابل افتاد
بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن او کند و او بغیر کشتن پدر

مثلا محتاج شود بلکه باید که نگاه دارد پس اگر پیش آید مسئله زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود ببرد مگر آنکه ایمن بود چنانکه لشکر عظیم باشد که
از آن خوف نهب نبود زیرا که غالب در آن سلامت است والغالب کالمتحقق کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار
مصلحت بیند جایز است که با ایشان بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا گرفتن مال از کفار احتیاج بود و از آن
اگر در نقض صلح منفعت باشد نقض کند و کفار را بدان خبر کرده باشد بعد از آن با ایشان قتال کند اگر از کفار صلح خیانت ظاهر شد پیش از نقض قتال
جایز بود مسئله جایز است که در قتل مرتدان امام شتابی نکند و با وی صلح نماید زیرا که مقصود اسلام وی است لیکن در صلح چیزی از وی
نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد و آن از مرتد جایز نیست اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم است مسئله مسلمانان را
جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را یا بست کفار دار حرب بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که در این اعانت
است بر قتال مسلمانان و صلح بر شرف نقض است کذا فی الهدایه مسئله اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشند کافری را یا جماعه
کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهری را امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اگر امام در آن امان فساد بیند باید نقض کند و کفار را بدان خبر دار
کرده و امان ذمی و بنده و تاجر و اسیر ... مسئله اگر ذمی یا مسلمانی که در بند کفار است یا تاجری که با ایشان با صلح در دار حرب است امان دهد
... دیگر ... کذا فی الهدایه ... جایز نباشد اگر ...
... کذا فی ... اگر ... شریک باشد امان ایشان
جایز بود ... مسئله چون امام ... گرفت مختار بود که آنرا اسیران اهل فتح قسمت ...
... کفار ... با ایشان خراج ... اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند مسئله
... جایز نیست ... نزدیک امام شافعی جایز است نیز جایز نیست
... نزدیک امام شافعی جایز است و نزدیک امام محمد
بعد از رفع قتال ... مسلمانان ... از امام ابو یوسف ... روایت است اما ... و را
بدار حرب جایز نیست ... جایز نیست که آنرا ...
دار حرب بگذارد ... کذا فی الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب
قسمت نکنند مگر بطریق امانت ... بطریق تملیک بر غازیان قسمت کنند هر که
از خادم و ... دار حرب بمسلمانان ملحق شده است ... باشند ... اهل بازار را که در قتال

شریک نباشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب مرده است او را شرکت نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و
هر که در دار حرب مرد احراز نکرده است و نزدیک امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان ملک ما شده است پس هر که بعد از
هزیمت کفار در دار حرب مرد حصه او را بوارثان او رسانند مسئله هر که بعد از بر آوردن غنیمت را از دار حرب بمیرد حصه
او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم و طعام و روغن و سلاح هر چه آن
بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار الاسلام نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده
باشد آنرا در غنیمت رد کنند مسئله هر که از اهل حرب در دار حرب اسلام آورد وی برده نگشته و فرزندان صغار او را برده نکنند و مال او را
که در قبض او است یا پیش مسلم یا ذمی امانت است نگیرند اما فرزندان کبار او و زن او و حمل زن او و بندگان او را که
مقاتل اند و مال او را که در دست حربی است بامانت بود یا بغصب باشد غنیمت اعتبار کنند فصل در کیفیت قسمت
مسئله هر که در وقت در آمدن بدار حرب سوار است او را از غنیمت حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت
در آمدن در دار حرب پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزدیک امام شافعی اعتبار حضور
جنگ است مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسپ داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزدیک امام شافعی سوار را
سه حصه است مسئله شتر و استر را حصه ندهند و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود لیکن آنچه امام
در آن مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت را سه حصه کنند یکی مسکینان را و دیگری یتیمان را سازند
و دیگری مسافران را بدهند و خویشان رسول را علیه السلام که فقرا اند درین حصه بر همه مقدم و خویشان رسول را علیه السلام که اغنیا اند از آن
خمس حصه نیست مسئله ذکر خدای تعالی در قرآن از برای تبرک است و حصه رسول علیه السلام بانتقال ایشان بعدها ساقط شده است
چنانکه صفی ساقط گشته است صفی چیزی است که رسول خدا علیه السلام پیش از قسمت آنرا برای خود از غنیمت گزیدی چون زره و شمشیر و
جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هر کدی باذن امام بدار حرب رفته
چیزی را بغارت آورده باشد و لشکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با لشکر یا باذن امام رفته است خمس بگیرند فصل در تنفیل تنفیل دادن
زیادت است بر حصه غنیمت مسئله امام را جایز است که در وقت جنگ یا پیش از قتال تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی را بکشد آنچه با حربی
باشد از مال و سلاح و اسپ مر او را کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از بر آوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت
مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه اما چون غنیمت در دار اسلام آورده شد تنفیل روا نبود زیرا که

حق غانمان بان متعلق شود لیکن در خمس داده شود زیراکه غانمان را دران حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول است
از مرکب و سلاح و جز آن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل راست که از اهل سهم بود و
مقابل خود را کشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه و این را تنفیل حمل میکنیم لقوله علیه السلام
لحبیب بن ابی مسلمة لیس لک من سلب قتیلک الا ما طابت نفس امامک کذا فی الهدایه باب استیلاء الکفار مسئله
اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتر از دار الاسلام بدار حرب
رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان بغلبه مالک
نشوند مسئله نزدیک امام کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده مسلمانی را اگر گریخته باشد
نزدیک امام مالک نگردند اگرچه اورا گرفته باشند و نزدیک صاحبین در همه صورتها مالک شوند و اگر بنده برضای خود در دار حرب
مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان کفار دار حرب را غلبه کردند و ایشان را اسیر ساختند بر ایشان و بر اموال
ایشان مالک شوند مسئله چون مسلمانان غنیمت آوردند هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض
بستاند و اگر بعد از قسمت شناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری مسلمی یا از دار حرب آورد و مسلمانی آنرا شناخت اگر تاجر
آنرا از دار حرب بدراهم خریده است مالک آنرا بهمان بها از وی بگیرد و اگر بعرض خریده است بها عوض بگیرد و اگر مخصوص
آنرا در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار
آنرا بدست تاجری فروختند و در دست تاجر شخصی وی ایک چشم کور ساخت و تاجر از وی ارش چشم گرفت بعد ازان
در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت مختار است اگر خواهد به بها که تاجر از اهل حرب خریده است بهمان از وی بگیرد و
اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را که تاجر گرفته است از بها وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار
افتاد و تاجر وی را در دار حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد و باز از دست تاجر در بند کفار افتاد و باز تاجر دیگر
از کفار بصد درم خریده آورد و تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد باز زید اگر بخواهد از تاجر اول به دویست درم
بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد زیراکه حق تاجر اول دران تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع
گریخته بدست کفار افتاد و تاجر آنرا از کفار با متاع خریده بدار اسلام آورد و مالک بنده آنرا از وی بی عوض بگیرد و متاع را به بها
بستاند زیراکه کفار بنده گریخته را مالک نشوند نزدیک امام و نزدیک صاحبین بنده را با متاع اگر بخواهد به بها بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کافری با مان

با امان او در دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانی را از خواجه او خرید و بدار حرب برد نزد یک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبین آزاد نشود و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار اسلام آمد یا لشکر اسلام بر آن دار فتح یافت آزاد شود

باب المستأمن

مسئله اگر مسلمانی با امان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بجان یا بمال اهل حرب تعرض نماید مگر آنکه پادشاه کفار یعنی پلیس کافران یا شخصی بعلم او تاجر را حبس نمایند یا مال ستانند یا پادشاه کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بروی تعرض نکرده و وی چیزی از دار حرب گرفته آورده بملک حرام مالک شود زیرا که بر مال مباح بغدر مالک شده است پس آنرا تصدق کند مسئله اگر مسلمانی با امان بدار حرب رفت و چیزی را بیست حربی بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگر چیزی غصب کرد و بعد از آن چون حربی با امان بدار اسلام آمد یا مسلم با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی اسلام در آن حکم نکند زیرا که مار ابر مستأمن ولایت نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی با امان آمده پیش قاضی خصومت نمودند زیرا که مستأمن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده بدار اسلام آمدند و خصومت دار حرب پیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام میان ایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیرا که وام برضامندی هر دو است بخلاف غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود لیکن بمجرد غصب ملک غاصب گردد و کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با امان بدار حرب رفتند و یکی مردیگر را دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل دیت لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی مردیگر را کشت نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبین در عمد و خطا کفارت لازم گردد و دلیل هر دو در عربی مذکور است مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده گذارد که یکسال سکونت کند و امام را جایز است که از یکسال برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یک ماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو واجب کنم چون مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد ذمی شود و بعد از آن نگذارند که بدار حرب رود مسئله اگر کافری با امان آمده در دار اسلام زمین خراجی خرید و بروی خراج نهادند ذمی شود زیرا که به قبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام و پیش از نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که می تواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج جزیه یکسال لازم شود مسئله زنی کافره از دار حرب با امان بدار اسلام آمده با ذمی تزویج نمود ذمیه گردد و نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی از دار حرب با امان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافری

۱۷۱

حربی که در دار اسلام آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح شود
و مال وی پیش مسلم یا ذمی است موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد از آن اگر اسیر مسلمانان شد یا مسلمانان
بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط شود و امانت وی غنیمت گردد و اگر بمرگ خود بمرد یا در جنگ
کشته نشد و مسلمانان بر دار حرب ظفر یافته اند وام او و امانت او هر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده است
مر وی را بود زیرا که در مال وی امان باقی است مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب زن
و فرزند است و مال وی نزد مردم امانت است بعد از آن لشکر اسلام بر دار وی ظفر یافتند زن و فرزندان وی
غنیمت باشند اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز غنیمت بود و اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین
تابع مسلم نشوند و مال و فرزندان صغار بنابر تباین دارین در قبض وی نبود که بسبب اسلام وی عصمت آن لازم نیاید اما اگر در
دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده است بعد از آن مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم
باشند و مال وی که نزدیک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله اگر حربی در دار اسلام
آورده مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت و وارثان او در دار حرب مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت
لازم شود و نزدیک امام شافعی در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیه لازم آید مسئله هر که مسلمانی را که وارث
ندارد یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود و اگر دانسته
کشته است امام را اختیار بود در آنکه قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو امام روا نباشد زیرا که امام را ولایت عفو نیست

باب ارض الوظایف

وظیفه عبارت است از عشر و خراج و جزیه مسئله زمین عرب و زمینی که اهل آن
اسلام آورند و زمینی که آنرا بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمینی که آنرا
بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمینی که با اهل آن صلح نمودند خراجی است چنانکه در شرح
تفصیل آنرا نوشته ام مسئله چون زمین موات را احیا کردند اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک
زمین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله خراجی که آنرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع کرده
است بر هر جریب زمینی است که آب آن تواند رسید از گندم و جو یک صاع و یک درهم است و از رطبه پنج درهم و از رز و از نخلستان متصل
ده درهم زیرا که در زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در رز و نخلستان از آن کمتر کذا فی الهدایه و آنچه جز آن نیست

چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب مشقت یعنی نصف یا ثلث یا ربع جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب شصت گز
باشد و هر گز هست در کتب فقه که گز کرپاس هفت قبضه است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالای هفت قبضه
است و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدیگر است و در حاشیه چلپی آورده
مراد در جریب گز کرپاس است مستعمله و در خراج از نصف خارج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است لان التنصیف عین الانصاف
کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی خراج را مقرر کنند و زمین طاقت آن ندارد امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی
دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که زیادت کنند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران
غلبه کرد یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام
آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود مسئله آنچه از زمین خراجی برآورد در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن
خراج واجب است و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام شافعی عشر نیز لازم آید
زیرا که دو حق مختلف اند و محل مختلف اند و سبب مختلف اند و مصرف مختلف و واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه
است مسئله خراج معین یکسال یکبار واجب شود و هر چند خارج زمین مکرر شده باشد و اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث یا نصف
بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود **فصل در جزیه** مسئله جزیه را بر کفار بصلح وضع کردند آن تغییر نپذیرد و بر آن [illegible]
نکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد و اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بوند یا مجوسی یا وثنی باشند بر هر یکی از اغنیا در
تمام سال چهل و هشت درهم معین کنند و هر ماه چهار درهم ستانند و بر میانه حال بیست و چهار درهم معین سازند و هر ماه دو درهم بگیرند و بر فقیر
که کاسب باشد دوازده درهم معین کنند و هر ماه یک درهم بستانند و نزدیک امام شافعی بر وثنی جزیه نبود و زیرا که نزدیک وی یکدینار
معین اگر چه فقیر باشد مسئله بر وثنی عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آمده زنان و فرزندان صغار ایشان غنیمت شوند و
رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام نیاورد قتل کنند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را
بنده سازند مسئله بر زنان و کودکان و کسانی که بوهم اختلاط ندارد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر [illegible] در جزیه ستانند امام محمد
نیز از امام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کور و کسی زن و بنده و نابینا و جا مانده جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا
و جا مانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافری
که بر وی جزیه بود و مسلمان شد یا بمرد جزیه ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر

[redacted]

سال از ذمی جزیه نگرفتند نزدیک امام زیاده از جزیه یکساله نستانند زیرا که نزدیک وی جزیه بتکرار متداخل شود و نزدیک صاحبیه جزیه سالهای گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان جزیه متداخل نباشد **فصل در معابد الکفار** مسئله جایز نیست که کفار در دار اسلام بیعه یا کنیسه حادث کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشند پس نگذارند که بر اسپ سوار شود یا استعمال سلاح کند و فرمایند که رشته پشمی که بری آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر بندد و بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند که خود را از مسلمانان بزنار ابریشم ممیز سازند زیرا که وی از اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن و در حمام در آمدن متمیز کنند مسئله بر در خانهای کفار علامتی کنند که سایلی بر در ایشان نایستد و بر ایشان دعا نکنند مسئله اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام موضعی غلبه کنند عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون مرتد حکم میت باشد در قتل و ملحوق حکم میت کرده ما اگر در بند افتادند اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه ممنوع شود یا با مسلمه زنا کرد یا مسلمه را تقبیل نمود یا پیغمبر علیه السلام حقارت کرد عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت نبی منتقض شود مسئله بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد یا زن دو چندان زکوة اموال مسلمانان باشد و بر بنده که تغلبی آنرا آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود و نزدیک امام زفر از وی نیز دو چند مسلمانان بگیرند بدانکه اراضی که در آن مسلم عشر است بر تغلبی در آن خمس باشد و اموالی که در آن بر مسلم ربع عشر است بر تغلبی در آن نصف عشر بود مسئله بر بنده که قریش آنرا آزاد کرده باشد جزیه و خراج لازم شود و انکه رسول علیه السلام فرموده است که موالی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه گرفتن حرام است معتق او را نیز حرام باشد زیرا که شبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود **فصل در مصرف جزیه و خراج** و جز آن مسئله جزیه امام که از جزیه و خراج و مال تغلبی و هدیه مردم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون راه خوف دشمن بستن و پل بنا کردن و حصن بستن و کفایت علما و قضات و کفایت عاملان صدقه و کفایت مقاتله با متعلقان این همه که نفقه انها بر ایشان فرض است زیرا که اگر کفایت متعلقان ایشان بایشان نرسد ایشان برای نفقه آنها بکسب محتاج شوند پس بقتال و جز آن فارغ نباشند مسئله هر که از مستحقان پیش از یکسال بمرد نفقه وی ساقط شود زیرا که نفقه بخشش است و بخشش پیش از قبض ملک نگردد و بموت ساقط شود و در کفایه می آرد اگر در آخر سال بمرد مستحب است که نفقه او را باقربای وی رسانند مسئله مستحق نفقه درین زمانه قاضی و مدرس و مفتی است **باب المرتد** مسئله

١٧

هرکه مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند واگر در اسلام شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند واگر برای تفکر مهلت خواهد تا سه روز مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد وتوبه کرد بگذارند واگر نه قتل کنند وکیفیت توبه آنست که سوای دین اسلام از همه دینهای باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است از آن بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد از عرض اسلام بکشند واگر پیش از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نباید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشد ونزد یک امام شافعی مهلت سه روز واجب است پس کشتن پیش از وی یکی ایشان پیش از عرض اسلام حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر اسلام آورد مالک وی شود واگر در ارتداد مرد یا بارتداد کشته شد یا گریخته بدار حرب ملحق شد وقاضی بالحاق وی حکم نمود مدبر وی از ثلث مال آزاد شود کذا فی جامع الرموز وام ولد او از کل آزاد گردد ودینی که بروی موجل باشد معجل شود ومالی را که در وقت اسلام کسب کرده است بوارثان او بود که مسلم باشند وآنچه در وقت ارتداد حاصل نموده است غنیمت شود ونزد یک صاحبین مال او هم وارثان وراست که مسلم اند اگرچه در وقت ارتداد کسب کرده باشد ونزد یک امام شافعی مال او غنیمت است اگرچه در وقت اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده است از مالی که در حالت اسلام کسب کرده است ادا کنند ودینی که در حالت ارتداد او لازم گشته است از مالی که در ارتداد کسب کرده است ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود وذبیحه او حرام باشد وپیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح است طلاق واستیلاد وی جایز بود ونیز اگر زن وشوهر هر دو معاً مرتد شدند وشوهر زن را طلاق داد وبعد از آن هر دو باهم اسلام آورده اند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده است مسئله شرکت مفاوضه مرتد وبیع او وشرای او وهبه او واجاره او وتدبیر او وکتابت او ووصیت او موقوف باشد اگر اسلام آورد نافذ شود واگر بمرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت وقاضی بحکم لحوق وی کرد همه عقدهای او باطل گردد بدانکه نکاح وذبیحه مرتد بالاتفاق باطل شود وطلاق واستیلاد او بالاتفاق صحیح باشد ومفاوضه او بالاتفاق موقوف بود ودیگر عقود نزد یک امام موقوف باشد ونزد یک صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد وباز مسلمان شده بدار اسلام آمد اگر قاضی حکم لحوق وی نکرده است ارتداد وی باطل شود وحکم وی چون مسلم باشد واگر بعد از حکم قاضی آمده است آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان واپس بگیرد مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند وهر روز یک لقمه طعام ویک قطره آب بوی رسانند تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز وآنچه وی از مال خود تصرف کنند جایز باشد وآنچه از مال باقی ماند مر ورثه او راست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد ونزد یک امام شافعی

اورا قتل کنند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از منست نسب آن از مرتد ثابت شود و کنیزک ام الولد آن
گردد و فرزند آزاد شود و اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی میراث
ستاند زیرا که ولد بتبعیت مادر مسلمان شود و مسلم از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت
ارتداد او فرزند آورده است فرزند وارث شود زیرا که چون کنیزک مرتد کافر باشد ولد او تابع پدر شود بنابر آنکه پدر به اسلام
نزدیکتر است پس با اسلام اقرب بود و اگر زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب
ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن غالب شدند مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی
بلحوق وی حکم کرد بعد از آن مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن وارث را فتح نمودند
آن مال وی پیش از تقسیم مر ورثه اوراست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارث او چون مالک قدیم شود پس چنانکه
مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجانا ستاند وی نیز مجانا بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد
و قاضی بنده او را به پسر او حکم نمود و پسر وی را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت
ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء مکاتب پدر را باشد زیرا که این خلیفه پدر
بود و چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد این وکیل وی باشد و عتق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا او را بر ردت کشتند دیت آن در مالی باشد که آن را در وقت اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت
ردت کسب کرده است غنیمت شود و نزد صاحبین دیت آن در مال وی باشد اگرچه آن را در وقت ردت کسب کرده باشد
و آنکه دیت بر عاقله نشود بنابر آنکه دیت بر عاقله نمی باشد مگر از برای نصرت و مر مرتد را هیچکس نصرت نکند مسئله اگر شخصی دست
مسلمانی را عمدا یا خطا ببرید بعد از آن مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد بمرد یا بدار حرب ملحق شد
و قاضی حکم بلحوق وی کرد و بعد از آن مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب بریدگی بمرد قاطع از مال خود نصف دیت را
برای وارثان او ضامن شود و دلیل آن در ترجمه ذکر کردیم و اگر بدار حرب ملحق نشد همچنان اسلام آورد و بعد از آن به قطع
هلاک شد تمام دیت قاطع لازم شود و نزد امام محمد نصف دیت لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب
ملحق شد و مالی را کسب حاصل نمود بعد از آن اگر فقط از اسلام ابا آورد پس بر ارتداد او را کشتند مال کتابت
مر خواجه او را باشد و آنچه باقی ماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن و شوهر هر دو مرتد شده بدار حرب

ملحق شده مدبر ان ورد ا حصه بقدر فرزندان بدهند و بعد ان فرزند دیگر آورد بعد ازان مسلمان شد بران دار غالب شد مدبر وهرب
ولد غنیمت شود و برادر اول جبر لازم آید و بروایت حسن دوم هم جبر لازم گردد زیراکه نزدیک حسن ولد ولد تابع نشود و نزد ما ولد ولد
تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد اسلام وی صحیح بود و اگر مرتد شد برای اسلام جبر کنند و قتل وی روا نبود و اگر چه از اسلام ابا
نماید امام شافعی و امام زفر قرار داده وی صحیح نباشد اسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورده نبی علیه السلام انرا جایز داشت چنانکه افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه
بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی باب البغاة مسئله اگر قومی از مسلمانان
از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را باطاعت خود دعوت کند اگر بطاعت امام شبهه داشته باشند دفع شبهه نماید اگر قومی عاجز
باشند و جای با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ابتدا بقتال
مسلم جایز نیست ما می گوییم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه با ایشان ابتدا بجنگ کنند احتمال است که از ایشان
ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان جماعتی داشته باشند مجروح ایشانرا بکشند و چون بگریزند عقب ایشان
و اگر متفرق باشند مجروح ایشانرا کشته نشود و چون بگریزند عقب ایشان نکنند زیراکه خوف نیست که بقوم خود خواهند پیوست اگر قوم
ندارند کشتن مجروح ایشان روا نبود زیراکه مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را و متعلقان ایشان بند کردن روا نبود
مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تایب شوند و سلاح و اسپان ایشانرا وقت احتیاج استعمال نماید بخلاف
امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا روا نبود زیراکه مال مسلم است ما می گوییم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان
بوقت احتیاج در بصره قسمت نموده بود کذا فی حاشیه الچلپی مسئله اگر باغی مر باغی را کشت بعد ازان
ایشان اطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نیاید زیراکه در وقت کشتن باغی بودند و بر ایشان ولایت امام روا نبود
مسئله اگر باغیان بشهر غالب آمدند بعد ازان شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت پیش ازانکه باغیان
احکام خود را جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بقصاص بکشند زیراکه چون باغیان احکام خود را در آن شهر جاری
نکرده بودند ولایت امام از آن شهر منقطع نشده بود پس احکام جاری باشند مسئله اگر باغی عادل را که از خویشان او بود بکشت
و گفت من حق بودم و هستم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود چنانکه عادل از باغی وارث گردد اگرچه خود او کشته باشد
اما اگر باغی بعد از کشتن اقرار ببطلان خود نمود وارث نشود نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مادل وارث نگردد

١٧٧

کتاب اللقطه

اگرچه دعوی حقیقت خود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه است بدست وی سلاح فروختن مکروه بود و اگر معلوم نیست مکروه نبود **باب اللقیط** مسئله و آن در لغت اسم هر چیزیست که در راه مطروح باشد و در شریعت اسم است مر کودکی را که زاییده بود و اهل وی او را از ترس فقر یا تهمت در جای انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که لقیط را دریابد مستحب است که او را بردارد و اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد باشد مگر آنکه کسی دعوی کند که بنده من است و بر آن گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و میراث او در بیت المال باشد مسئله هر که لقیط را برداشت دیگری را نمیرسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب کند یا یابنده خود بوی دهد کذا فی الهدایه مسئله هر که در لقیط دعوی نسب کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و گرنه از هر دو نسب ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام آزادی است مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب وی ثابت شود و لقیط بتبعیت دار اسلام مسلمان باشد مگر آنکه لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان بدعوی کردن نسب او ذمی گردد مسئله مالی که با لقیط باشد از آن بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را چیزی بخشد یابنده لقیط را جایز است که از آن برای لقیط قبض کند مسئله ملتقط را جایز است که لقیط را حرفت آموزد و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال وی تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الاصح **باب اللقطة** مسئله اگر یابنده لقطه وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن میبرد لقطه نزد وی امانت باشد و اگر نه ضامن شود مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بود هم باجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرده است و گواهان گواهی ندادند که برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف لازم نشود و قول یابنده معتبر بود و بدانکه گواه گرفتن این است که در وقت برداشتن لقطه بگوید ای مسلمانان گواه شوید که مالک لقطه بیابید پیش من دلالت کنید مسئله بر یابنده لقطه واجب است که تا مدتی که بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد از این او را کسی طلب نخواهد کرد در جایی که یافته است و در مجمعهای مردم چون مساجد و بازارها تعریف لقطه کند چنانکه فریاد کند که من لقطه را یافته ام هر که مالک آن است از من بیاید تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی

تا یکسال تعریف کند اگرچه لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیة الچلپی و لقطهٔ زمین حرم چون لقطهٔ زمین حل است نزدیک امام
لقطهٔ زمین حرم را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله چیزی که تباه شود چون پخته و بعضی میوها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند
چون خوف فساد شود بمسکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک لقطه بهم رسد او را اختیار است خواه صدقه را جایز دارد و ثواب
او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد و در حاشیه چلپی است که نزد مالک مختار است که اگر لقطه در دست مسکین سالم است لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده است مسکین را ضامن بگیرد و نیز اگر بی اذن مالک قبض کرده است مسئله اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر
بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو در صحرا یابد افضل نیست که بگیرد مسئله
هر که بی اذن قاضی بر لقطه از نفقه داد متبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک لقطه دین باشد مسئله اگر قاضی اجاره را
در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه کند و اگر در اجاره منفعت نداند بنفقه امر کند و رجوع آن بر مالک
شرط نماید یک روایة امر باتفاق برای رجوع کفایت کند والاول اصح و اگر در نفقه نیز منفعت نداند لقطه را بفروشد و بحفظ بهای
نماید مسئله هر که بر لقطه نفقه کرده است چون مالک لقطه بهم رسد جایز است او را که لقطه را از مالک آن بهر نفقه حبس کند
و اگر بعد از حبس در دست حابس لقطه هلاک شود نفقه ساقط گردد و اگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله اگر مدعی
لقطه در لقطه علامت بیان کرد بی گواهان دادن آن بمدعی واجب نشود اگر داد روا بود و حلال باشد و نزدیک امام شافعی اگر مدعی
علامتی در لقطه بیان کرد واجب است که لقطه را بمدعی سپارد مسئله اگر ملتقط فقیر بود بعد تعریف کردن مالک لقطه موجود نشود جایز است که از آن
کند و بآن متمتع شود و اگر فقیر نباشد بفقیری تصدق کند اگرچه اصل او باشد یا فرع او یا زن او باشد **کتاب الآبق** هر که بنده گریخته را بگیرد
وار و مستحب است که او بگیرد و گرفتن ضال مستحب نیست زیرا که آبق غلامی است که از خواجه خود بقصد گریخته باشد و ضال غلامیست که خانه
خواجه خود را گم کرده باشد و راه آن نداند اندیشه گرفتن آن مستحب نیست زیرا که دور نخواهد رفت و در نزدیک خواجه او بر خواهد یافت اما
هر که خانه خواجه او می داند افضل است که او را بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند و وقت گرفتن گواه
گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته ام برای او چهل درم بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد و اگرچه آبق
مدبر یا ام ولد باشد و اگرچه قیمت آن چهل درم نبود و نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نشود و اگر وقت گرفتن بر رسانیدن گواه
گرفته بود بعد از آن آبق از دست وی گریخته بر گیرنده ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود بمردی که خواجه آبق هیچ لازم نیاید و اگر از
دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد جعل آن بر مرتهن باشد **کتاب المفقود** یعنی غایبی که

بیابان او بیمار باشد و از مرد نشان … خبر نبود کذا فی حاشیة الهدایه مسئله مفقود در حق خود زنده است پس زن او را نکاح
کردن جایز نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد یا اجاره فسخ نشود و قاضی … کسی را نصب کند تا حق وی را قبض نماید و مال او را محافظت
نماید آنچه زوال پذیرد بفروشد و آنچه باقی باشد … زن او را و والدین او و اولاد او را از آن مال نفقه رساند …
… [illegible] … مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود قاضی بموت او حکم
کند و ظاهر روایت همین است … حکم باید کرد که درین زمانه کم است که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود
پیش از حکم قاضی بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او در حق وی موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد مال و آنچه مانده …
بموت او حکم کند مال او را در وارثان او که موجود باشند قسمت نماید و زن او عدت بنشیند … مال غیر او از وی که غایب
شده است بموت او حکم کند مالی را که برای او موقوف داشته باشد بوارثان … آن مال که در آن وقت … چنانکه زید
مفقود شد و پدر او بمرد … دختر خود را وارث گذاشت آن نصف بر گیرد و باز دختر او بدهند و نصف را …
چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او بدهند

کتاب الشرکه

مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک
چنانکه دو کس چیزی را بخرند یا بهبه یا بصدقه یا بارث دو کس شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نشاید که
در آن تصرف کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگر را گوید ترا درین همه تجارات یا فلان تجارت شریک
خود ساختم دیگری گوید قبول کردم … زیرا که احتمال دارد که زیاده … مسئله
شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت مفاوضه و آن شرکت دو کس است بازاده ازان که در مال شرکت و در تصرف و در دین برابر
باشند پس روا نبود … مفاوضه … مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که
الکفر ملة واحدة … نزدیک امام ابو یوسف مسلم و کافر مفاوضه روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز
روا نبود مسئله … مفاوضه هر واحد از شرکا دیگری را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی چیزی خرید کند بایع را جایز است که از دیگری طلب
نماید مسئله اگر از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای اهل خود … طعام و کسوت که برای اهل خود خریده باشد مسئله اگر یکی از شریکان
مفاوضه چیزی … که در آن شرکت مفاوضه جایز باشد چون خریدن و فروختن و اجاره گرفتن وام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد
و اگر کفیل شدن با مر مکفول عنه یکی ضمان لازم آید بر دیگران نیز لازم آید … بی امر مکفول عنه بر دیگران لازم نشود
… مسئله اگر یکی را از شریکان مفاوضه چیزی که در آن مفاوضه جایز باشد بارث یا بهبه یا کسی … از آن

ازان جنس بخشیده وی آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد واگر عرض یا عقار یارث رسید مفاوضه باقیماند زیرا که بعرض
وعقار ومال مفاوضه زیادتی نشود دوم شرکت عنان وان شرکت است در هر تجارت یا در نوعی ازان مسئله شرکت عنان
متضمن کفاله نباشد وببعض مال شریکان جایز بود ونیز بزیادتی مال یکی یا بشرط مساوات مال همه بلی مساوات منفعت
شرکت عنان صحیح شود بخلاف امام زفر وامام شافعی که نزدیک ایشان بلی مساوات منفعه جایز نباشد مسئله اگر مال یکی
دراهم بود ومال دیگری دنانیر باشد بی خلط شرکت عنان جایز بود ونزدیک امام زفر وامام شافعی بی خلط جایز نبود مسئله اگر یکی
از شرکا در شرکت عنان متاعی خرید مطالبه بهای آن به دیگری نبود زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد کما مر واگر مشتری
بهای را از مال خود داده است حصه شریکان را از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز است مفاوضه وعنان بدراهم ودنانیر وفلوس رایجه
به تبر ونقره اگر بآن تعامل باشد تبر زر غیر مضروب را گویند ونقره انچه از نقره غیر مضروب بود ونیز جایز است بعروض چنانکه هر واحد
نصف عروض خود را بانصف عروض دیگری بفروشد وبا یکدیگر عقد شرکت کنند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر
متفاوت باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود وقیمت عروض دیگری دو هزار پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را بمالک ثلث
عروض صاحب اکثر بفروشد بعد ازان میان خود با عقد شرکت کنند پس منفعت هر کدام بقدر ملک وی باشد اما اگر مال یکی از دراهم
یا دنانیر باشد منفعت را انچه میان خود اقرار داده باشند همان شود زیرا که دراهم ودنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل از آن
نباشد مسئله اگر پیش ازانکه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد یا مال یکی هلاک گشت
عقد شرکت باطل شود وانچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است از صاحب مال باشد اگرچه از دست دیگری هلاک شود
واگر بعد از خلط است بر همه شریکان باشد واگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی که خریده است از هر دو
باشد پس مشتری حصه او را ازو طلب نماید زیرا که بهلاک شدن مال او در شرکت تغیر نرفته است مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت
مر دیگری را وکیل خود کرد بانکه گفت بمالی که با تست بر چه فانی بخر نصف آن از من باشد چیزی را که وی بخرد در میان هر دو مشترک
بود پس حصه وکل از بهای وی رجوع کند اگرچه مال موکل هلاک شده باشد واگر هیچ یکی مر دیگری را وکیل نکرده است
هر که بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخرد مشتری او بود زیرا که بهلاک شدن پیش از خریدن یکی شرکت باطل گردد کما مر مسئله
هر کدام را از شریکان مفاوضه وعنان جایز است که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگاه دارد یا بمضاربت
دهد یا اجنبی را برای خریدن وفروختن وجز آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست هر واحد از شریکان امانت است پس

بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سوم شرکت صنایع و قبول عمل و آن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده ازان مسئله اگر دو درزی یا درزی و رنگریز میان خود با عقد شرکت بستند که هرکه ازیشان عمل مردم قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد هرکه ازایشان عمل کند دیگری در اجرت آن شریک شود و اگرچه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت ثلثه حصه بود یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری و نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر کرده اند روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هر دو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود و طلب عمل از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایز است که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون صاحب کار اجرت را بیکی ازیشان داد از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل و شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان کرده باشد چهارم شرکت وجوه و آن شرکتی است که دو کس مثلاً بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را از بایعان بوجاهت و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آنرا ببایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشد و نزدیک امام شافعی این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق است یعنی لفظ مفاوضه و شرایط آن در آن مذکور نشده است شرکت عنان باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز مفاوضه روا بود چنانکه شرکت کرده شود و مساوات او و اموری که مساوات آن در مفاوضه واجب است مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مر دیگری را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد هر واحد مر دیگری را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم در میان ما مناصفه باشد یا مثالثة بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک می شود و لیس اگر زیادتی اشتراط کنند پس ربح چیزی را که آنرا ضامن نشده است بگیرد مگر انکه راس مال غیر مضمون باشد و دلیل آن در شرح مذکور است

فصل در شرکت فاسده

مسئله در هیزم چیدن و گیاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هرکه چیزی حاصل شد همون را باشد و چیزی را که هر دو گرد کنند هر دو برابر بود و چیزی که بیاری دیگر حاصل شود هم همون را باشد یاری دهنده را ازان نصیب نبود چنانکه یکی قطع میکند و دیگری یکجا میسازد و تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود و نزدیک امام محمد اجر مثل هر قدر که باشد و نزدیک امام ابو یوسف از نصف بها زیاده نکند مسئله اگر یکی از جای آب ساکشد و یکی آنرا در مشک خود ریزد و یکی [illegible] پس شرکت در آن روا نبود و آب مر کشنده را باشد و دو دیگر را اجر مثل باشد مسئله اگر در شرکت برای یکی چند درم معین شرط کردند شرکت فاسد شود و منفعت بقدر مال باشد چنانکه اگر مال هر دو برابر باشد و در شرکت [illegible]

سه حصه شرط کنند شرط فاسد شود و منفعت برابر باشد مسئله اگر یکی از دو شریک بمرد یا بدار حرب ملحق شد و قاضی حکم بلحوق وی کرد شرکت باطل شود مسئله هیچ یکی را از شریکان جایز نیست که بی اذن دیگری از مال وی زکوة دهد مسئله اگر هر یکی از شریکان مر دیگری را باداء زکوة خود اذن کرد هر واحد متعاقب ادا نمود نزدیک امام هر که ثانی است ضامن شود اگرچه از دادن اول جاهل بود و نزدیک صاحبین اگر از دادن اول جاهل باشد ضمان لازم نیاید و اگر هر واحد در غیبت یکدیگر در یک زمان ادا کرد چنانکه تقدیم هیچ یکی معلوم نشد هر واحد حصه دیگر را ضامن شود مسئله اگر یکی از دو شریک مفاوضه باذن دیگر برای وطی کنیزک خرید نزدیک امام کنیزک از مشتری باشد بی عوض برای شریک دیگر هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبین شریک دیگر بنصف بهای مشتری رجوع کند زیرا که مشتری بهای آن از مال شرکت داده است و دلیل امام آنست که کنیزک در وقت خریدن در شرکت در آمده است و اذن شریک بخریدن او برای وطی تقاضا میکند هبه آنرا زیرا که بی هبه مر حلال بودن وطی را وجهی نیست پس بر مشتری هیچ لازم نشود و بایع را اختیار است که بها از مشتری طلب کند یا از شریک دیگر نماید زیرا که عقد مفاوضه متضمن کفالت است

كتاب الوقف

مسئله وقف آن نزدیک امام بمنزله عاریت است از ملک مالک نمی برآید و منفعت آنرا مالک تصدق کند و نزدیک صاحبین از ملک مالک بر آید و در ملک حق تعالی در آید مسئله اگر شخصی زمین خود را بر فقیران وقف نمود یا در راه مسافران سقایه بنا کرد که آنرا آب پر کنند و مسافران بقدر حاجت از آن تصرف نمایند چنانکه در عرب معهود است یا زمین خود را کاروان ساخت یا رباط نمود یا مقبره کرد نزد امام هیچ از ملک مالک نه برآید اگرچه بموت خود معلق کرده باشد مسئله وقف لازم نمی شود یعنی از ملک واقف نمی برآید مگر آنکه قاضی بآن حکم فرماید یا واقف مسجدی بنا کند و راه آن جدا نماید و مردم را بنماز کردن در آن اذن فرماید و شخصی تنها در آن نماز بخواند و نزدیک امام محمد بگذاردن نماز بجماعت وقف لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف گفتن واقف که این مکان را مسجد ساختم کفایت کند زیرا که نزدیک او لزوم وقف را تسلیم شرط نیست چنانکه می آید مسئله اگر واقف برای مصالح مسجد زیر مسجد سرداب ساخت وقف جایز بود و اگر برای مصالح مسجد نساخته است روا نبود و نیز اگر راه مسجد را جدا نکرده است مسجد نشود اگرچه مردم را بنماز گذاردن در آن اذن کرده باشد مسئله نزدیک امام ابو یوسف بمجرد گفتن واقف که این ملک خود را وقف نمودم از ملک وی بیرون آید و نزدیک امام محمد تا سپردن واقف وقف را بمتولی آن و بی قبض نمودن متولی آنرا وقف لازم نشود و از ملک واقف بر نیاید مسئله اگر شخصی وقف کرد متاع خود را که احتمال قسمت دارد یعنی وقف کرد حصه شایع

معین را از چیزی که قابل قسمت باشد نزدیک امام ابو یوسف جایز است و علیه الفتوی و نزدیک امام محمد جایز نیست و اگر وقف کرد مشاع را از چیزی که قابل قسمت نباشد باتفاق جایز است مگر برای مسجد و مقبره که آن باتفاق جایز نیست از آنکه پیش از قسمت مسجد و مقبره شایع باشد و آن روا نیست و بعد از قسمت مسجد یا مقبره نمیتواند شد بنا بر آنکه مکان سبعت آن ندارد و کذا فی حاشیة الچلپی مع زیادة تحقیق مسئله اگر شخصی چیزی را وقف کرد و حاصل آنرا برای خود و یا خود را ایشان متولی ساخت روا باشد مسئله اگر شخصی چیزی را وقف کرد و شرط کرد که آنرا بخواهد بمقابله آن زمین دیگر را وقف کند نزدیک امام ابو یوسف جایز بود زیرا که این شرط نزدیک او جواز وقف را منع نمیکند چنانکه در شرح بتفصیل مذکور است لیکن ما بآن فتوی نمیدهیم بنا بر آنکه درین مشاهده کرده ایم که حاکمان ظالم این استبدال را حیله ساخته حق مسلمانان را تلف میکنند و میکنند آنچه میکنند مسئله نزدیک طرفین وقف تمام نمیشود مگر آنکه آخر آنرا برای دوام کند یعنی وقف وقتی تمام شود که آخر آنرا برای فقیران گرداند چنانکه بگوید تا اینقدر مدت برای من باشد بعد از آن برای فقرا مسلمین باشد و نزدیک امام ابو یوسف چون جهت منقطع را ذکر کرد چنانکه گفت بر اولاد خود یا بر امهات خود وقف کردم بی آنکه آخر آنرا برای دوام کند وقف تمام شود و بعد از آن برای فقیران گردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله وقف عقار جایز است و وقف منقول جایز نیست مگر نزدیک امام محمد در آنچه تعامل است چون تبر و کلند و تیشه و اره و جنازه و جامها که بر جنازه بالا اندازند و دیگ و کاسه و مصحف و عمل اکثر فقها در شهرها بر روایت امام محمد است خصوصا در حرمین چنانکه مشاهده کرده شد مسئله چون وقف جایز شد بعد از آن در ملک کسی در آید و آنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقفها چون خراب شود و منهدم گردد از برای باقی عمارت جایز داشتند اصح آنست که جایز نیست زیرا که وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک را چنانکه آزاد قبول نمیکند بندگی را با آنکه مشاهده کرده ایم درین فروختن ضرر را که مشاهده کرده ایم درین استبدال مسئله اگر شخصی حصه خود را از زمین مشترک وقف کرد و نزدیک امام ابو یوسف جایز است که با شریک خود قسمت کند و از حصه شریک خود متمیز سازد و اگر از زمین خود حصه معین را وقف نمود قاضی آنرا قسمت نماید و از حصه واقف متمیز سازد و لیکن وقف او مصالح آن قسمت کردن و انبود مسئله وقف که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند اما آنچه بود حاصل وقف از آن باده نکنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی معین وقف کرد و گفت بعد از وی برای فقیران باشد تعمیر آن از مال آن شخص باشد و اگر تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقف را اجاره دهد و باجرت آن تعمیر نماید بعد از آن وقف را بمصرف آن دهند مسئله آنچه از وقف شکسته شد باشد چون چوب و خشت و بعد اخراج کند یا برای عمارت آن وقت حاجت باشد نگاهدارد و اگر صالح عمارت نباشد فروخته بها آنرا بعمارت وقف صرف نماید و جایز نیست که آنرا بر مستحقان قسمت کنند

تمام شد